

آهنگ بدیع

سال ۲۷

مقامات و آید و آید

رادر رانی ۱
رادر رانی ۲

رحیق مختوم

رحیق مختوم ۲

اذکار البقره بین تشریح و تشریح

قاموس ایف
قاموس ایف
قاموس ایقان
قاموس ایقان

ترجمه
وتلخیص

تاریخ
پیل

محاضرات
محاضرات

زندی

اجتبا قطعياً نباید هیچ خرابی داخل شوند و در امور سیاسیّه مدخله نمایند

فهرست

« حضرت عبدالبهاء »

صفحه

۲

۳ الی ۱۶

۱۷ الی ۲۸

۲۹

۳۰ الی ۵۱

۵۲

۵۳ الی ۵۶

۵۷ الی ۶۰

۶۱ الی ۱۰۰

۱ - لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

۲ - بزرگ

۳ - خوشترین روزهای زندگی

۴ - شعر در ثنای حضرت عبدالبهاء

۵ - بیار محقق برجسته و مروج نفیس امرالله اشراق خاوری

۶ - شعر بیار متصاعد الی الله جناب عبدالحمید اشراق خاوری

۷ - سه سؤال - فاروق اینزری - بدیع الله فرید

۸ - اخبار مصوّر

۹ - قسمت نوجوانان

آهنگ بدیع

سال

۲۷

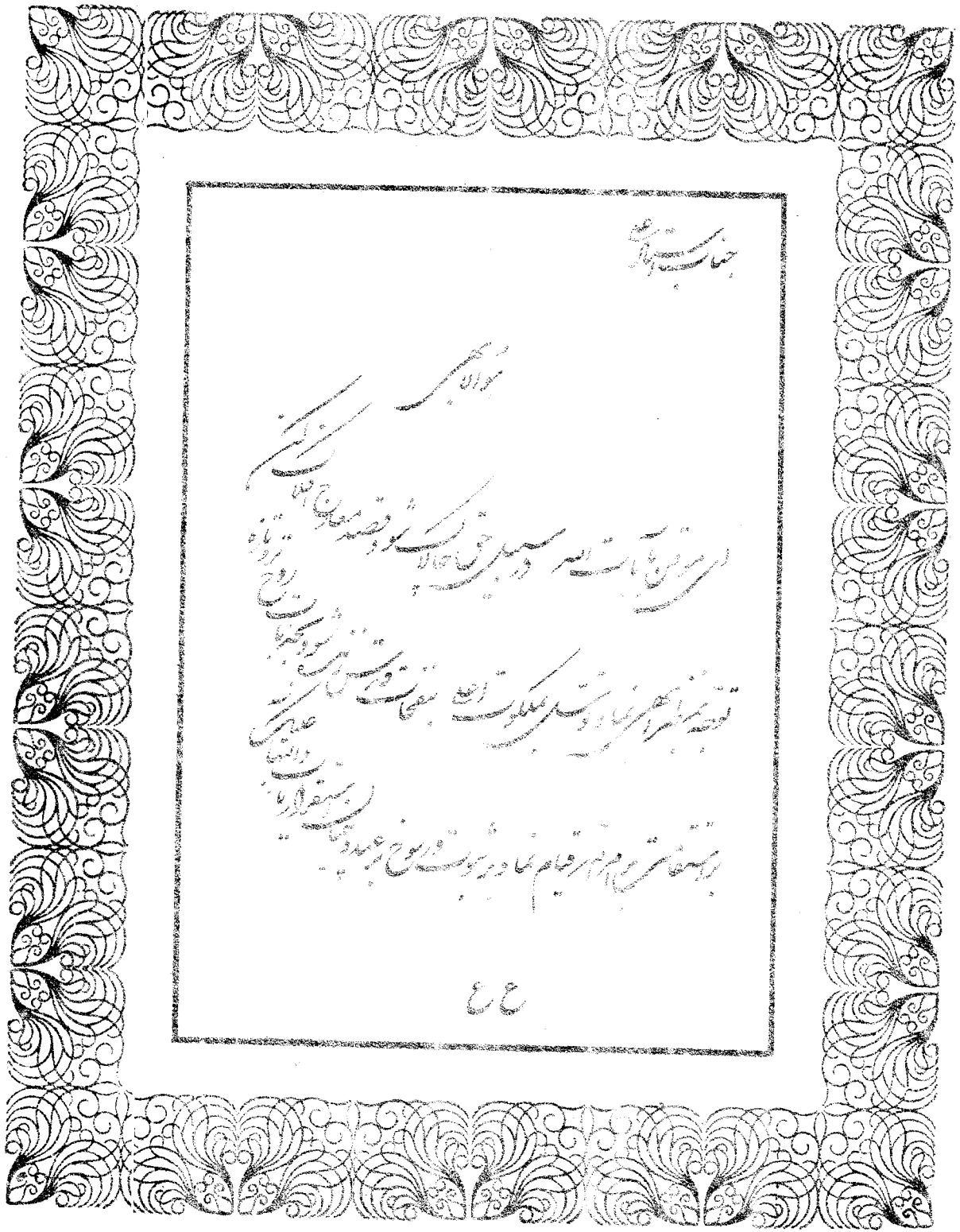
شماره های ۵ و ۶

دوازدهم شهرالکلمات تا شانزدهم شهرالعزّة ۱۲۹

مرداد و شهریور

۱۳۵۱

مخصوص جامعه بھائی است



عاشقانه

سوره

در سوره فاتحه که در سوره حمد
 در سوره بقره که در سوره حمد
 در سوره آل عمران که در سوره حمد
 در سوره مائده که در سوره حمد
 در سوره انفجار که در سوره حمد
 در سوره نوره که در سوره حمد
 در سوره احزاب که در سوره حمد
 در سوره فتح که در سوره حمد
 در سوره قدر که در سوره حمد
 در سوره بقره که در سوره حمد
 در سوره آل عمران که در سوره حمد
 در سوره مائده که در سوره حمد
 در سوره انفجار که در سوره حمد
 در سوره نوره که در سوره حمد
 در سوره احزاب که در سوره حمد
 در سوره فتح که در سوره حمد
 در سوره قدر که در سوره حمد

۴۴

در خرد و دانش و پیشتر بزرگشردن

و ستیزه‌ها پیشتر کهن صحران

شکر

خلافت لدا اعظم نامه بنام هر دو عزیز

ایادی امرالله ابوالقاسم فیضی

از صعود خادم شجاع حضرت بهای الله قلباً محزونیم مقتضی
است بیاید بود بزرگ همتی ، حفظه تذکر بر ازندهای تجلیلاً نخدمته
العظیمه که در خطبه آلمان ارتقااً لامرالله و تقدیمه میذول داشته‌اند
در مشرق الانکار بریا دارند بکلیه یاران الهی در سراسر آن
کشور تاکید میگرد که در اشراف اقدام ایشان مشی نموده با روح
توکل قیام بهجرت فرمایند از آستان مقدس قسوت قلب و تعلق خاطر
برای بازماندگان سائلیم ترقی و تعالی روح آن متعاضد
الی الله را در ملکوت ابهی رجا داریم و ملتسمیم که اعظم آسمال
ایشان یعنی فتح و ظفر امرالله در خطبه آلمان موطن ثانیشان
باکلمها تحقق یابند

ترجمه تلگراف بیت العدل اعظم الهی
توسط ایادی امرالله جناب فیضی



Telegrama von 4.7.1972, 9:30 Uhr
aufgegeben Haifa am 3.7., 16:40 Uhr.

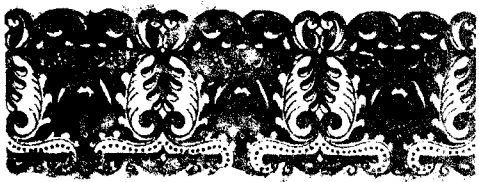
Deeply grieved passing valiant servant Baha'u'llah
Bozorg Hemmati - request hold memorial service
Mashriqu'l Adhkar befitting his outstanding services
promotion Faith Germany - urge believers throughout
that land emulate his devoted spirited pioneering
praying Holy Shrines comfort strength bereaved family
progress his soul Abha Kingdom - fulfillment his
highest hopes victory cause his adopted homeland.

The Universal House of Justice

متن تلگرام بیت العدل اعظم بغنا سبت صعور
بزرگمهر همتی

دیروز
 با آنکه صبح خیلی زود از خواب برخاستم در خود
 حال و نیروی هیچ کاری ندیدم هواتیره و تار بود
 و بر تیرگی و افسردگی دلها میفزود آسمان آینه
 قلوب غمزه یاران اروپا مینمود چه که در حلقه
 انگشتری محبت و خدمت نگین جمیل پیرسائی
 را از دست داده ایم دیروز گنجینه سترگی از علم
 و روحانیت را بخاک سپردیم یاران جمال قدم
 البته بعوالم غیب لایتناهسی الهی عقیده دارند
 ولی در عین حال بقدری بدین نگین بستگی خاطر
 داشتند و باندازه‌های روابط و ضوابط گوناگون
 و از حد فزون است که میدانم بر راستی سخت
 است در فقدان وجودی چنین ذی جود خود را
 باسانی تسلی بخشید و مشگل است که بتوانید
 بیکمرتبه رشته‌های علایق لطیفه را از هم گسسته در
 کنجی پنهان دارید این است که دیدم میزایید
 و مینالید و با از دست دادن عزیزی تا این حد
 بزرگ و گرانبها سالها محزون و دلخون میانید تا
 آنکه حق جل جلاله جوانانی دیگر را برانگیزد
 که سبیل عشق و خدمت را بهمان درجه از فنا
 و همت به پیمایند که اگر یک بزرگ همتی را از شما
 گرفتند در مستقبل قریب صد ها بزرگ در میدانها
 جانفشانی و فصاحت و نیستی چون او گرم رو
 شوند و جولان دهند علیکم‌ها لصبر و السلوان .
 عزیزان الهی آن اطاق را بیاد آورید که از
 زمین تا سقف و حتی دیوارها بگل‌های رنگارنگ
 زینت گرفته بود بر هر دسته گلی نواری و بر هر
 نواری نغمه و نوائی از جاذبه و عشق و محبت
 آسمانی ضبط شده بود تلاوت مناجات
 بالسنه مختلفه و تفنییات شورانگیز نوازندگان

با کمال قدرت و زیبایی مانع سیل سرشگی غم‌یدگان
 نبود مادر و خواهران و برادر و یاران بزرگ
 بسختی توانستند که ناله‌های دردناک را در سینه
 دردمند خود نگاه دارند لذا سه صف از
 دوستان و همکاران و آشنایان نالان از سه
 خیابان به‌مراه او روان گردیدند تا او را در دل
 خاک گذارند اگر بر قبرستان شهر بن گذر فرمودید
 از زیر درختهای سرآسمان کشیده و باغهای
 معلو از گل و ازهار بروید تا بجائی رسید که
 مجسمه ملائکه‌ای سفید با بال نیمه گشوده بر
 مزاری مینگردد آنجاست که بزرگ عزیز ما فارغ
 از درد و رنج جهان آرمیده است در آنروز
 خرمشها گل روی آن بقعه زیبا بهم پیوسته بودند
 و رمزی از شاهان و مقام او را در روضه جنسان
 مینمودند اینقدر اظهار لطف و محبت از جانب
 مراکز مقدسه بهائیه در قاره اروپا و از طرف یاران
 حضرت رحمن و دوستان و همکاران بی سابقه بود
 اینهمه همدردی و ابراز تسلی و طلب صبر و آرامی
 و نثار گل و ازهار بر آن نقطه پرانوار و وصول
 رقا و تلگرافها از افراد و مجامع عزیزان در
 تمام اروپا نشانی عظیم بر تاثیرات خفیه آن روح
 بزرگ در دنیا بود .



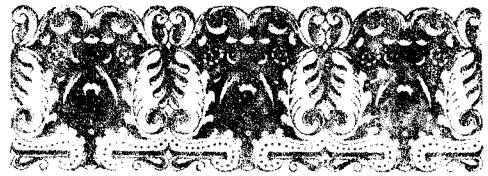
پانزده سال قبل در شهر بین از کشور آلمان
 به حجره تلمیذی جوان وارد شدم از شدت
 غم دیدار من مدتی او را در آغوش خود نگه
 داشتم عطر محبت او مرا جان بخشید نام بزرگ او
 را شنیده بودم و میدانستم که اول در شهر توپینگن
 زیست و تحصیل میفرمود و محضر اینکه دانست
 میل و اراده حضرت ولی امرالله در آن بود کسه
 در شهر بین محفلی تشکیل کرد فوراً جا و مکان
 خویش را عوض فرمود و از همان اوان معلوم نمود
 که خدمت را با تحصیل توأم ولیکه بندگی امر
 الهی را بر هر کاری مقدم میداشت.

اندامی متین و چهرهای در کمال زیبایی
 داشت و از همه خوشتر چشمان درشت روشن و
 با نفوذ نریود که بنگاهی تا اعماق دل را تسخیر
 میفرمود در همان لحظه ورود دیدم که کتابی در
 دست داشت و این کتاب دیوان کامل کوه اعظم
 شاعر آلمانی بود از بد و بدیدار و گفتگو نه فقط
 محذوب آن سیمای آسمانی گشتم بلکه صدای گرم
 پر قدرتش و کلمات شعریه و وزینش مرا برآستی و اله
 و شیدای این شخصیت بارز عظیم نمود و چنان
 مرید قلب پر محبتش و عاشق روح پرفتوحش و
 تمسک و ایمانش گشتم که تمسسه بندگی او را بر
 گردن نهادم و روابط مهر و محبت چندان استوار
 بماند که دائماً مواظب بودم که مبارک از ایشان
 بی خبر بمانم و یاد در استفاضه از فیوضات روحانیها
 بی نصیب گردم ولی امروز ای بی نصیب گشتم
 و ای بی نوا دلم.

براستی روز بروز در حالات این عزیز دل و جان
 حیران تر میشدم که با چه پشتکار و انقطاعی بدرس
 و فحش میرسد مطالعات عالییه علمیه خود را در
 پزشکی و ادب آلمانی ادامه میدهند و در هر یک
 از این امور یکمال نظم وجد موفور مداوم و برقرار
 میبند آنچه آنچنان روح عظیمی داشت که علوم ظاهره

و تند روح در مدارج و مجالس علمیه هرگز توانائی آنرا
 نداشتند که اندکی حسارتی ورزند و در قلب صافیش
 خلجانی برپا دارند و پایشانیش را از سجود بردرگاه
 حضرت معبود بردارند و بیارگاه دیگری متوجه سازند
 در هر حال و مقام ساجد حق ماند نه خیال و عاشق
 گل بود نه خار همیشه میفرمود آنچه میآموزیم
 و میاندوزیم یا خود نمیبریم همین جمله موجبی از
 دریای معرفت اوست و این ترانه انقطاع را با چه
 صدای گرمی و قدرت و ایمانی فرمود که یقین داشتم
 در دلهای صدها جوان آرزومند تاثیر بخشید در
 موردی دیگر گروهی از طلاب علوم عالییه را خطاب
 نموده فرمود (بزرگی و افتخار انسان در این نیست
 که در زندگانی ناپایدار بر تبهای ظاهری و مقامی
 متفانی واصل گردد هدف زندگی خاکی اند و ختن
 توشه ای است روحانی برای حیاتی که ابدی میماند و
 بجلو میروند و این حاصل نگردد مگر از طریق بندگی و
 خاکساری آستان الهی) رفته رفته از اعظم
 پزشکان آلمان شد بنحویکه در بسیاری از دقایق
 علوم طبییه مرجعی نامدار و دارای قولی مقبول
 و حکمی نافذ گردید ولی اینها برای آن شاهباز
 بلند پرواز ابدی حائز اهمیت نبود بقول و عمل
 ثابت فرمود که از تمامی دل جان عاشق بندگی
 آستان و آرزومند ترقی و تعالی امر حضرت رحمن بود
 و عجیب آنکه هر هنگام که زیارتش می شتافتیم
 همان جوان پاکسی بود که نخستین بار در بن
 زیارت کردم ترقی متوالی در مدارج روحانیته
 و علمیه وی را هرگز از شاهراه عبودیت بدر نبرد
 سبحان الله کیقدر قدرت در این همگن نازنین و
 بقدر هیبت در این چهره مهجبین تمرکز داشت
 که اروپای مطو از وسوس و امتحان و سرشار از
 جلال و جبروت و آلوده بمظاهر جالبه فاضله
 مد نیست فاسده با اندازه سرسوزنی در او اثر و
 رخنه نمود بنحویکه ایشان گرد فرور از دامن بزرود

و هرگز نخوت نورزید و تفاخر نیاورد و بهمان پاکی و آزادگی معصومانه کود کانه خویش یار من و جمع جمع ماند . و در قاره‌ای بدین درجه از کبریائی و سختی نفوذ روحانی و اخلاقی نمود تعالی خالقه و موجوده .



شرح حال و چگونگی احوال و داستانها جانفشانیها و مراتب بندگی و انکسار این بند و پروردگار در این نامه ننگجد کتابها لازم است و بر معاصرین و رفقا و رهروان طریق وی است که آثار علمی ایشانرا گرد آورند و حکایتهای خدمات بی شائبه‌اش را جمع و زینت بخش معارف امریه و سراجی فرا راه جوانان عالم فرمایند تا بخود آیند برشته بندگی آستان حق قدیر را برگردن نهند و چون بزرگ در سبیل محبت او از هر چه هست در گذرند غرض از نگارش این سطور فرونشاندن آتش حسرتی است که جمیع وجود را میسوزد که چگونه پزشکی عالیقدر و خادمی در نهایت درجه از انکسار و فروتنی در بحبوحه زندگی دوستانش را بدرود گفت و رفت و ما علینا الا الصبر و الا صطبار .

استاد بزرگوار دکتربزرگمهر همتی را یاران جهان بالا خیر عزیزان آلمان و ایران می شناسند نام بزرگ در هر حلقه‌ای بزبان می‌آید چهره‌ها بانوار سرور و روحانیت روشن میشود چونان گلی سرخ و خوشبوی از بوستان محبت الهی بود که عطر وجودش همه جا را می‌گرفت در فن خود باعلی رتبه تخصص و درجه استاد

رسید مشهور شد منظور نظر از باب علم گردید و نظیرش کمیاب بود در رشته تخصصی خویش صاحب کشفیات و نظر بود که چون در مقام نطق و خطابه و شرح و تفصیل نکات طبی و کشفیات دقیقش برمی خاست مستمعین از خواص بودند و قدرت وی در آن است که در ادبیات آلمانی نیز متبحر و طلیق اللسان بشمار میرفت بنوعی که کل در تحیر می شدند که ایشان با چه فصاحت و قدرت و نفوذی بزبان آلمانی سخنرانی‌های امری الهی و نطقهای فسی علمی خویش را ادا مینمایند در این موارد بود که دانستم بجهت علت از اوان ورود با آلمان و آغاز تحصیل طب در اندیشه آن شد که با دو اوین بزرگان و نوشته‌های ارکان علم و ادب آلمان کاملاً آشنا و بر زبان مسلط گردد اراده حضرت ولی امرالله بود که جوانان بهائی بالاخص مهاجرین ایرانی تنها بآموختن زبان قناعت نوزند بلکه در ادبیات السنه گوناگون ذوالفنون شوند با پیروی سبیل و اشاره و اراده ولای عالمیان بدین رتبه از فصاحت رسید که چون برمی خاست و لب بسخن میگشود آثار بلاغت آنقدر مشهود بود که جاذب قلوب و منعمش ارواح میگردد بشهادت هم دوره‌های او و باقرار و اعتساف نفوسی که در ادبیات آلمانی صاحب نظرند معدودی از تلامذه خارجی بودند که در این فنون به پایه و مایه بزرگ عزیز ما برسند در همین نطق‌های امری با قلبی امیدوار و طافح از ولای حضرت پروردگار متوجه جوانان میشد و با چشمان درشت روشنش بچهره‌های تابناک يك يلك مینگریست و با صدای گرم مردانه‌اش کلمات تامات الهیه القا مینمود و از اعماق دل پر دردش مناجات میکرد و از تمام جان آرزومند می‌بود و بدرگاه حق توانا خاضعان ملتعن میشد کسه



نفوسی داریم که در تمام ادوار مآلوسنداشته و —
 ندارند وگن کمر همت را بر میان بسته از هیج
 مانعی خوفی ندارند و از هیج جانفشانی دریغ
 نفرمایند عنقریب است که آثار باهره هریک در
 قاره اروپا ظاهر و عیان گردد .

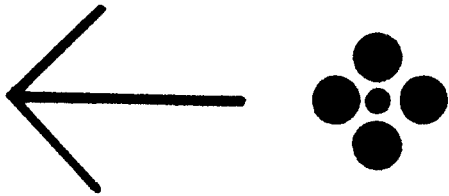
یکی از خصائص روحی این جوان پرافتخار
 پشت کار و تمرکز افکار بود بماندرش مینویسد —
 الان سه بعد از نیمه شب است که کارهای خود
 را تمام نمود هام و برای شما نامه مینویسم — این

زود ایشان بر خیزند و در میادین خدمت و
 انتفاع بیولانتهاد دهند فتح ممالک و بلادان
 کنند جهان خفته را بیدار سازند مرده های در
 قبور جهل و تعصب را تکان دهند و بسوی
 دلیر آفاق کشانند و بمحضر مشون هر بنده
 مشتاق برند چه نگاهی چه صدائی چه ناله ای
 و دعائی حمد آستان قدس مقدس را که جمیع
 تاثیرات غیبیه خود را داشته و امروز بقضیل و
 عنایت جمال قدم در کشور آلمان و بلدان مجاوره

بزرگ

درباب دائمی او بود چنین وجود گرامی عزیزی که خود طبیب دردها بود ناگهان بسدری بی درمان دچار شد و سرطان بی امان در بدن پاک و نازنین او پنجه انداخت ولی با همه قدرت و پیشروی که در ظرف یکسال شش بار عمل کردند روح سرشار وی هرگز از پای نیفتاد و قلبش توانایش ابداً "بز انوی عجز نیامد بهمان قوت و حدت همیشگی در جمیع جلسات محفل مقدس ملی حاضر شد به مجالس نطق و خطابه و درس می شنافت جوانان را در کنفرانس تعلیم میداد کودکان را جمع و نوازش میفرمود و با حضور پر نور خود بر رونق و نتایج و وصول با اهداف قوت می بخشید دائماً "خندان و از صمیم دل و جان سپاسگزار آستان حضرت حی منان بود خانم محبوب با وفای نازنینش فرمود که در یکی دو سال اخیر شاید شبها درحدود یکساعت او را خواب نصیب میگشت ولی بقیه ساعات را بیدار و با درد درگیر بود در عین تسلط ایمن دردهای مهلك دست از دامن بندگی هر نمیداشت هر آنی در فکر تحقق اهداف الهیه بسر برد در چنین حال زاری بزیارت مقامات مقدسه بهمراهی خانم نازنینش آمد آنقدر رشاد و خرم مینمود که احدی آگاهی بر دردهای درون نیافت چون گل صد برگ معطر از بوستان محبت مالك قدر در جمع زائرین جلوه فرمود و دست در دست همسر با وفایش چون دو بلبل دل داده از باغی بی باغی و از مقامی به مقام دیگر میرفتند و دائماً "بیاد عزیزان قاره اروپا دعاگو ماندند و برای تحقق اهداف تضرع هانمودند

و چنان بسرور و شادمانی ساعات روزگار میگذرانند که احدی از زائرین نفهمید که درد هولناکی درون او را می هراسد و میخراشد دائماً "مزید سرور و روحانیت دیگران گشت اعمال و رفتار و گفتارش وردی واحد و دعائی منحصر بفرد شد و آن بندگی مطلق آستان حی پایدار در این جهان ناپایدار بود و پس چون مراجعت بالمان نمود یاران را از اشارات امریه سرشار فرمود و در طی طریق نیز عزیزان یونان را بالطف رب - مجید و اعانات محفل مقدس آلمان اطمینان و سرور بخشید و چون ماده کشنده بر قوت خود بیفزود از محفل ملی تقاضا فرمود که جلسات را در منزل خود او تشکیل دهند زیرا تصمیم او این بود که تا آخرین نفس دست از خدمت برندارد و با عذری بدین بزرگی و دردی چنین دردناک متعذر نشد . سستی نورزید و تهاون نیاورد وقتی فانی را برای حضور در جلسات اروپا تشویق و دعوت فرمود حضورشان عرض کردم - بزرگ جان چه مواضعی برای بحث و درس مناسب است - فرمود - بجوانان بفهمانید که علوم مکتسبه را با الواح الهیه و کتب قیمه سماویه مقایسه نمایند و هرگز آراء بشری را وارد امر جمال قدم نکنند زیرا قسط اس اعظم اتم کتاب الله است علوم درجه و آراء متداوله و استنباطهای عقول ضعیفه آدمی بر پایه های غیر استوار بنا شده و سه روزی جلوه های دانشمند و زود در زیر امواج تغییر و تبدیل محوشوند و حال آنکه آنچه تغییر نپذیرد کلام خداست پایدار است و برار کائنات و موازین قویه دائمه استقرار دارد والی الابد حق است"



مطلب دیگر اینکه چون نامداران و استادان بهای نطق در دانشکده ها

و محافل امریه دعوت نمایند شرط اول دادنا و نطق آنست که در محافل امریه و محافل امریه

برتر بخشد زبون زبان پسندد و نطق و نطق در محافل امریه و محافل امریه

خدمت کیست خدمت و نطق آنست که امریه و محافل امریه نطق در محافل امریه

و نطق در محافل امریه و محافل امریه نطق در محافل امریه

و نطق در محافل امریه و محافل امریه نطق در محافل امریه

و نطق در محافل امریه و محافل امریه نطق در محافل امریه

که دودش چشم خودشانرا کور نماید به راستی
انسان زبون و خوار وی مقدار گشته زبونی
از آنکه نعمت فرود من بقارای بشم سوات
کشنده از دست میدهد و خواری از آن سبب
که وجود خویش را که مخزن جواهر و ثالی اسرار
و محبت پروردگار است بشرب مسکرات و کشیدن
مخدرات به لاشه بی حس و لا شعوری تبدیل
مینماید و با وجود این پستی و بیچارگی چنان در
خود رایی فرورفته مصر و پایدار است که راه
صواب را منحصر بهمان سرایشی مهلك میدانند
که انسانرا بسوی حیوانیت میراند و با آنکه روز
بروز فرو و فروتر می رود دیگران را نیز همان
ورطه هولناک میخواند و چون کار بیابان رسد از
درخت وجود میوه های نجیده در قهر کوره های

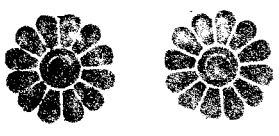
مطلب دیگر اینکه چون نامداران و
استادان بهائی را برای نطق در دانشکده ها
و محافل امریه و محافل امریه دعوت نمایند
شرط اول و وفا و بندگی آن است که جلسات
امریه را بر هر مجلس دیگری برتری بخشند زیرا
از این استادها دانشگاهها منبرهای خطابه
و بحثها و گفتگوها بسیار است ولی نعمت و
فرصت خدمت کیست خدمت و بندگی آستان
الهی راهرگز از دست ندهند که این بخت و
اقبال کم است .
از افاضات روح پر موج اوست که عرض
میشود کاش کودکان دبستانها و جوانان را
نوعی پرورش می بخشیدند که از زبونی و خواری
برون آیند هرگز گرد آتش غرور و نخوت نروند

نادانی و در آتشی که بدست خود افروخته میسوزد که خداوند نصیب هیچ حیوانی نفرماید .

در بین دو دروازه عظیم برهه‌های ارزمان را با اسم زندگانی با انسان بخشیده‌اند با چشم خود می بینیم که هیچ چیز پایداری نمی‌ماند و سرانجام همه چیز و نور موقت که هر آنی از آن اسرع از برون میگذرد و دورانش نسبت باید به آنقدر ناچیز است که هرگز بحساب نیاید چقدر در میکوشیم و تقلا میکنیم و قافله و سرمست در پیانه وار خود را با آب و آتش و درو دیواره می‌کوبیم که شاید خویش را برتر از دیگران سازیم و در روزی عمر را بخیال ناقص خود خوش باشیم غافل از آنکه هر آنی که از این دروازه فناگذشت دیگر هیچ قیمت و زور و کوشش محال است ولو درهای از آن را باز یابیم و چون در این سفر کوتاه بدروازه ثانی رسیم ممتنع و محال است آنچه داریم همسراه خود ببریم این قانون خلقت است اما سر زندگانی است ناموس لن یتغیر مدیر و مدیر عالیه انسان است تمدن از آن تیره روزی و کوشش در تبدیل آن دلیل بر چون بی پایان محسب است روزنه‌های در این دو دروازه خلقت بازگردد کاری ساخته نیست جز آنکه طبق اوامر و اراده صاحب کار و گرداننده این چرخ دوار نیست نغائیم او باران خود زندگی ظاهر را جلوه‌های و زرق و برق بخشیده جدا بیت و جدا در آن خلق فرموده و تمام جلوه‌ها و جلال ملکوت را در سر پرده غیب چنان پنهان داشته که احدی را از آن خبری نیست و آنرا هم که خبری شد هرگز رخصت نیافت که خبری باز رساند .

برخی هستند که بیداری و هشیاری آن را دارند و در این جهان دست از کوشش برندارند و خود را بزیور علوم و فنون می‌آرایند و در همین حال آن را وسیله و سبب وصول به مراتب بندگی و حضور

در ملکوت خدا میسازند و این سایه نابود را تبدیل بروشنایی ابدی در ملکوت حضرت معبود میسازند اینان چون گنهای تازه و تندر بر برابر عرش مالک بشر معبود و عاقبت بجهان رضا و لقا واصل و مستغرق بحر انوار میگردند در طاول حیات زمینی رفت و آمد و گفت و شنود و حتی نفس آنان تاثیر در حقایق کائنات نماید و روح مجردشان از ملکوت غیب لایسری علت ترقی و تعالی علوم و فنون و توسیع میادین خدمت و مرکز الهامات لایتناهی و فتوحات روحانیه گردد نوردیده اصفیا بنده باوقای جمال اقدس ابهی بزرگما از این افراد بود و جهل وینک بار بیشتر بدیدار بهار جهان ناپایداری رسید اما بجهانی شتافت که سراسر بهار پر انوار است و بوستانهای میوه‌های خوشگوار است گلستانهای گل‌ها و ازهار عطر اسرار بروردگار است و در آن فضای راحت روحانی فارغ از غم و درد این روزگار الی الابد بترقیات روحانیه دلخوش و سرمست و پرافتخار است طوسی له و حسن مآب .



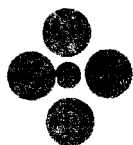
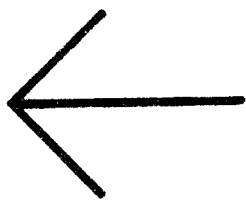
سال گذشته که کنفرانس جوانان و کودکان در آلمان تشکیل شده بود افتخار حضور داشتم بزرگ شمع درخشان حفلات عظیم بود و دست در دست دوستان و همکاران خود نفوس خواب را بیدار جوانان را هشیار و کودکان را در این بزم الهی تشویق و پایدار می‌داشتند جمیعا " مطابق برنامه‌های کامل هر بامداد با تلاوت دعاها و مناجاتها و سرودها آغاز خدمات روزانه میکردند و با تائیدات الهیه با طرف و اکناف پراکنده

میشدند و غروبها با مردمان مشتاق و مبتدی‌ها
 ملو از اشتیاق بساحت کنفرانس بر میگشتند
 تالار تبلیغ هر شب آنقدر پر شور بود که جلوه‌ای
 از عالم نور داشت در اطراف کوچک خلوتی آراسته
 بودند و طبق برنامه لجنه مسئول در تمام ساعات
 روز و شب اقلاً "یک نفر در آن اطاق دست بدامن
 حضرت حکیم علی الاطلاق بود و دعا و مناجات
 و تکرار اوراد طلب هدایت برای نفوس
 مستعد می نمود که شاید قلب‌ها منقلب شود و
 عقول قبول امر حضرت مقبول را نمایند شور و
 ولهی عظیم برپا بود که هر کس هر چه از دستش
 بر می آمد کوتاهی نمی ورزید بل بکمال همت دامن
 خدمت بر کمر می زد بر راستی همکاری عزیزان
 حضرت رحمن سبب قوت و سرور دل و جان بود
 که چگونه از کوچک و جوان و سالخورده متحداً
 متفقاً و با عشق و محبتی بی پایان در احیای
 مردمان میکوشند روزی بزرگ عزیز ما با جمعی از
 جوانان چون طیور شکور پیروز آمدند نگاهی بر
 آن اندام زیبا و آن روی دلارا و آن چشمان
 دلربا نمودم که با چه نیستی و فنائی قدم در
 میدان خدمت میگذازد بیکی از تازه واردها که
 نزدیک نگارنده ایستاده بود عرض کردم - این
 جوانی که بسرکردگی کودکان و جوانان می شتابد
 و می رود و همه را با خود میبرد می شناسید
 - این همان پزشک شهیر بزرگمهر همتی است
 آیا همین قدم و اقدام او درس بزرگی برای جوانان
 ما نمی شود که با علوم ظاهره و مقامات عالیله
 خدای نکرده خود و خدا را گم کنند با مر مبارک
 بی اعتنائی و رزند دست از بندگی بردارند
 بر همگنان بدیده کوچکی بنگرند و خدمت
 امر عظیم را درون شائن و مقام خود گیرند .
 خداوند از ما بشر ناتوان چه میخواهد
 گروهی هستیم بی نوا دست و پا و جمیع حوارج

و اعضایمان در زنجیرهای علائق سخت بسته و
 هر دم و آتی از سینه‌های آلوده با مال و آرزوها
 و هوی‌ها و هوسها دود آهی برخاسته چقدر
 مشکل است بر ما ناتوانان که دل را از غیروایک
 سازیم شیر زیان ورستیم دستانش آرزوست
 ولی میفرماید با دعا و مناجات و ریاضت و تمرین
 روزانه بمقامی خواهیم رسید که آنچه کند او کند
 را در هر حادثه‌ای آویزه گوش هوش داریم و در
 برابر هر سختی و ناگواری و مصیبتی سر تسلیم
 فرود آریم تا برضای حقیقی و بهجت دائمی واصل
 گردیم .

چون در حال یاران این قاره وقت مینمایم
 بر راستی با آنان حق میدهم که تا این حد سوگواری
 نمایند بفرموده شعرای نامدار ایران از حیث
 عدد یکی کم شده ولی از شمار خدمت و جان‌بازی
 و فروتنی هزاران دست رفته است درختی بارور
 پراز میوه‌های قیمتی تراز در و کهر ناگهان گرفتار
 طوفان قضا گردید چون این

گرفت و از مسافتهای دور میفرید و میخروشید
 و نزد یکتر میشد بر شدتش می افزود و همینکه در مسیر
 خود بدین درخت پرثمر خورد او را از ریشه
 برافکند و یاران الهی حول او جمع آمدند
 نالیدند و گریستند و حیرانند خداها خوردت
 توانائی بخش خودت قوت و استقامت ده خوردت
 بر انگیز صد ها جوان را که در بوستان علم و خدمت
 سر برافرازند و زینت جهان امر کردند ای رب
 اید هم بشد پد القوی .



بزرگ.....

میکنی تهیه و تدارک خدمات آستان رب الایات
گردد دیگر از بد رود ها با من نکووز من میسر.

● آخرین بار که از فانی احوالپرسی فرمود
صوت رنانش در تلفن بسیار خسته و رنجور بود
و حاکی از دردهای شدید مینمود عرض کردم
بزرگ جان خسته ای صدایت ضعیف است
چطوری - در جواب فرمود شکر جمال مبارک را
آنچه کند عدل صرف است بل فضل محض -
دیگر توانائی تکلم نداشتم ولی ایشان با آن حال
پروبال احوالپرسی بود دستور دوا و درمان و
تقویت میفرمود مژده های امری میداد کوشش
می شنید ولی دیدگانم سرشده حسرت و حیرت
می بارید و بعد از آن فوری بشهر و دیار او سفر
کردم و در بیمارستان برای آخرین بار زیارت آن
چهره معلو از نور و هوای و اقتدار مشرف گشتم
بمحض ورود فرمود - خدا را شکر که امروز تسب
ندارم دردی احساس نمینمایم - دوسه ساعت
در برابر آن سیما ملکوتی نشستم و بعد ای
مردانه جذابش گوش دادم نغمات قلب
امید و ارش را شنیدم هنوز طنین آن صدا قلب
را می لرزاند و روح را هیجان می بخشد آنچه
در آن ساعات فرمود درباره تقدم امرالله و
چگونگی بیداری و هشیاری مردمان و رسیدن
مقامات این ناره بود در کمال قوت و علم و
اطلاع از نقشه های تبلیغی بحث فرمود و حتی از
کودکی خود در کرمان برایم گفت که چگونه از
پدربزرگش مطالب طبی می آموخته است و ایمن
پدربزرگ مهربان شالوده علم و ایمان بزرگ را
خوب ریخته و سخت پایدار فرموده است او بوده
که داعی "درگوش وی میخوانده - هرچه میخوا
بخوان ولی میزانست آیات الله باشد و هرچه

هرچه از کشور جمال قدم باو میسر شد
می بوئید و بوسید و با شوق فراوانی اشعار
بزرگان ایران را بدست می آورد و با حرارتی عجیب
می خواند و ای که تا چه حد از اعماق وجود لذت
مبیرد ذرات هستیش را حب کشور مقدس ایران
مجدوب میداشت با دقت و ذوق غریبی با هنگام
اصیل سرزمین خود گوشت میداد گاهی میگریست
و این گریه از کمال شوق و نشانه های از عمق ادراک
درونی بزرگ بود آخرین نواری و نوائی که از
ایران برای او رسید و بغایت مهترتر نمود و
بارها گوشت داده است گوئی پیش گوئی پایان
سریع زندگی معلو از افتخارش را از این اشعار
و سازها و آوازه ها می شنود ●

” - خبرس فریاد مردم در در بند محملها

چقد روزهای آخری در پی بدین اشعار
مجدوب بوده هر نغمه های آتش شوق وصالش را
تیزتر میکرد

تأب چشم من بر شد براب عشق نرها

ندانم تا چه مگر شکفته آخر از این مگر

شکسته عهد بر دلها رعین سرخس در غر

زهر غر در تنها در قامت انده درها

هنوز طفل سبق خوان و در کرمان بود که ولعی در درویشستان و عشق بقدر حضور در مجالس دروس امریه نشان میداد استاد بزرگوارش جناب آوارگان که خود از اجله علماست میفرمودند که دائماً در حالات این کودک حیران بودند که چگونه سحرها برمی خاست و پیر از نماز و دعا و مناجات با شوقی از حد فزون بسوی محافظان در سرامری می شتافت و سپهر بدیستان میرفت و در تمام ادوار زندگانی هر جا بود و در هر محل که زیسته سرد فتر دانیان و سر حلقه عشاق جمال قدم بنام بزرگ وی آغاز میشده است این دریاچه زندگی او بوده است و بهمین باقی بود تا در این ایام گذشته که شعله شمع وجودش زبانه کشید و آب شدن هیکل عنصری از شوق لقای محبوب و وجهان سرپوشتر گردید نه صبر در دل عاشق نه آب در غریب .

مادر دلیر بر ایمانش چون کوهی از صبر و فداکاری هر روز بر بالین او حاضر و ناظر این وضع بود و چون جگرگوشه خود را در پنجه درد های بی درمان دید اول بار سه دفعه دور تخت فرزند طواف و دعا نمود که ای جمال قدم مرا بگیر و بزرگ را برای خدمت امرت نگه دار — صباحی چند که گذشت و شدت دردها بساوج رسید مادر راضی بفضا و رفتن فرزند دلیند گردید و با نهایت آرامی و استقامت و شجاعت روحی و ایمانی خطاب بچنین فرزند فرمود — بزرگ جان برو پدر بزرگت و پدرت چشم براه تو هستند منم زود میآیم —

خانم عزیز نورانی بزرگ فرمود — دیگر کار باستخوان رسیده نمیخواهم او را اینقدر رنجور بهینم هر چه اراده الهی است بشود من در کمال تسلیم و راضی برضای خداوند علیم هستم بماند و یا برود .

در لحظات آخر زندگانی دست خانم عزیزش را در دست گرفته میفشرد و میفرمود — آنی از دگر یابها^۴ الاهی غافل نگردد و خدود یابها^۴ الاهی گویان با چهره های نورانی شادمان و خندان بسوی روضه جنان روان گردید

زهره افروز نورانی سرمانند برده



● مرگ نوری است که بر ظلمات دل های حفته و یامرده ما میتابد که شاید بخود آمده از قبور غفلت برخیزیم و فرصتی بدست آریم که تا وقت باقی است باندنی خدمتی در آستان قدسش مشرف گردیم مرگ برقی است که بر ویرانه های مظلوم زندگی زمینی ما خاکیان میزند تا درست به بینیم و با خود بگوئیم — اگر پایان این است پس این همه در بدری بی سروسامانی ظلم و جور و حسادت و بیوفائی برای چیست. — مرگ روزنه ای است که گاهی برای آنی باز میگردد تا حقارت و پستی زندگانی دنیوی و محدودیت و ناچیزی آنرا در برابر جهان بی پایان حضرت بزرگان و شکوه و جلال فراوان زندگی بی پایان بنکریم و دل را از آرزوی اندازه بشوئیم و از گرد آوردنهای بیهوده سستی کردن گردنها فخر فروشی بر مظلومان و نخوت بی امان دست برداریم این روزنه چون باز بسته شود خوشا

حال آنانکه دردها رنجها دشمنیها و ستمها را چون جراحات وارده بر ارواح بنگرند و مرآت جان را از اینگونه گردها و سموم این پلیدیها بزدایند تا جلال ملکوت خداوند ذوالجمال در آینه وجود جلوه نماید و پرتو ابدی افکند .

مرگ عزیزی چون بزرگ ضربه‌ای است سخت که برهیاکل انسانی میخورد تا بخود آیند و بر آنچه واجب انسانیت است قیام نمایند آخ چه بسا که این تکان ما را از جا حرکت میدهد ولی دیری نمی‌پاید و باز بخواب نماندانی خویش ادامه داده در گرداب حوادث ناپایدار و منجلا بهای پلیدی‌هایش بسختی آسرو فرو میرویم و از سیه بختی و تیره روزی خویش بلا شعور راضی و شادمانیم از نادانی خود ندانسته خوشیم و بجهالت خویش سرافرازی داریم و در کمال مستی و بی‌خودی در منجلا ب آرزوهای پلیدی دست و پا میزنیم و در نهایت خود سری و بی‌باکی دیگران را نیزیدان و رطه هلاک و جهان سراسر جنون میخوانیم و اصرار می‌ورزیم که دست از دامن حضرت دست بردارند و عاکف اصنام حموی و هوس و خیال گردند .

مرگ مغناطیسی است که ناگهان جمع پراکنده‌ای را بر بالین عزیزی از دست رفته گرد می‌آورد تا او را همراهی نمایند و بخانه ابد پیش ببرند و بخاکش سپارند در چند لحظه‌ای که زیر تاثیر این مغناطیس غیبی هستیم در دل خیالها می‌پروریم تصمیم‌ها میگیریم و با خود میگوئیم که دیگر از داد و ستدها گرفتاریها وزد و خوردنها بامن مگو از فردا من و دامن خدمت و بندگی من و هجرت و تبلیغ خوشا آنانکه بر عهد خود وفا نمایند و سوگند دل را بیاد فنا نسیرند و بر پیمان خویش استوار بمانند و در کشاکش این دو

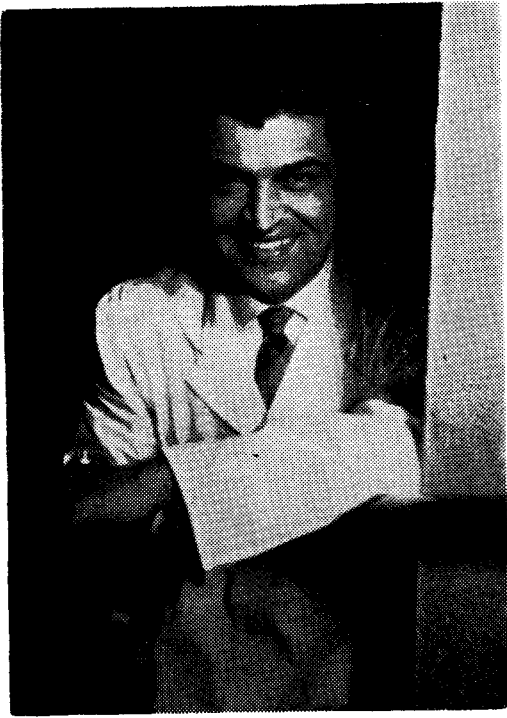
د و قوه جاذبه سرریه یعنی انقطاع و حصر - اراده الله و اوامر نفس اماره جانب نور را گیرند و از ظلمت بهراسند دامن یار را گیرند و از پیرامون اهرمن هوی بگریزند و در راه خدمت و بندگی پایدار و فادار و از خود گذشته بمانند مرگ فریاد بشارتی است که از آفاق بعید غیبیه الهیه میرسد در جهان می‌پیچد و در هر گوش و گوشه‌ای میسراید که برای تشریف حضور پروردگار و دیدن آورنده خود آماده شویم و این وقتی نافذ و جانگداز است که جوانی برانزده بزرگ همت در بحبوحه رشد در فصل میوه دارن وجود و علوم مقامات روحانی و سمود رجعات علمی از جهان خاک بعالم بی‌پایان افلاک خوانده میشود که :

« امر بنوع حق همسر بنیاد است بر بزرگ و فداست امر غلبه تر از آمدن می »

خاتمه

بازماندگان بزرگ یاران و همکاران و دوست داران همتی بزرگوار روحی لحسرات قلوبکم الفدا در طی نگارش این نامه چهره‌های پرنسور و امید و قدرت جوانان بهائی در قاره اروپا در نظر حاضر و ناظر و مشوق این فانی بودند چهره‌های درخشان علم و ادب روحانیت و کمال و دیدار میوه‌های خشکوار این شجره طیبه که اصلها ثابت و فرعها فی السماءست دل را قوت و روان را نشاءه بدیع بخشید تفکر در خدمات بی‌سابقه و بی‌شائبه و تبرعات کریمانه تا بر ما بر آن داشت که بلسان جان محبوب

امکانرا ندا نمود آستان قدس را سپاسگزار
 ابدی باشم که الحمد لله شما جوانان پرقوت
 و حشمت و پرقدرت و همت در سبیل خدمت و راه
 محبت روانید اگر بخواهم نام يك يك شما را
 بنویسم این نامه شهنامه‌ای گردد که در آن بایستی
 از یلان و گردان و پهلوانان میادین خدمت
 و فدا بحث شود داستان هریک از شما زیب
 و زیور صفحات تاریخ امرالهی است امیدوارم
 و از خدا خواهم و عاشقانه بدرگاهش ملتسم
 که روح پاک بزرگ را در ملکوت امرالله دایماً
 ابداً "سرمداً" شاد و مفتخر بدارید و این نامه
 را بدیده لطف و بنده نوازی از این ارادت مند
 بپذیرید که چشم‌های یاران جهان بسوی
 شماست که هوئی برآرید گوئی زنید و سمندی
 برانید که در میادین ابدیت باقیات صالحات
 و شاهکارهای آیات بینات محسوب گردد فقط
 از این راه است که دل‌های غمزه عزیزان حضرت
 رحمن در صعود جوانی چنین برآزند و مهربان
 تسلی یابد قوت گیرد و امیدوار شود که چشمه‌های
 سرور و تسلیت از هر سمت جاری و ساری است



بهترین دوست و برادر منم و با من سازگار و بخیر بودی عزیز

گرمترین فکرها را در این لحظه
 من از تو فرستادم
 (مهری خانم ز شکر و ادب)
 (میرزا علی که بر این یاد دودن)

دوست عزیز من
 در حضور روح پرور و پندار

دوست *

فقر
 شهری ۹ مه ۱۹۷۲

از دوست و برادر صمیمی فداکار بزرگ مهربان
 جناب دکتر مسعود برجیسر و خانم محترمه‌شان
 نهایت درجه تشکر و قدردانی ابراز می‌دارم
 که این فریضه را در مدتی قلیل با لمانسی
 ترجمه و برای اخبار امری محفل مقدسی ملی آماده
 فرمودند.

خوشتر بین روزهای

زندگی

یا

کیه پای حیات

۹۹ بنا بخواهش دوستی گرامی نشئه فیوضاتی را که از محضر مقدس حضرت عبدالبهاء "روح العالمین" لتراب اقدام احبائه الفداء "درک نمود هام تا آنجا که یارای قلم و رسائی الفاظ اجازه میدهند از لوح ضمیر بصفحه کاغذ میآورم شاید این خاطرات که قسمتی از پنجاه و سه سال و قسمتی از چهل و پنج سال قبل موجد نشاط و موید حیات من بود چون موج کوتاه نسیمی از آن گلزاری کران مهرو شفقت مشام جان زنده دلی چند را بلطف بنوازد . ۶۶

قدسیه خانم اشرف

میشمردم تاکی موبک اجلال آن سرور بی مثال بر چشم و دلم فرود آید چه گویم که این انتظار چه عمری دراز بود فکر میکردم حتما روزهای پنجگانه هزارساله همین روزهای تمام نشدنی من هستند چرا زمان ایستاده بود؟ روزها شب و شبها روز میشدند اما هر یک چند قرن معطل میماندند؟ خدا میداند و دل شنید.

بالاخره میسر مک کینی (Mrs. MC Chiney)

آن مادر رووف و مهربان که فرشته نگهبان و تسلی بخش خاطر ناآرام من در آن ایام بود ساعت دو بعد از ظهر روز ۲۹ آوریل نزد من آمد و گفت "حرکت کن" مگر این دو کلمه چه خاصیتی دارند؟ مگر همه ماهر روز مکرر آنها را انمیکنیم یا نمیشنویسیم؟ پس چرا از هزاران بار همین یکدفعه واقعا نهاد

۹۹ بامر حضرت مولی الوری پس از ترک کالج آمریکائی طهران در سال ۱۲۹۰ هجری شمسی (۱۹۱۱ میلادی) برای ادامه تحصیل عازم آمریکا شدم. در این سفر چنان امری تعجیل شده بود که فرصت تشرف در بین راه از دست رفت و خار غم این محرومیت بردل مشتاق من نشست. بنا بعشورت اولیایم باد کتر مودی و سفارشی که از آن خادمه پاک نهاد امرالله داشتم در شیکاگو ساکن و مشغول تحصیل شدم (صاحب خانام اسماء" بهائی بود ولی بهتر است فراموش کنم که از مصاحبتش بر من چه گذشت) هنوز یکسال تمام از اقامتم در امریکا نگذشته بود که مژده جانبخش عزیزم حضرت عبدالبهاء باحباء غرب ابلاغ شد دلهای مشتاق بطپش آمد و بر کالبد من شیفته روحی دیگر دمیده شد. ایام و ساعات بلکه دقائق و آنات

وجود مرا حرکت داد ؟ چطور شد ؟ از چه راه و بچه
وسيله بایستگاه رفتیم از من نپرسید همینقدر میداد
که بایک روسری سفید در انتظار ورود قطار
ایستاده بودم . گفته بودند ساعت چهار ولی تا
ساعت چهار چندین سال طول کشید معنائی بود
بالاخره عقربه‌های ساعت این قوس اسرار آمیز را
طی کردند قطار روی خط معهود پیش آمد ولی
حقیقتاً "غیر از حالت عادی بود .

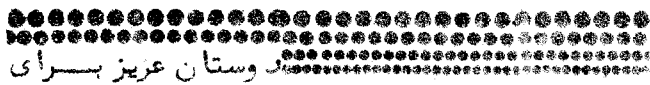
گوئی این قطار برخاست منت میگذاشت و محیط
ایستگاه را امر بسکوت میکرد چنان آرام پیش می‌آمد
و چنان موجی از عظمت و جلال از آن منتشر میشد که
نفسها در سینه ماندند و دلها میخواستند از راه
دیده بیرون جهند .

شاید هنوز قطار نایستاده بود که دری را باز
کردند و کبریای ابهت قدم برپله نهاد من کسه
جز هیکل انورش چیزی ندیدم هیمنه سرالله اعظم
فضا را پر کرده بود و چهره اشک آلودم برپسای
مبارکش رنجه میداد . وقتی دستهای مبارک بازوان
مرا گرفته از زمین برداشتند و دست عطفوت بر
سرم نهادند احساس شرمی زود گذر کردم که موجب
زحمت و اتلاف وقت سرور عالمیان شده بودم ولی
جز ظنین لطیف صوت محبوب چیزی درک نکردم
که فرمودند : "من که پیش تو آمدم چرا گریه میکنی"
از آن پسر شاید در اغما یا خلسه شکر بودم شاید
هم سیلان اشک شوق مانع دید اطراف شده بود
بهر حال هنگامی بخود آمدم که جمعی گرد آن شمع
جهان افروز در فضای وسیعی گرد آمده و من گریبان
بیقرار را بجلورفتن رخصت میدادند (واقعا چه
مردم مهربانی بودند که این همه سعادت را برایگان
بعن می بخشیدند) این در سالن هتل پلازا
بود که قبلاً برای نزول اجلال حضرتش تأمین
شد بود . جناب آقا سید اسد الله (قمی) کسه
ریزش اشک و بی تابی مرادید گفت بجای گریه و

زاری بهتر است از مدرسه‌ها مرخصی گرفته در ایام
توقف سرکار آقا در این شهر خدمات خصوصی که از
عهده ما مردان ساقط است انجام دهی از
قبیل تنظیف و تنظیم لباس و لوازم خصوصی آنحضرت
حقیقتاً بدین جمله اگر جان میفشاندم روا بود
ولی خیال میکنید آن پیر مرد نازنین واقعا تصور
ضرورتی برای حضور یا خدمت من میکرد ؟ کسه
صرفاً دلش بحال من سوخته بود و بهانه‌های بدست
داره تا بتوانم حتی الامکان از مشاهده جمال
مستغیر شوم . منم بقدر استعداد از این موهبت
استفاده کردم از آن پس هر صبح بر سر این خدمت
که از سلطنت و جهان برایم پرافتخارتر بود با
وجدی خارج از حد وصف حاضر میشدم هوای
این اطاق را که برایم اکسیر حیات بود می بلعیدم
آنچه متعلق بحضرت عبدالیهاء بود از قبیل کفش
جوراب ، شانه و دستمال همه محبوب و معبود من
بودند چه ساعات خوشی بود که هر قطعه از آنها را
بر سینه و دیده مینهادم و خود را بی نیازترین فرد
جهان میدیدم . شما شاید عاشق رؤیاهای
بهشتی خود شده باشید ولی هرگز درک جنسیت
واقعی یعنی خدمت محبوب در همین عالم مشهود
و با همین دست و چشم و جسم محسوس و معلوم را
نکردن باید تا بداند چگونه تمام درات وجود تانرا
منتش می کند گیرم که تاج خدمتی بر سر شما
نهاده باشند ولی آیا سرور مخدوم شما عبدالیهاء
بوده ؟ دست شما هم غبار از کفش سرکار آقا گرفته
تا بداند با چه خصوصی آنها را بلب میگذارید ؟
موهای شکسته مولی الوری راهی چو وقت ازنده‌های
شانه جدا کرده‌اید تا ببینید چطور بی اختیار
آنها را بر چشم میکشید ؟ من در این ایام در چنین
عالمی بودم و تمام عمر ثناخوان و سیاست‌گزار
آقا سید اسد الله هستم که مرا چشمه حیات رهبری
کرده امید است که ارواح مخلصه پاکبازانی چون

او هادی وحامی همه ما باشند . خلاصه در مدت هفت روز اقامت آنحضرت در شیکاگو مرتباً ساعت پنج صبح در هتل بودم و در التزام موکب مبارککش در اجتماعات و اماکن متعدده حاضر بودم بعد از نیمه شب سرشار از صهبای سعادت بخانه و سستر خود میرفتم چشم می بستم و با تماشای نقش آن چهره آسمانی واستماع طنین آن صوت ملکوتی طبعه بهشتی خود را طی میکردم غالباً در قبالت خدمت جزئی که در مجامع یا محافل خصوصی انجام میدادم بنحوی بدیع مورد عنایت قرار میگرفتم و هر دفعه این مراسم چنان مشعوفم میکرد که اشک شوق از دید هام میریخت . بعنوان مثال مثال یک صحنه کاملاً " خصوصی آنرا برای شما نقل میکنم

برداشته آوردند و با خنده های که نشانه کمال انبساط خاطر مبارک بود فرمودند " این راهم یاد کاریتو میدهم ببین موی سرم هم در آن هست" بقدری این الفاظ شیرین و دلپذیر اند که مرا باوج شادی و افتخار پرواز از خانه را گرفته بزل و چشم اشک ریزم میفشردم ساعاتی چند در آسمان عشق و شیدائی خود موج بودم . آن شانه در آن کافه ای که سر نویس همان هتل پلازارا در پیچیده شده و با مقداری از یاد گاریهای دیگر که قسمتی از آنها را همان آقا سید اسد الله پیرمرد مهربان بمن داده در خانه خواهرگرامیم عطیه خانم ضحیحی موجود و ما به برکت و سعادت خانوادها و شادی خاطر خودم میباشد



من این شانه شکسته از هرتاج افتخاری ارجمند تر است چنانچه تمام عمر حفظش کردم در صورتیکه اسناد و مدارک علمی و حتی نشان افتخار امپراطوری انگلستان را با فرمانش هریک در جایی افکنده و الان خیر از وجود پاعدمشان ندارم . اما باین نکته توجه نمائید این طریقه " تعلیم و تربیت مولی الوری بود با این همه لطف بمن خاکسار میفهمانند که موی شکسته هنوز رلای نشده شانه باقی است . بجای توبیخ تعجید میفرمود قهرش مهر و تقاضای عنایت محضه بود حال ملاحظه فرمائید خطا باید چقدر بزرگ و خیانت بچشمه شدت باید باشد که این دریای لطف و شفقت را مکدر سازد . چنانکه از عکسها و خاطرات مشهود است معمولاً " وجود مبارکش شاد و مسرور و عموماً " مزاح و ظریف الطبع بودند ولی در این ایام گاهی بشدت افسرده و غمگین بنظر میرسیدند چهره مبارک گرفته و محزون و معلوم بود که بار غمی سنگین

یکروز قبل از آنها حضرت عبدالبهاء از هتل خارج شده ملتزمین و خدام هریک بکار خود مشغول بودند منم در اطاق بتنظیم و تنظیم پرداخته دیدم دنده شانه ایشان شکسته است بهطله شانه نوی خریدم کنار آن قرار دادم و سایر فرائض را انجام داده بیرون اطاق بانتظار مراجعت حضرتش ایستاده بودم تشریف آوردند و با شک مرحباً بتعظیم و تکبیرم پاسخ فرموده با طساق داخل و یکسره بطرف کمد (میز آرایش) رفتند شانه جدید را برداشته بطرف این غبار بیخودار برگشتند و با چهره ای بشاش و تبسمی بارز فرمودند " مرحباً شانه نو برای من خریدی شانه من شکسته بود و فرصت خرید یکی دیگر انداشتم" از خلال پرده اشک شیخ اندام مبارک را میدیدم و شنیدم که میفرمودند " ببین ریشم را با آن شانه میکنم" دوباره بطرف کمد رفته شانه قدیمی را

قلب مطهر رافشرد که کتر با افراد خصوصاً ملازمین سفر صحبت میفرمودند در این اوقات زمبینهه بیانات مبارک خطاب با احبای ثبوت بر عهد و میثاق الهی بود من که در عالم شیدائی خود سیر آفاق عشق میکردم توجهی با کتر مشهودات بارزه هم نداشتم تا چه رسد بخفایا و زوایای اجتماع و کشف علل و دلایل رفتار و گفتار حضرت عبدالبهاه ولی بعدها دانستم علت ملال و وصول اخبار حاکی از عدم اتحاد و وثاق احبای بود یا بسروز خیانتو بیوفائی از مترجمین جوان (احمد سهراب و کتر فرید) که نه تنها من از آن بی خبر بودم بلکه لطف بی پایان و عفو و سماح آن خداوند مهربان و احسان خطای آنانرا مستور میداشت و آبروی ایشانرا نمیریخت و روح آنانرا بوجود نازنین روح حساس خود تحمیل میفرمود .

کسانی بودند که میخواستند در محل معضلات خصوصی استعداد از حضرت عبدالبهاه کنند و من جمله بعضی خانها مایل نبودند که مردان جوان ترجمان ایشان باشند در این موارد بود که مرا وادار میکردند تا کسب اجازه کرده عهد و اتر ترجمه عرایض ایشان بشوم من جمله خانم انگلیسی بود بنام میس متیوز (Miss Mathews) که اراده کرده بود بر علیه تعصب شدید نژادی در امریکا اقدام کند لذا اجازه تشریف خواسته تمنانمود به لویس گریگوری (Luis Gregory) دانشمند سیاه پوست امر فرمایند با او ازدواج کند روزی لویس شرفیاب و طبق معمول مورد مرحمت خاصه حضرت مولی الوری قرار گرفت: او در موقع دست دادن خم میشد تا دست مبارک را ببوسد و حضرت عبدالبهاه هم سراورا مکرر میبوسیدند و نسوازش

میفرمودند و با خطاب پسر (My Son) و پسر عزیزم (My Dear Son) او را مخاطب میفرمودند این بار هم مقدمات مثل همیشه بود ولی پس از مصافحه بمن امر فرمودند تقاضای میس متیوز را بصورت رای مبارک برای لویس ترجمه کنم لویس بیچاره کسه منتسب به متعصبترین مردم منطقه جنوبی مملکت بود و قتیکه امر مبارک را شنید دنیا پیش چشمش سیاه شد ولی با منتهای شجاعت خود رافدا نمود در حالتیکه نگاهش بزمین درخسته شده بود عرض کرد: " امر امر مبارک است " و قتیکه مرخص شده با من دست خدا حافظی میداد دستش را یکپارچه یخ حس کردم مثل صاعقه زدهای از حضور مبارک مرخص شده رفت بعد ها برای من حکایت کرد که چگونه پس از دو ساعت بخود آمده بود کسه در خیابانها بدون هدف و مقصد معین راه رفته وجه مرحله خطیری را گذرانده خلاصه با تمام صعوبت و شگفتی قضیه عقد ازدواج انجام شد و لویس گریگوری وکیل دعاوی و خطیب زبردستی که با شهرت و قدرت و محبوبیت کم نظیری در قسمت وسیعی از ایالات متحده میزیست تمام شئون ظاهره خود را بصرف وفا و محض اطاعت امر مولی از دست داد و در اثر این ازدواج منفور هواداران پیشین خود شد و رشته امور مادیش از هم گسست ولی تا پایان عمر لحظه ای از خدمت امر غافل نشد و از کسانی بود که پس از وفاتش در زمره ابادی امر محسوب شد .



حضرت عبد البهاء نسبت بکودکان بذل مرحمت خاصی میفرمودند و اطفال نیز مجذوب و شیفته محض مبارک بودند گوئی لباس شرقی ایشان هرگز غرابتی در نظر خرد سالان نداشت و عموماً با انیس و الفت آمیخته بمحبت و اشتیاق بحضرتش نزدیک میشدند و این جذبه حتما انعکاس عطوفت پدرانه مولی الوری نسبت بایشان بود روزی به تقاضای احبای حاضر بپارک مجاور هتل تشریف بردند روی دریاچه پارک قایقی بشکل مرغابی بود کسبه یکمده بچه آنرا با اشتیاق تماشا میکردند سرکار آقا اجازه قایق را مرحمت فرمودند و بچه‌ها سوار شده با فریادهای شادی شکر صمیمانه خود را ابراز میداشتند و آنحضرت با سرور و شفقتی که خاصه نظر ذره پرورش بود از نظاره شمع آنان لذت میبرد.

گرچه اثرات قدم مولی الوری برخاک امریکا خود نوری است که افق تاریخ آن کشور را روشنی دائم بخشد و اساس ایمان را در قلوب روشنمدلان آن استوار نموده ولی نشانه محسوس و اساس مشهودی نیز در این ایام گذاشته شد که باعتراف اهل فن نمونه‌ای عالی هنر و فن ساختمان بتوتسی در نیمه اول قرن بیستم میلادی است و شرح آن چنین بود:

در این ایام احبای فرصت را غنیمت شمردند و تصمیم گرفتند ترتیبی دهند که سنگ بنای مشرق الاذکار بدست حضرت عبد البهاء گذارده شود لذا بجمع ایالات اعلام و احبای را دعوت کردند که روز اول ماه می سال ۱۹۱۲ در ویلمست برای انجام این مقصد حضور بهم برسانند خانمی بنام میسر هلمسز (Miss Holmes) بیلچه‌ای از طلا تهیه کرد و خانم دیگری قطعه سنگی باتبراش بسیار ظریف از مسافتی نسبتاً بعید در در شکسه بجهاش حمل کرد بآنجا آوردند در محلی که امروز

این معبد زیبا و کل و گیاه و سبزه و طراوت را عیناً در تصاویری بینید در آنروز قطعه زمین سنگلاخی بپوشیده نبود صندلی برای جلوس حضرت عبد البهاء در کنار نقطه‌ای که بنا بود سنگ زاویه گذارده شود قرار داده یاران الهی همچنانکه در عکسها تما اندازهای مشهود است گرد شمع انجمن خویش حلقه زده بودند آفتاب ملایم و هوا بسیار خوب و امواج شادی و سرور جو آن فضا را بهیجان آورد بود. بیلچه طلا را مرحوم ترنتن چه

(Tomnton Chase) اولین بهائی امریکا تقدیم نمود و بدست مبارک حضرت مولی الوری اکتیل اختاریه فرق سرزمین امریکانهاد شد پس از آنکه مقداری از خاک را جابجا فرمودند ملازمین رگاب و نمایندگان مجامع امریکا را نیز رخصت شرکت در آن الخطیر عنایت شد. سپس چند نفر را به نیابت احبای شرق انتخاب فرمودند منجمله ارد شیر بهرام سرور نمایندگان احبای پارسی جناب آقا سید اسد الله از طرف احبای شیمی نسب ایران و جناب دکتر ضیا بالتیابه از بهائیان غرب و در آن اثنا نظر در مهرور مولی معظوف این ناچیز شد که گوشه‌ای ایستاد در رنکته خود سیرجنان بیکران میکردم فرمودند " بیاتوهم بنمایندگی زنهای ایران بیلی بزن" و بیلچه را به دست من دادند. خواننده عزیز آیا میتوانید حالیکه در آن دقیقه بمن دست داد حس کنید؟ آری بیلچه را از دست مبارک گرفتم و لابد بر زمین هم فروبرده و خاکی بیرون ریختم اما آیا این من بودم که الان دارم این خاطرات را بروی کاغذ میآورم؟ در آن لحظه از آنچه نامش حس است گوئی در من وجود نداشت. این همه لطف و مرحمت نه چنان خرد و نابودم کرد بود که بتوانم شرح و وصفی بر آن بنویسم. تو خود بچشم دل آن صحنه را تماشا کن سنگ زیبا بدست مبارک در محل خود نصب شد

افراد احباء هريك بنويه از نوازش و عطا و عفو حضرت
هر خورد ارشدند. ناهار در رخيمه صرف شد و موكب
گراميش بشهر مراجعت فرمود .

عصر همانروز در سالن هتل پلازا نطق مبارك
راجع بكمالات روح ومد نيت الهى بود . روزى كسه
د يگرى در حضور نبود احضارم فرموده باتيسيم و
لحن مزاحى فرمودند . رفتار ميزبانان با تو اينطور
است نه ؟ (اين ميزبان بعد ها ناقص عهد شد)
ساکت در محضر مبارك بودم و يا چند جمله مشفقانه
مجدداً غبار خاطر آن زن ناهنجار را از
ضميرم زدودند .



هفت روز پرمسرت وسعادت من در شيكاگو
بسرآمد . روز فراق (۶ می ۱۹۱۲) رسيد وساعت
وداع قلبم داشت هزار باره ميشد اميد مان زندگى
و دنيا وما قيهها قطع ميشد جدا شدن از محبوب
بى همتايم يعنى موت يعنى محروميت از مفهوم
واقعى حيات يعنى بيچارگى صرف و در آخر من
د قيقه آن نازنين سرور مهربان بلحن ملكوتى خود
مخاطبم ساخته فرمود " دلنگ مىاثر باز مرا
خواهى ديد " نعيد انم اين وعده چه اثر كيميايى
داشت كه بدون كوچكترين علامت تغييرى در
وضعيت ظاهره زندگانى نور اميدى د ر قلبم د ميد
از همان لحظه مراجعت از ايستگاه باشمفسى
روحانى و نشاطى خارق العاده بكار تحصيل
پرداختم . طولى نكشيد كه تلگرافى بامضا خانمى
بنام ميسيس پارسنز (Mrs. Parsons) از
واشنگتن د ريافت كردم باين عبارت " آماده سفر
باشنگتن باش نامه در راه است " بعد از د روز آن

نامه رسيد مبنى براينكه با مر مبارك مدام ميد
آمرىكا هستى تو د ختر من خواهى بود فعلاً بيا
باشنگتن و د و ره اى كه د ر پيش د ارى بگذران تا بعد
بينيم د ر كجا بايد ادامه تحصيل بد هى . اين
تلگراف و نامه هر چه د ر بى داشت فعلاً مرا از
شر صاحبخانه اى كه روحا از هم جدا بود يم نجات
ميداد .

د رواشنگتن مشغول تحصيل شده بودم كه
مژده تجديدي د ايد ارد لد ار رسيد و مرغ دل را بظرب
آورد اين مرتبه بد عوت مستر و ميسيس پارسنز اقامت
حضرت عبدالبهاء د رواشنگتن د ر خانه خود
حضرات بود و اراد تكيش شما د ساعات غير از
مد رسه سعادت تشرف د ر حضور انور را داشتم .
د ر بى از ايام مئارن ساعت پنج عصر بود حضرت
عبدالبهاء د ر اطاق كوچكى كه مارينجره جالس
بودند وقتيكه مراد رزاهرو جلو د ر و منتظر اجازه
تشرف ديدند امر بد خول فرموده بصندلى مقابل
اشاره و آن جلوس فرمودند بعد از اظهم
عنايات يوميه از مدرسه و تحصيلاتم سئوالا تى فرمودند
برنامه ام را عرض كردم بياناتى فرمودند كه تفهيم
بعضى مواد د رسى را الزام مينمود و پسر از آن نيز هر
روز بخطاب الهامى مستفيع بودم و جانى تازه
ميكرفتم .

اما يكى از شگفتيهاى گفتنى اين ايام آنكه :
روز يكشنبه اى بنا بود حضرت عبدالبهاء د رسالن
مخصوصر بهائيان ايراد خطابه فرمايند دعوت و
اعلام شده بود وساعتى پيش از وقت د ختران جوان
بهائى براى راهنمائى مدعويين حاضر بود يم . سركار
آقا كه قبل از ساعت معينه تشريف آورده بود نند
روى صحنه خطابه برصندلى كه رو بروى د ر
وروى قرار داشت جلوس فرمودند د ر خلال
جمعيت خانم و آقائى بنام مستر و ميسيس جونز
با د ختر كوچكشان موريل وارد شدند د ختر ك

پنج یا شش ساله و دستش در دست پدر بود ولی بمجرد ورود بسالن دست خود را از پدر رها کرده بجانب هیکل مبارک دوید. پدرش بدنیال او دوید و تنهیی برای معانعت او زد ولی کودک زودتر خود را بمسند مبارک رسانده بود و حضرت عبدالبهاء پدر را اشاره فرمودند که او را آزاد بگذارند و دخترک بالای صحنه رفته کنار صندلی با کمال ادب ایستاد و از او معلوم بود که مکالمه ای هم بین جازب و مجدوب در جریان هست ولی صدا شنیده نمیشد و فقط از اینکه طفل میفهمید و پاسخ میداد معلوم بود که زبان مشترک انگلیسی است این خلوت زیبا در ملاء احباء همچنان ادامه داشت تا شروع جلسه اعلام شد و قتیکه حضرت عبدالبهاء برای ایراد نطق قیام فرمودند موریل سر جای خود مودبانه ایستاد و مثل اشخاص بالغ سراپا گوش بود با این تفاوت که او اعتنائی بمنترجم نداشت و بیبوسته نگاهش بصورت محبوب دوخته بود گوئی تمام بیانات مبارک را درک میکند و نیازی مترجمان ندارد این حالت باقی بود تا خطابه پایان یافت حضرت عبدالبهاء بمسند خود بازگشته کودک را بزانوشاندند و نوازش فرمودند در پایان جلسه پدر و مادر برای پوزش خواستن از این حسرت بده پیش رفتند حضرت مولی النوری ایشانرا بطراف و عنایت خاصه نواختند و بموریل نام "روحیه" عطا فرمودند در عالم بیخائی و سفرنامه حضرت عبدالبهاء عکسی هست که دخترک کوچکی در کنار هیکل مبارک بنام روحیه مشخص شده این همان موریل است که شرح تشریف گذشت نه روحیه خانم ربانی همسر حضرت ولی امرالله روحیه جونز هم اکنون (آگوست ۱۹۶۵) مهاجرند و فلسفی سیدالله است.

روز یازدهم نوامبر ۱۹۱۳ ساعت ۲ (نیمه شب) مرکز مبارک از واشنگتن بطرف نیویورک

عزیمت فرمود و ایام پرسعادت تشریف من در امریکا پایان پذیرفت ولی لذت حلاوت آن مدت هشت سال محرک و هادی دوران تحصیل بود تا مجدداً در سال ۱۹۲۰ در ارض اقدس بشرف لقا مشرف شدم. بجاست که پارهای از اندرزهای آن هادی امم را که بر کاغذ و خاطر ثبت کرده ام برای شما هم یاد آور شوم:

"چشم خطا بین نظر خطا کند اما نظر خطا بپوش بخالق نفوس ناظر باشد"

"فقیر صابر بهتر از غنی شاکر است اما فقیر شاکر بهتر از فقیر صابر است و از همه بهتر غنی منفق است که از امتحان خالص بیرون آمده سبب آسایش نوع انسان گشته است"

"شکر سبب از یاد نعمت است ولی کمال شکر بانفاق است و مقام انفاق اعظم است این است که میفرماید: لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون"

"کاری که خدا برای انسان خواسته یا مقدر فرموده استقامتش را هم میدهد"

و اما پس از خاتمه جنگ جهانی اول و آزادی مسافرت در اواخر سال ۱۹۱۹ کسب اجازه تشریف کرده از امریکا بقصد حیفاجرکت کردم و در اروپا در حدود دو ماه معطل شدم تا بالاخره در صحنه کشتی ایتالیائی بزحمت جایی پیدا کرده خود را به پرت سمید رساندم و از آنجا پس از ملاقات کوتاهی با احباء بوسیله اتوبوس و ترن و غیره بحیفاجر رسیدم. نزدیک غروب بود و اشعه زرین خورشید بر افق لرزان حیفانمیدانم امواج شوق را از قلب من بدریا یا از آستان معبود بجان پرهیجان من هدایت میکردند در اسکله عدفای اردوستان که بوسیله تلگراف احباء مصر از ورودم اطلاع یافتند بودند استقبالم کرده و مرا با کروسه (کالسکه) بسند بیت مبارک بردند ولی چون از امریکا آمده بسودم

خواب و سترپیرون و روبرو زنده‌گی

بمسافرخانه غریبه‌ها آمد ایتیم کردند. در اطاقی بمجلسه نظافت و تمویج لباس کرده از افی بیکر و فوجیتسا که شرف خدمت اخبار را داشتند پرسیدم: اینجاست کجاست؟ کی و چگونه میتوانم مشرف شوم؟ جواب دادند اینجامسافرخانه غریبه‌ها و بیت مبارک روبرو است الان شمارا بانجارا هتاشی میکنیم تا خدمت حضرت ورقه علیاوسایر خانمها برسی برادتماعلم حضرت خدمت حضرت خانم رسیدم و چشمم بمسجد بزیارت خانم اهل عالم منورگشت ولی دلشستم میخواست بدانم کجا وکی میتوانم حضور حضرت عبدالهها مشرف شوم اما قبل از آنکه بمسجد بزیارت پرسش کرده باشم حضرت خانم فرمودند "سرکار آقا بعکاتشریف بده اند و بر مرا جفت میفرمایند چون شما از سفر آمده و خستهاید امشب استراحت کنید فردا مشرف میشوید"

حجرات و فرصت چون و چرا نبود امیرخانم مطاع بود و من باراهند ای خوردن مسافرخانم که دستم میزبان آمانه و جمیع وسائل اسایش و تسکین ساخته خسته موجود اما دل من ناراضی و سنگین شده بود بر آن نارونده بود حتما اشرا بر عین درج مسافر خانم پیدا بود که افی نازنین میگفت خیلی خسته و ناراضی را بخور رود تر بخواب که از استسکی بیرون آید و خودم هم تقریبا همین اشتیاق را کرده که روزی را تعبیر استسکی میکردم ولی بعد از شام که بیاستسکی رفتم آنجا بچشم ندیدم خواب بود فکرهای غمناک نداشتم که خود را با آن سرگرم کنم حالته بد بود انتظار وجودم را تسخیر کرده بخود من پیچیده بود پنجره چشم من وخته بود اما سمواره ناراضی بود گویا ساعتی بیشتر خواب نرفته باز بیدار شدم در یکراطاقم تمام شده حوصله اندامه آنحالته را نداشتم از سترپیرون آمده بفرائض مسجدا همسور پرداختم بعد از نماز کنار پنجره مشغول تسبیح و مناجات شدم کم کم سپیده میدیدم پرندگان هم

بتسبیح سحرگاہی نغمه‌های کوتاه را آغاز و مطلع صبح را بهم تبریک میگفتند. مناجاتم تمام شد و باز بدریای بهت خود غوطه ور شدم علت آنرا هم درک نمی‌کردم در این اثنا صدای ملکوتی که بگوشم آشنا بود چنان تکانی باعضاء و جوارحم داد که یکمرتبه از جا پریده در اطاق را باز کردم از طرف مقابل در انتهای سرسرا (هال) اندام محبوب عالمیان را دیدم که با هیمنه و جلال ولی نسبتاً سریع بطرف این بندہ روسیاه تشریف می‌آورند و می‌فرمایند "که بتو گفت که این جایی است؟" جای تو در بیت است" (منظور بیت مبارک و داخل خانوادہ بود) "با حالتی بخصوص آمیخته از شوق و ترس بتصور اینکه خطائی کرده‌ام با صدائی خفیف و لرزان عرض کردم مرا اینجا آوردند ولی حتما حضرت عبدالبہاء این ناله ضعیف را نشنیده بغوجیتا کہ همراه بود فرمودند "اثاثیہ را بہر بیست" خودشان بطرف در خروجی برگشتند یادم نیست کہ امری بمن فرمودند یا نہ همینقدر میدانم مثل برادہ آہنی در حوزہ کشش یک مغناطیس قوی بدنیال ہیگل مبارک کشیدہ شدہ بی ارادہ و شعور براہ افتادم. پاهایم گوئی زمین را لمس نمی‌کردند حضرت عبدالبہاء خیلی تند راه میرفتند از در خارج شدند از پلہ‌های مسافرخانہ سریعاً پائین و از پلہ‌های بیت بالا رفتند و از سرسرای بزرگ عبور فرمودہ با طاقیکہ در آنوقت موسوم با طاق چای بود داخل شدند منہم مسحور و مجذوب بدون صدا بدنیالشان رفتم و در آستانہ ایستادم

حضرتشان جلوس فرمودند نمی‌کتی را اشارہ و امر بہ نشستن فرمودند کم کم متوجہ اطرافم شدم (اطاق جای عبارت بود از اطاق نسبتاً طویل می‌دان آن نمی‌کتہای چوبی در سہ طرف و تعدادی چہارپایہ چوبی کہ بجای میز (عسلی) بکار میرفتند طرف چہارم در ورودی سرسرا و مجاور

در بساط چای بود: حولہ سفید بزرگی روی فرش گستردہ و آسیاب چای روی این حولہ بہ سنت ایرانی یعنی یک سماور در لگنچہ زیر آن و جام برنجی زیر شیر سماور برای ریختن آب استکان شوئی و یک تنگ پیراز آب در کنار و استکانہای شیشہای کمر باریک کوچک در زغلیکیہای چینی و از ہمہ جالبتر بی بی طیبہ (زوجہ یکی از شہدای یزد) کہ پشت بدیوار پای سماور بالباس و چارقد سفید باین بساط تر و تمیز و زیبا جلوہای بہشتی میداد قطعاً نان لواش در بشقاب و پنیر بریدہ شدہ در زغلیکیہا روی چہارپایہا آمادہ بودند. بی بی طیبہ چای میریخت و یکی از دخترخانمہا سینی چای را دور میگردد البتہ اول حضور حضرت عبدالبہاء بعد با مر مبارک بدیگران تقدیم میکرد ہر کسی چای برمیداشت و بانان و پنیری کہ بذائقہ اش بہترین ماندہ آسمانی بود تناول مینمود. اما داستان خودم: پس از آن جلوس فرمودند "یک مناجات بخوان" خواندم. فرمودند "یکی دیگر بخوان" باز خواندم فرمودند خوب می‌خوانی یکی دیگر بخوان اطاعت کردم بعد توضیحاتی از کلمات و عبارات مناجاتہا کہ ہمہ اثر خود ایشان بود دادند و امر بدادن چای فرمودند مریم خانم دختر بزرگ حضرت روحا خانم (دختر سوم حضرت عبدالبہاء) سینی چای را بحضور مبارک برد یک چای برداشته و باین ذرہ ناچیز عنایت فرمودند بلی گرفتم ولی چگونه قادر بنوشیدن آن چای بودم با اشک شوق و ہیجان قلب و روح در عالمی دیگر بیرواز آمدہ بودم باز توجہ مبارک معطوف بمن شد فرمودند "گریہ مکن چای بخور" دیگر نفہمیدم چہ شد لابد سعی کردم باطاعت امر مولایم آن چای کہ شربت حیات بود بنوشم از آن صحنہ دیگر چیزی بخاطرم نیست وقتی بخود آمدم کہ ہیگل مبارک برخاستہ از اطاق

خارج میشدند. سایرین نیز بد نیال و ظایف یومیه اطفال بدرسه و خانمهای مسافرایرانسی بمسافرخانه رفتند. مراهم به اطاقی مقابل اطاق چای هدایت کردند و یازده شبانه روز بقیه ایام تشریف را در آن اطاق در بیت مبارک بودم از آنروز مرا بمعکا و زیارتگاههای آن از قبیل بیت عبود قشله باغهای رضوان، و فردوس، مزرعه بهجسی و روضه مبارکه و قصر که در آنوقت هنوز در دست ناقصین بود فرستادند یک شب هم در بهجسی در جوار روضه مبارکه با مسافرین و بعضی مجاورین ماندیم. روز ششم پس از صرف چای و صبحانه طبق روزهای قبل اطاق را ترک ولی این بار در صحن سرسرا احضار فرموده پرسیدند "بزیارت روضه مبارک رفتی؟" عرض کردم بلی - فرمودند "شب را در جوار روضه مبارکه ماندی؟" - باغ رضوان را دیدی؟ - باغ فردوس و مزرعه را تماشا کردی؟ قشله و اطاق مبارک را در بیت عبود زیارت کردی؟ حالا باید در پیروی چون زبان میدانی عده ای از زائرین ایرانی را میخواهم سرپرستی بکنی بآنها که زبان نمیدانند باید مساعدت بکنی" البته سر اطاعت فرمودم آوردم ولی سرم دور برداشته دنیا در مقابل چشم تاریک شد و مخموم و دلخون بطرف اطاقم رفتم هیچه میخواستم لباس و اثاثه ام را جمع کنم دست و دلم بی کار نمیرفت لذا در گوشه ای محزون و مخموم مانند مجسمه ای نشستم و شاید یکساعت یا بیشتر بی خبر از دنیا و ما فیها بهممان حالت باقی ماندیم یکمرتبه یکی از اهل بیت پیغامی از آنکه بسراغ کشتی رفته بود آورد که امروز شما حرکت نمیکنید تا نه (۹) روز دیگر کشتی نخواهد بود. امید انستم آنچه میشنوم در خواب است یا بیداری از جا بستم تا یقین کنم که بیدارم از این مژه چنان جانی تازه و نشاطی بی اندازه یافته بودم که میخواستم بدوم و این سعادت را بهمه

اعلام کنم با همین سرور و شادی حضور حضرت ورقه علیا مشرف شدم و موجب شعفم را بعرض رساندم با اظهار خوشوقتی مورد لطف و عنایتم قرار دادند. از آن ساعت تا روز وداع مسرور و مشعوف بوده خود را حقیقتاً "سعادت مند میدیدم و از شدت فرح آرام و قرار نداشتم همانروز مقارن ظهر مثل روز گذشته در سرسرا مقابل در ورودی در انتظار تشریف یومیه ام تکیه برد یوار ایستاده بودم - در بازار هیکل انور وارد شدند - بطرف این ذره لاشعی تشریف آورده با خندهای شیرین و لحنی نمکین فرمودند: "خیلی خوشحالی که نه روز دیگر کشتی نمیآید؟ خیلی خوب مرحبا با طاق تشریف فرما شدند. خواننده عزیز آیا میتوانید آن حالت خوشی که بمن در آن لحظه دست داد درک کنید من هرچه سعی میکنم قدرت بیان و گنجایش کلام را کافی برای وصف آن نیابم و این از جمله مواردی است که باید ناگفته بگوش جان بشنوید و نا نوشته بچشم دل بخوانید باری نه (۹) روز فیروز به پرسعادت ترین ایام زندگیم افزوده شد. اگر میل دارید بدانید در چه محیط و بچه منوال آنها را گذراندم تمام اوصاف بهشت و افسانه های خلد برین را از کتب سماوی و آثار و تصورات شعرا و عرفا جمع کرده هزاران بار بتخیل زیبا تر و لطیف تر کنید تا قطره های از دریای لذتی که این ذره ناچیز در آن غوطه ور بود بکام گمان شما فروچکد. ناگفته نماند که در آن نه روز قسمتی از لذات روحانی من منبعت از حشر دائم و موانستم با اوراق مبارکه بود که از هر یک بطریق کسب فیض و التذات روحی مینمودم.





●●●●● بانهایت شوق چند قطعه لباس که قبل از حرکت در امریکاتهییه کرده یاخته بودم و باند ام دختران جوان (نواده های حضرت عبدالبهاء) مناسب بود بایشان پوشانده از دیدارشان لذتی فوق تصور میبردم حضرات هم وقتی آنها را میپوشیدند فوراً حضور حضرت ورقه علیا (عمه بزرگوار مادرشان) رفته عرض اندام میکردند گوئی میخواستند بتصویب ورقه مبارکه علیا برسازند روزی حضرت ورقه علیا با لحن آرام و صوت ملکوتی خود مرا مخاطب داشته فرمودند "تو که خیاط باین خوبی هستی (البته تحسین و تمعیریه بنده لطف محضر و برسیبیل تشویق بود، لا غیر) پریک لباس هم برای من بدوز که هوا خیلی سرد شده احتیاج بیک لباس گرم دارم" باعدم قابلیت افتخار این خدمت چنان مرا بشوق آورد که بسا شعف بارزی عرض کردم "باکمال میل و اشتیاق حاضر باین خدمت هستم" لذا پارچه های پشمی مرحمت فرمودند و مشغول اندازه گیری و برش شدیم و باین آزمایش تا نزدیک غروب همانروز تمام کردیم تقدیم حضور نمودم. حضرت خانم آنرا پوشیده فرمودند "خیلی زحمت کشیدی خیاط خوبی هستی لباس خوبی دوختی" ضمن ادای این عبارت دست زیر بازوی من کرده فرمودند "خسته شده ای برویم درباغچه قدری راه برویم" بطرف در خلوت عمارت رفته از سالن خارج شدیم و درباغچه پشت عمارت بقدم زدن شروع کردیم حضرت خانم آهسته آهسته بیاناتی میفرمودند اراد تکیش هم سراپا گوش شده محو بیانات و لحن ملیحشان گردیده بودم درعالمی مخصوص سهر

میکردم که حس کردم انگشتی بانگشت کوچک من کردند دیدم انگشتر را از دست ظریف و فرشته آسای خود درآورده بودند - خواننده عزیز شاید شما بتوانید درخود حالت آن لحظه مرا بیافرینید و آن نشاءه را درک کنید ولی مطمئناً نه تنها من بلکه مقتدرترین نویسند و فصیحترین خطیب یا شاعر جهان قادر بوصفش نخواهند بود خوب فکر کنید دختر حضرت بهالله خواهر حضرت عبدالبهاء و یکتا خانم اهل بقاء چنین تاج افتخاری بر فرق غباری معدوم نهاد دست زیر بازویم گذارده ایشان درباغچه مشی میفرمودند ولی مرا در آفاق ملکوت سیر میدادند در این اوج اعلی خاتم مبارک خود را زینت انگشت ناقابل من فرمود. هرگز بخاطر ندارم که کلمه ای برسیبیل شکر درازا این عطا ادا کرده باشم چنان سیهوت بودم که قدرت تکلم نداشتم درعالمی بودم که شباهتی باین جهان و آداب و رسوم آن نداشتم محو در عبودیت بخته بودم و نفهمیدم چه شد و کی از خدمت حضرت خانم مرخص شده بودم آن انگشتر که گرامی تر از همه اکتیلهای جهانسی و مقدس تر از هاله های نور اولیا است برتر از آن بود که در دست آلوده بندهای روسیاه جای گیرد لذا بزوجه برادر بزرگ خودم عزیزه خانم اشرف سپردهام و ایشان آنرا در محفظه خاصی نگهداری کرده گاهی در احتفالات بدوستان و خویشان ارائه داده شرحش را میگویند.

خلاصه این شمه ای بود از نه (۹) روز تاریخی و زندگی ملکوتی که من غیر استحقاق نصیب بنده ای قاصر و کاهل گردیدم. بالاخره روز وداع که تیرگی شام فراق را بدنبال میکشید رسیدم. جانم به لب آمد ولی حکیم بالغ و طبیب حاذقم بریالین بود. حضرت عبدالبهاء بلطف خاص خود احضارم فرموده سفارش زائرین آباده ای را باین کنه

بین مقدار میفرمودند که در راه مترجم آنها باشیم
مسلمان این امر و سفارش صرفاً بخاطر تربیت من
بود تا از همانجا بیاموزم که خواهش دل و احساس
را چگونه در قبال مسئولیت و وظیفه باید (و میتوان)
مهار کرد لذا چون سربازی با امر سرداری همه
عواطف را در درون کتمان کرده از محضر مبارک
مولای بیهمتای مرخص شدم و بانجام وظایف محوله
بعد طاقت کوشیدم قریب یکسال از آنروز گذشته
بود که خورشید وجودش از سماء جهان به لامکان
گرائید و اهل عالم را از دیدار ظاهر جمال باهر
خود ممنوع فرمود . طوبی لمن فاز ببقائه و عمل
بوصایاه .

در تئزای حضرت موسی الیه السلام

ارواح العالمین له العفو



دیده حق بین گشایانگری سر خدا را	فرع اقوام غصن اعظم حضرت مولی الوری را
گر وجود او نبود دیده گیتی ندیدی	آیت فضل و کرامت را بیت صلح و صفا را
صوت داودی شنید است آنکه بشنیده است باز	زان لسان قدس گلبانگ مناجات و دعا را
گنجهای آسمانی در خطا با تشنه نهفته	داده بر خلق زمین آن آسمانی گنجها را
عطر کیسویش ز خاطر برده نام مشک از فر	گلشن رویش بیاد آورده جنات علا را
خاک درگاهش طلب یعنی بجواکسیر اعظم	گرد راهش سرمه کن یعنی جواهر توتیا را
ای محیط جود و دریای سخا و بحر احسان	غیر ذات حق که دارد اینهمه جود و سخا را
ایر نیسانی توهم بر شوره زار و هم بگشش	فیض فیاضی توهم بیگانه را هم آشنا را

عقلها مات صفات فکرها حیران ذات است

چون بیوید طبع روحانی ره حمد و ثنا را

سید غلامرضا روحانی



بیباد "محقق برجسته" و "مروج" نفییس امرالله، اشراق خاوری

صالح مولوی نژاد



ترجمه تلکراف ساحت منبع دیوان عدل اعظم الهی
مورخ ششم اگست ۱۹۷۲

از فقدان محقق برجسته و مروج نفیس امرالله
اشراق خاوری مغموم. خدمات گرانبها و خستگی ناپذیرش
طی سالیان طولانی مورد تقدیر و تایید حضرت
ولی عزیز امرالله واقع. آثار محققانه اش که در
مجلدات متعدده مفیده رسالات و مؤلفاتش مخلص
گردیده هدیه های برآزنده و سندی بلیغ از فداکاری
و صمیمیت و اخلاصش به امر الهی محسوب. تاکید
میشود محافل تذکر شایسته های ترتیب داده شود.
بستگان و دوستان را به ادعیه حاره در اعتبار
مقدسه اطمینان دهید.

بیت العدل اعظم

در این معرفی هدف آن نیست که تالیفات جناب اشراق خاوری نقد و یا ارزیابی شود، چه که این کاریست شایسته، زمانی بیشتر و کوشش محققینی دیگر که باید در آرزوی انجامش بود، بلکه مقصد اینست که نگاهی گذرا بر حاصل عمری پرثمر شود تا دوستان عزیز که با معارف امرش انس دارند و بتدریج آثار این وجود عزیز را مطالعه کرده‌اند و باریگر فرصت یابند همه آنها را در یک مقال از نظر بگذرانند تا مگر اندکی از آنهمه رنج و کوششی را که بر سر تهیه و تالیف آنها رفته درک و روان مولف را با درود و ثنا بساحت کبریای جمال ایهی شادمان سازند.

در این مقاله، بعد از گفتار کوتاهی در باره سبک سخن، تالیفات جناب اشراق خاوری، در ذیل چند عنوان مانند "قاموسها"، "مجموعه الواح و آثار الهیه"، "معارف امری"، "کتاب تاریخی"، "ترجمه‌ها"، "فهرست آثار غیر امری" و "فهرست آثار امری نشر نشده" طبقه بندی و مورد بحث قرار گرفته و در ضمن مطالب، نمونه‌هایی از دستخط مولف که همه از آثار نشر نشده انتخاب شده، برای علاقمندان نقل شده است.

سبک سخن

نگارش اشراق خاوری پاک، روان و بی تکلف است و این بخاطر صمیمیت و اخلاص اشراق خاوری است. او خوانندگان و شنوندگان

در ساعت ۳ بامداد روز پانزدهم مرداد ۱۳۵۱ مطابق با ششم اوت ۱۹۷۲ قبل از رهائی جهان از ظلمت شب، چراغ پرفروغی که بارانده... غالبه الهیه بر افروخته شده و مدت ۷۰ سال در این جهان ناپایدار، پایدار ماند و از این مدت قریب ۴۶ سال در ظل شجره الهیه زیست و بیش از ۳۰ سال را بتحقیق، تالیف و ترجمه صرف نمود و سبب روشنائی جان و روان مشتاقان معارف الهیه شد، بارانده و حکم صانع قدیر خاموش گشت. چنین است حکمت‌های بالغه او. کرجه "سخت است برعباد حکم فراق" و از این فقدان جا دارد سر بر صخره صفا کوبیم و لیس همچنانکه در پیام منبع بیت العدل اعظم الهی شید الله ایرکانه مندرج است، آثارش مخلد و سندی است عظیم بر اخلاص و صمیمیتش با مرالیهی. هر چه جای شکوه و شیون برای وجودی که خود در اوراق کتابهایش محو شد اما این اوراق پسر افتخار جاودانه خواهد بود.

معرفی اجمالی ذیل از تالیفات این محقق نامدار تسلی خاطر است برای دوستان و خوشه چینیان خرمن دانائی اش. روانش شاد.



(۱) از بیانات جمال قدم
(۲) سال تصدیق جناب اشراق خاوری ۱۳۴۵ ه.ق. مطابق ۱۳۰۵ ه.ش. بود است

ترجمه تلگراف ساحت منبع دیوان عدل اعظم الهی
مورخ ششم اگست ۱۹۷۲

از فقدان محقق برجسته و مروج نفیس امرالله
اشراق خاوری مغموم. خدمات گرانبها و خستگی ناپذیرش
طی سالیان طولانی مورد تقدیر و تایید حضرت
ولی عزیز امرالله واقع. آثار محققانه اش که در
مجلدات متعدده مفیده رسالات و مؤلفاتش مخلص
گردیده هدیه های برآزنده و سندی بلیغ از فداکاری
و صمیمیت و اخلاصش به امر الهی محسوب. تاکید
میشود محافل تذکر شایسته های ترتیب داده شود.
بستگان و دوستان را به ادعیه حاره در اعتبار
مقدسه اطمینان دهید.

بیت العدل اعظم

سخت است برعباد حکم فراق (۱)

در این معرفی هدف آن نیست که تالیفات جناب اشراق خاوری نقد ویا ارزیابی شود، چه که این کاریست شایسته^۱ زمانی بیشتر وکوشش محققینی دیگر که باید در آرزوی انجامش بود، بلکه مقصد اینست که نگاهی گذرا بر حاصل عمری پرثمر شود تا دوستان عزیز می که با معارف امرش انس دارند و بتدریج آثار این وجود عزیز را مطالعه کرده اند، بار دیگر فرصت یابند همه آنها را در یک مقال از نظر بگذرانند تا مگر اندکی از آنهمه رنج وکوششی را که بر سر تهیه وتالیف آنها رفته درک و روان مولف را با درود و ثنا بساحت کبریای جمال الهی شادمان سازند.

در این مقاله، بعد از گفتار کوتاهی در باره سبک سخن، تالیفات جناب اشراق خاوری، در ذیل چند عنوان مانند "قاموسها"، "مجموعه النواح و آثار الهیه"، "معارف امری"، "کتب تاریخی"، "ترجمه ها"، "فهرست آثار غیر امری" و "فهرست آثار امری نشر نشده" طبقه بندی و مورد بحث قرار گرفته و در ضمن مطالب، نمونه هایی از دستخط مولف که همه از آثار نشر نشده انتخاب شده، برای علاقمندان نقل شده است.

سبک سخن

نگارش اشراق خاوری پاک، روان و بی تکلف است و این بخاطر صمیمیت و اخلاص اشراق خاوری است. او خوانندگان و شنوندگان

در ساعت ۳ بامداد روز پانزدهم مرداد ۱۳۵۱ مطابق باششم اوت ۱۹۷۲ قبل از رهائی جهان از ظلمت شب، چراغ پرفروغی که باران ۶۰ ساله غالبه الهیه برافروخته شده و مدت ۷۰ سال در این جهان ناپایدار، پایدار ماند و از این مدت قریب ۴۶ سال در ظل شجره الهیه زیست و بیش از ۳۰ سال را بتحقیق، تالیف و ترجمه صرف نمود و سبب روشنائی جان و روان مشتاقان معارف الهیه شد، باران و حکم صانع قدیر خاموش گشت. چنین است حکمت های بالغه او. کرجه سخت است برعباد حکم فراق و از این فقدان جا دارد سر بر صخره صفا کوبیم و لیس همچنانکه در پیام منبع بیت العدل اعظم الهی شید الله ارکانه مندرج است، آثارش مخلد و سندی است عظیم بر اخلاص و صمیمیتش با مرالهی. هر چه جای شکوه و شیون برای وجودی که خود در اوراق کتابهایش محو شد اما این اوراق پر افتخار جاودانه خواهد بود.

معرفی اجمالی ذیل از تالیفات این محقق نامدار تسلی خاطر می است برای دوستان و خوشه چینان خرمن دانائی اش. روانش شاد.



(۱) از بیانات جمال قدم
(۲) سال تصدیق جناب اشراق خاوری ۱۳۴۵ ه.ق. مطابق ۱۳۰۵ ه.ش. بوده است

خود را دوست داشت و از همین روی تنها خاطر آنها مینوشت و سخن میگفت و لذا چه نیازی که مطالب خود را زیر حجاب کلمات و تمبیسات دشوار و معقد پنهان سازد. جمال مبارک میفرمایند (مضمون بیان مبارک) "اگر گویند که ای مافوق توانایی مخاطب خود سخن گویند بسا و ظلم کرده است" و اشراق خاوری در این باره بکسی ظالم نکرد.

سخنرانی هایش را بسیاری شنیده‌اند. همچون جویبار زلال و روشنی آرام و لطیف آغاز میشد و جریان مییافت، کم‌کم گسترده‌تر میشد و هنگامی که باوج میرسید همچون سیل میخروشید. این درگونی حال، طبیعت کلام او بود. تصنع و تکلف در آن راه نداشت. وقتی بهنگام ایراد نطق فریاد میکشید، این فریاد بخاطر شورانگیزی در سخنرانی نبود، بلکه انعکاس شوق و شور او بود در آن مطالب و حقایق برای شنوندگان خود. فریاد روح او بود که بدلهای شنوندگان نفوذ میکرد. این دل برمیخاست و بر دلها می‌نشست. الواج و آثار الهیه را غالباً نقل بمضمون میکرد و اگر بضرورت اصل آنها را تلاوت میکرد مفهوم آنها را نیز بیان میداشت. چه در گفتار و چه در نگارش.

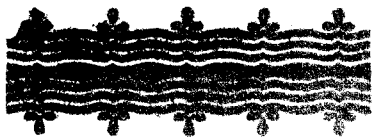
در میان همه آثار اشراق خاوری که در نهایت سادگی و بی‌پیرایگی نگاشته شده، ترجمه تاریخ نبیل را باید مستثنی نمود، چه که در این اثر بمقتضای محتوای آن شور و جانی دیگر است. نبیل که خود مردی دانشمند و شاعر و شیفته امرالهی بوده، تاریخ خویش را بدون تردید در نهایت شورانگیزی و زیبایی نگاشته و ترجمه مهیمن حضرت ولی امرالله نیز بر شکوه نشر این کتاب افزوده و پدیداست آثار اینهمه شور و حال میبایست در ترجمه فارسی تاریخ نبیل

نیز منعکس میشد و الحق که مترجم کرانق در چه خوب از عهد اینکار برآمده است. شیوه نگارش ترجمه تلخیص شده تاریخ نبیل، زیبا، روان و پرشکوه است. صفحاتی از آنرا بار دیگر بخوانید.

اشراق خاوری در آثار دیگران

● نام واسامی بعضی از تالیفات اشراق خاوری در آثار و تالیفات بعضی از مولفین مشهور مدرج گشته است که چهارم اخذ ذیل را بطور یقین میتوان ذکر نمود:

۱. لغت نامه دهخدا در ذیل شرح احوال ادیب نیشابوری که زمانی برجانب اشراق خاوری سمت استادی داشته است.
۲. کتاب ۵ جلدی "مولفین کتب چاپی" تالیف خان بابا مشار.
۳. فهرست کتابهای فارسی چاپی تالیف خان بابا مشار.
۴. الذریعه فی تصانیف الشیعه تالیف آقا بزرگ طهرانی.



● و اینک بپردازیم بآثار اشراقی خاوری و بترتیبی که قبلاً ذکر شد، از معرفی قاموسها آغاز میکنیم.

قاموسها

● آثار طبع شده جناب اشراق علیه غفران الله و رحمه شامل ۸ جلد قاموس برای سه اثر مهم از آثار امری است که بترتیب تالیف بشرح ذیل است:

۱ ● ریحیق مختوم یا قاموس لوح قسرن در دو جلد.

۲ ● اسرار ربانی یا قاموس لوح سنه ۱۰۵ در دو جلد.

۳ ● قاموس ایقان در چهار جلد.

تالیف مجموعه قاموسهای لوح قرن الفوح سنه ۱۰۵ و کتاب مستطاب ایقان که جمعا ۸ جلد است شامل درحدود ۵۳۹ صفحه است که ۱۳۱۱ موضوع را تشریح و توضیح کرده است. بعلاوه برای مجموع این ۸ جلد قاموس بتقریب ۳۱۹۱ لغت از لغت‌های مهمه و اصطلاحات معنی شده که لغات مربوط بهر قاموس در پایان جلد آخر آن مندرج است.

همه قاموسها بترتیب حروف الفبا مرتب و منظم شده که شیوه‌ایست علمی و متداول در قاموس نویسی.

ملاحظه ارقام فوق مبین اهمیت زحمات پیر شمر مولف گرانقدری است که اکنون در میان ما نیست اما آثارش در طی قرون در میان همه احبا خواهد بود. اگر شرح قاموسها و دایره المعارف عظیمی که هنوز نشر نشده داد شود سبب اعجاب خواهد گشت و مستتر فواید خواهد شد.

که قدرت مولف در تالیف و تنظیم این کتب و رسائل منبعث از قدرت الهیه و تائیدات لاریبیه اوست و لا غیر.

بعد از این مقدمه اجمالی در مورد قاموسهای تالیفی اشراق خاوری اینک به بحث کوتاهی در مورد هر یک مبادرت میشود.

۱ ● قاموس لوح قسرن

● لوح مبارک قرن از توابع مهمه حضرت ولی امرالله روحی لترتبه الفداست که در نوزدهم سنه ۱۰۱ بدیع از قلم آنحضرت نازل شده است. این توفیق مبارک خطاب باحبابی شرق است و در رضوان همان سال نگارش آن کتاب سهیمن گار پاسزبای که باید آنرا لوح قرن احبابی غرب دانست به قلم توانای مولای بهیمتا منتشر شد. هر دو کتاب در هدف مشترکند اما در روش حصول بهدفا متفاوت. لوح قرن احبابی شرق مروری است بر حوادث خطیره‌ای که در طی یک قرن بر جامعه پیروان اسم اعظم در سراسر عالم گذشته است بدون اینکه بذکر جزئیات حوادث و وقایع مبادرت نمود.

در حالیکه در کتاب گار پاسزبای حوادث و وقایع تاریخی با تفصیل بیشتر بیان شده و فتوحات و انتصارات هر عهده از عهد تاریخیه امری در ضمن بیان آن حوادث تشریح و تفسیر شده است.

براین اساس، مطالعه توفیق منبع قسرن احبابی شرق برای بسیاری از افراد احبا که با

رموز و جزئیات وقایع تاریخی قرن اول امر بهائی
 آشنائی کافی ندارند اگر نه غیر ممکن، بسیار
 دشوار است. بهمین خاطر، جناب اشراق خاوری
 بلا فاصله مصمم شدند که قاموسی برای
 این لوح منیع فراهم سازند. نتیجه کار کتاب
 رحیق مختوم در دو جلد شامل ۱۳۱۶ صفحه
 شد که جمعاً ۵۱۱ موضوع از مواضع مهمه لوح
 قرن را تشریح میکند. بعلاوه برای تکمیل فایده
 کتاب معانی لغت‌های مشکل لوح مبارک را نیز
 در پایان جلد دوم کتاب آوردند که جمعاً در
 حدود ۱۱۰۰ لغت را دربر گرفت که در سنه ۱۰۲۰ هجری
 نشر شد. تالیف قاموس لوح قرن مدت شش ماه بطول
 انجامید و با توجه بحجم کتاب و اهمیت مطالب
 و کثرت آنها مقام ارجمند مولف آن معلوم
 میشود که تاجه حد در کار تالیف مشتاق و پیر
 حوصله بودند و چه تسلط و احاطه‌ای بر مسائل
 و رموز تاریخیه امریه داشته‌اند.

۲۰ قاموس توفیق سنه ۱۰۵۰

● توفیق منیع رضوان سنه ۱۰۵۰ بدیع خطاب
 با حبابی شرق بقلم حضرت ولی امر اللله
 ارواحنا لقرینه القدا عز صدور یافته و از
 همین روی گاه از آن به لوح شرق نیز یاد میشود.
 در آغاز این لوح، احبابی شرق چنین مخاطب
 گشته‌اند: "ایها العظمه‌دون فی سبیل اللله
 ... و این، بنظر اینجانب زیباترین،
 لطیفترین و پرهیجانترین خطابی است که
 با حبابی شرق شده است.

غالب توافیق عمومیه حضرت ولی امر اللله
 بمناسبت حلول نوروز، با حبابی شرق و یاد و ستان
 ایران و یایاران سراسر جهان صادر میشد اما
 توفیق منیع مورد بحث در رضوان نگارش یافته
 است و این خود نیز برای آن خصوصیتی محسوب
 میشود.

اما خصوصیت ممتاز این لوح مبارک اشتغال
 آن است بر شرح مراحل مختلفه و ممتازه تاریخ
 امر بدیع و بیان آغاز، امتداد و انجام هر یک از
 این مراحل تا زمان صدور لوح و تشریح فتوحات،
 انتصارات و مصیبات وارده بر جامعه پیروان
 اسم اعظم در طی هر یک از این مراحل.

قاموس این توفیق منیع در دو جلد که شامل
 ۸۹۶ صفحه است تحت عنوان اسرار ربانی
 بوسیله جناب اشراق خاوری تالیف یافته است
 که در ضمن آن قریب ۳۴۰ موضوع تشریح شده
 است. بعلاوه در حدود ۹۰۰ لغت از لغات

مشکله توفیق منیع در پایان کتاب معنی شده است
 ماه خدی که برای تالیف این قاموس مورد استفاده
 در آغاز جلد اول کتاب مندرج است و مروری بآن
 نشان میدهد که از چه منابع متعدد و غالباً
 کمیاب و گرانبهای استفاده شده است. تعداد
 این منابع بر ۵ جلد بالغ میشود و اکثری از آنها
 خود مجلدات متعدد دارد. این نکته نیز قابل
 ذکر و شایان توجه است که قاموس توفیق سنه
 ۱۰۵۰ بشرحی که مختصرش بیان شد در ظرف چهار
 ماه تالیف شده است.



● کتاب مستطاب ایقان اول واعظم کتاب استدلالی این امر اعظم است که از قلم جمال قدم و اسم اعظم نازل شده و دریائی ویا بهتر بگوئیم اقیانوسی است از لآلی درخشان معارف و لطائف الهی . هر کس را قدرت تعمق بیشتر در این بحر باشد بهتر از ذخائر گرانبهایش بهره میبرد و از گنج شایگانتر نصیب میابد .

اما همه کس را یاری چنین کار نیست چه که هر یک از جواهر معانی بدیعه مندرجه در این کتاب جلیل در مخازن اسرار و رموز لطیفه‌ای مخزون است که کشودن آن نیاز بمفاتیح متعدده از آشنائی با اصطلاحات و تعبیرات مخصوصه دارد . از همین روی بسیاری از مطلقین و محققین گفته‌اند که این سند محکم الهی را بکرات زیارت و مطالعه کرده‌اند و هر بار بیشتر از پیش معانی و مفاهیم بدیعه مندرجه در آن سرا درک کرده‌اند .

پیدا است که چنین سند عظیمی برای آنها که کمتر با اصطلاحات و رموز کتب الهیه آشنا هستند مطالعه و زیارتش آسان نیست، پس باید که اینان را در ورود باین جهان پراسرار و بحر زخار یاری و مدد نمود و ایمن اندیشه‌ای بود که محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران از حیز فکر بعالم عمل آورد و از یگانه مرد میدان تحقیق و تالیف و آشنا باین رموز و کنایات لطیفه خواست تا قاموس برای کتاب مستطاب ایقان فراهم سازد .

کتاب مستطاب ایقان
 جلال اسرار
 جلال معانی

الماء في البحر والبر والبحر والبر

والبحر والبر والبحر والبر

والبحر والبر والبحر والبر

والبحر والبر والبحر والبر

والبحر والبر والبحر والبر

والبحر والبر والبحر والبر

والبحر والبر والبحر والبر

والبحر والبر والبحر والبر

در پی این امریه، جناب اشراق خاوری غسسه الله فی بحر غفرانه، دامن همت، همچون که شیوه اودر کار تحقیق بود، بکمر زد و با شوق و شور بسیار دست بکار شد. من که خود در جریان انجام این مهم بودم، خدا ایرا بصدق گواه میگیرم که مولف نازنین قاموس ایقان چگونه خود را در بحر بیکران کتب و مدارک مهمه غرق نمود تا از اعماق آنها لآلی پربهای معانی را صید کند و چه نیکو کرد. کار این تالیف بیش از دو سال بطول انجامید (از ایان ماه ۱۳۴۵ تا فروردین ۱۳۴۸) و قریب پانصد کتاب و سند مهم مورد مطالعه و بررسی قرار گرفت، مواد لازمه استخراج و یادداشت شد و حاصل کار در چهارمجلد نفیس فراهم آمد. مرحبیا! هزار مرحبا باین همت والا! سرتعظیمساحت غیب جمال قدم میسائیم که چنین توان و استعدادی در وجود مولف ارجمند قاموس ایقان بود یعنه نهاد و اورا، همچون کسه در تالیفات و تحقیقات دیگر، یاری و مدد نمود، من خود مکرر شاهد و ناظر بودم که جناب اشراق خاوری در طی این تالیف پرشکوه، بهنگامیکه بدنیاال مطلبی بود که یافتنش آسان نبود چگونه دچار التهاب میشد، روز و شب را فراموش میکرد، کتب و مدارک را یکی بعد از دیگری تجسس مینمود، کتبی که فاقد فهرستهای لازممانند، همچون شهرهائی که کوی و برزنش فاقدی نام و نشان باشد و کسی بخواهد بدنیاال گمشده ما براه بیفتد، میرفت، میرفت، و جستجو میکرد تا گمشده خود را میافت.

چه شاد مانم وقتی بیاد میآورم لحظاتی شادمانی آن بزرگوار را بهنگام یافتن مطالب کمیاب در دل کتابها. این همان مسرتی است که روزی، مولف ارجمند بمن فرمود که باهمه

ثروتهای دنیا معاوضه اش نمیکند. چنین بود فکر اود.

قاموس ایقان شامل چهارمجلد است که ۱۸۹۶ صفحه متن اصلی کتاب، ۳۰۵ صفحه اعلام کتاب و ۱۲۶ صفحه لغت های کتاب را در بر دارد. در این کتاب ۵۱۸ موضوع از مواضع مهمه کتاب مبارک ایقان تشریح و بعلاوه قریب به ۲۰۰۰ لغت از لغات مشکله معنی شده است.



مجموعه الواح و

آثار الثمینه

۴ • مجموعه مناجات (از کارالمقرین)

لجنه ملی نشر آثار امری وسیله جناب اشراق خاوری در سنه ۱۰۵۰ بدیع یعنی یکسال بعد از تنظیم و نشر مجموعه‌های مناجات و دو سال بعد از تالیف رساله ایام تسعه تالیف و نشر شده است. این کتاب سوره صلاه والواح صیام و فرائض حج والواح اعیاد و شفا و کلمات عالیات و بعضی الواح دیگر را که در باره شیون مختلفه نازل شده از جمله لوح احمد دربر دارد و مانند مجموعه‌های مناجات کلیه الواح آن اعراب گذاری شده که سبب تسهیل استفادۀ احبای از مندرجات آن میشود بخصوص اهمیت این کتاب در اینست که صورت صلاه کبیر، صلاه وسطی و صلاه صغیر را با اعراب دقیق و صحیح دربردارد و چون یادآور شویم که مثل بسیاری دیگر از کتب این مولف جاودانه قریب ۵۰۰ لغت از لغت‌های ضروری آثار والواح مبارکه در پایان کتاب ترجمه شده، معلوم میشود که این مجموعه چه اثر نفیسی است که تقدیم احبای عزیز شده است.

کتاب تسبیح و تهلیل در ۲۵۴ صفحه شامل صورت صلاه، صلاه میت، فرائض حج، خطبه نکاح زیارتنامه جمال قدم، و قریب سی لوح و مناجات است که هر یک مخصوص حال و مقامی مخصوص است.

این مجموعه سه جلدی که بترتیب شامل مناجات‌های جمال اقدس ربیبی، حضرت عبدالبها و حضرت ولی امرالله ارواحنا لہم الفد امیاشد در سال ۱۰۴۰ بدیع حسب الامر محفل روحانی علمی بهائیان ایران شیدالله ارکانه جمع آوری و تنظیم شده و مناجات‌های عربی اعراب گذاری نیز شده است.

عنوان از کارالمقرین برای مجموعه مناجات‌های مبارک از صلاه کبیر اقتباس شده "سبحانک من ان تصعد الی سماء قریبک از کارالمقرین". تعداد مناجات‌های مندرجه در این مجموعه بقرار ذیل است:

- جلد اول شامل ۸۱ مناجات در ۱۵۱ صفحه و بامعانی تقریباً "۲۱۱ لغت.
- جلد دوم شامل ۶۸ مناجات در ۱۵۶ صفحه و بامعانی تقریباً "۳۶۰ لغت.
- جلد سوم شامل ۱۴ مناجات در ۶۸ صفحه و بامعانی تقریباً "۱۹۰ لغت.

۵ • رساله تسبیح و تهلیل

این کتاب مکمل سه جلد از کارالمقرین و یک جلد رساله ایام تسعه است که حسب الاشاره



مجموعه ۹

جلد مائده آسمانی ۱۵۵ صفحه است که ۸۳۳ موضوع یا مطالب را شامل میشود . بنابراین ، این مجموعه ۸۳۳ لوح را کلاً "یا جزاً" دربردارد . چهار جلد از ۹ جلد کتاب اختصاص بآثار جمال قدم واسم اعظم دارد که عبارتست از جلد اول چهارم - هفتم و هشتم . در این چهار جلد ۳۷۶ موضوع در ۱۵۴ صفحه مندرج گشته است . آثار حضرت مولی الوری در سه جلد از مائده آسمانی آمده است . جلد دوم - پنجم و نهم . در این ۳ جلد که ۵۰۷ صفحه میشود ۳۹۵ مطلب از مطالب بیشماری که در آثار حضرت عبدالبهاء جل شانه مسطور است در اختیار شیفتگان قرار داده شده . از آثار حضرت ولی عزیز امرالله در دو جلد یعنی جلد سوم و ششم استخراج و استفاک شده . این دو جلد شامل ۶۲ مطلب در ۱۸۹ - صفحه است .

در پایان جلد ششم فهرست موضوعی جامعی بر حسب حروف الفبا تنظیم شده که برای سهولت یافتن مطالب بسیار مفید است . مجلدات ۹ گانه مائده آسمانی دارای جلد دهمی نیز خواهد شد که در شرف نشر است و در این جلد شرح اعلام مندرج در آثار و الواح مبارکهای که در مائده آسمانی مندرج است آمده و این خود مساعدتی است به خوانندگان برای بهره بردن از مطالب کتاب و مزیدی بر فائده عظیم آن •



● آثار و الواح مبارکهایکه از قلم جمال اقدس بر اینی جل ذکره الاعلی و حضرت عبدالبهاء ارواحنا لعنایه الفدا و حضرت ولی امرالله ارواحنا لتربته الفدا نازل شده ، چهار لحاظ تعداد و وجه از نظر موضوع چنان متعدد و متنوع است که حتی تصور امکان جمع آوری و تنظیم آنها تصویری خطیر و عظیم است .

اشراق خاوری در طی اسفار و تحقیقات خود و زیارت و مطالعه مجموعه های متعدد الواح مبارک که در کتابخانه های امری و نیسزد در خانواده های احبا موجود بود ، مجموعه ای گرانبهایی از سواد الواح مبارک جمع آوری فرموده بود و بر اساس فکر و اندیشه خود آنها را مرتب و مدون ساخته و در صد بود که بتدریج آنچه جمع آوری کرده با اجازه و تصویب محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران و لجنه ملی تصویب تالیفات منتشر سازد .

این الواح را ایشان بدو دسته تقسیم کرده بودند : یکی الواح یا منتخباتی از الواح کسه در جواب سئوالات مختلفه احبا نازل شده بود و دیگری الواح یا منتخباتی از الواح که بمناسبت های گوناگون نازل شده و شامل مطالب و مسائل مهمه امریه بودند .

با چنین نیتی تالیف کتاب مائده آسمانی شروع شد و تا انتشار ۹ جزء یا جلد ادامه یافت اما بعللی ادامه این کار میسر نشد . از این کتاب آنچه منتشر گردیده همانطور که بیان شد ۹ جزء یا جلد است که از قسمت

این مجموعه مبارک شامل پنج اثر از آثار مقدسه جمال اقدس ابهی جل زکوه اعلیٰ است که در سال ۱۲۱ بدیع در ۲۷۲ صفحه خط نویسی و نشر شده است. آثار مبارکه این مجموعه عبارتند

از:

۱. جواهر الاسرار

۲. هفت وادی

۳. چهار وادی

۴. مثنوی مبارک

۵. قصیده عز ورقائیه

نشر این مجموعه نفیس که آثار مبارکه مندرجه در آن دارای وحدت موضوع است مشخصه های ممتاز دربر دارد و آن شرح اعلام و بیان معانی لغات واصطلاحات آنهاست که بالغ بر ۴۱۰ میشود.

باتوجه باینکه مسائل عرفانی مصطلحاتی خاص دارد که آشنایان بر موز و معانی آنها چندان فراوان نیستند، نشر این آثار نفیس با توضیحات و بیان مفاهیم عرفانی آن درخورستایش و سپاس است گرچه در این کتاب مبارک نام گرد آورنده محترم جناب اشراق خاوری برده برده نشده (۱) اما اجرش عند الحق محفوظ است و زحماتش نزد خلق مشکور.

این مجموعه مبارکه شامل ۲۹ لوح از الواح مبارکه جمال قدم جل زکوه در ۴۳۰ صفحه خط نویسی و در سنه ۱۲۵ بدیع نشر شده است. (۲)

۹. پیام ملکوت

مطالب کتاب پیام ملکوت در سنه ۱۰۴۰ بدیع بصورت ۱۴ رساله مستقل تهیه و تکثیر شد و بعداً مجموع این رسائل بصورت کتابی تحت عنوان فوق انتشار یافت که شامل ۴۶۷ صفحه بود. موضوع کتاب مبادی روحانی امر و پراساس الواح و آثار مبارکه تنظیم و تالیف شده است. اساس تالیف خطابه های از خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء بوده که در ضمن آن اساس تعالیم مبارک را بیان میفرمایند. هر یک از تعالیم مبارک موضوع یک رساله قرار گرفته و آنچه در سایر آثار درباره آن موضوع یافت شده در تحت فصولی منظم در آمده است. علاوه بر تشریح تعالیم مبارکه مندرجه در ضمن خطابه های

(۱) در نشر مجلدات آثار قلم اعلیٰ صلاح دیده شده که نام تنظیم کنندگان ذکر نشود.

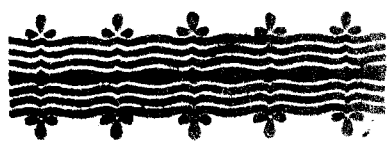
(۲) طبق دستخط مطاع بیت العدل اعظم بعضی از الواح مندرجه در این مجموعه مبارکه بانسخی که در ارض اقدس موجود است متفاوت و در نشر بعدی اصلاح خواهد شد.

حضرت عبدالبها، جل اسمه، سه رساله نیز در "اثبات الوهیت"، "اثبات مظاهر مقدسه" و "علامات و کمالات مظاهر الهی" تالیف شده که مجموعه‌ی این رسائل کتاب پیام ملکوت را از مراجع مهم برای اطلاع از مبادی سامیه‌ی الهیه قرار داده است.

۱۰. رساله ایام تسعه (۱)

منابع مطالب کتاب چنانکه در مقدمه، مولف مذکور است، الواح مبارکه، نطقهای صادر از فم اطهر مرکز میثاق جل ثنائه، مطالع الانوار و لوح قرن احبای امریک است. اما بجز اینها از منابع دیگری نیز برای تنظیم مطالب کتاب بهره گرفته شده. مانند مطلب هشتم از فصل سوم کتاب که شمه‌ای از آثار حضرت نقطه اولی جل اسمه الاعلی راجع بظهور من یتظهره الله نقل شده و یا مطلب هفتم از فصل هفتم و مطلب نهم از همان فصل که بترتیب شامل قصیده، جاودانی سید مهدی گلپایگانی علیه الرحمه در رشای جمال قدم جل جلاله و جلوس حضرت عبدالبها، جل ثنائه و قصایدی چند از فضلی عرب در رشای جمال ابهی جل شانہ الاعلی میباشد. تعداد الواح مبارکه مندرجه در این کتاب علاوه بر کتاب عهدی والواج و صایا قریب به سی لوح و نیز چند مناجات و خطابه مبارکه است که کلیه الواح مبارکه اعراب گذاری شده و لغات مهمه آن که بالغ بر ۲۵۰ میشود در پایان کتاب ترجمه شده است.

کتابیست که از طرف مولف ارجمنند آن بساحت محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران شیدالله ارکانه اهدا شده است. سال تالیف و نشر اول کتاب سنه ۱۰۳ بدیع و تسا کنون دوبار تجدید طبع شده است. کتاب مشتمل بر یک مقدمه، نه فصل و یک خاتمه است. در مقدمه مختصری از نصوص مربوط بحرمت کار در نه روز از سال نقل شده و در نه فصل کتاب الواح مبارکه و مطالب تاریخیه مربوطه بهبریک از ایام نه‌گانه تهیه و تنظیم شده. خاتمه کتاب اختصاص یافته است بالواح مبارکه و مسائل مربوطه بیوم صعود حضرت عبدالبها ارواحنا فداه که در این یوم گرچه اشتغال بکار حرام نیست، اما جلسات تذکر و یاد بود وسیله احبا منعقد میشود و لاجرم تهیه و تنظیم مطالب مربوطه باین یوم مبارک سبب تکمیل فایده رساله ایام تسعه شده است.



(۱) در این رساله بجز آثار الواح مبارکه از مطالب تاریخی نیز مندرج، اما بجهت اینکه اساس کتاب بر آثار مبارکه است در این طبقه قرار گرفت.

روح ماسوله فوله اللع اللع اللع
 تبارت رعتي كيني وهيت جيني اناره مظلوميت حضرت موكو كرا
 ك ميجي كرسه بابي انا ره ملام خاطر ان الله كسرت كرسه موكو ماسو كرسه
 مسيحي كرسه انا ره ملام خاطر ان الله كسرت كرسه موكو ماسو كرسه
 بابي كرسه موكو ماسو كرسه موكو ماسو كرسه موكو ماسو كرسه
 والو انفضا نال ريكلاما الف اريد نر موز و كراما بابي فكله لولع انا ره ملام خاطر
 ميو نيد شلا صعبه كرسه

معرف امری

۱۱. درج لثالی هدایت

استدلال بمعجزات و حجیت آیات را مورد مطالعه قرار داده و در جلد سوم که ۶۰۵ صفحه است تاریخ حیات شارعین اریان و اصول و فروع اریان مهتم آمده است. جلد اول و دوم کتاب دارای شرح اعدام است که خود گنجینه‌ای است پر بها و سبب مزید فایده کتاب.

این کتاب در سه جلد با طبع سنگی در سنه ۱۰۰ بدیع در شهر اصفهان که محفل اقامت مولف شهیر، متصاعدالی الله جناب اشراق خاوری در آن زمان بوده نشر شده است و اولین تالیف ایشان است (بعد از ترجمه پیام‌ها لله).

مطالب کتاب بمنظور تدریس در کلاس درس تبلیغ که در سنه‌ی آخر قرن اول بهائی در آن مدینه دایر بوده تهیه و پیر از تنظیم و تدوین مطالب بصورت کتاب در آمده و اساس مطالب آن کتاب مستطاب ایقان بوده و باقتضای در بعضی مسائل بسط و تفصیل داده شده و قصد مولف این بوده که برای تکمیل مطالب مبحث اثبات الوهیت نیز در جلد چهارم کتاب مورد مطالعه قرار گیرد، اما این نیت عملی نشد و موضوع اثبات الوهیت در تالیف دیگری (پیام ملکوت) مندرج است.

مباحث کتاب درج لثالی هدایت در طی ده ماه (خرداد تا اسفند) تنظیم و تبویب و برای نشر آماده شده است و با توجه به کمیت و کیفیت مطالب، پیدا است که کار اصلی تالیف خیلی بیش از این وقت برده است.

جلد اول کتاب شامل ۲۳۳ صفحه است و موضوع اصلی آن ذکر احتجاجات ملل و عسل اعراض ایشان از اقبال معظم امر در هر دوری است. جلد دوم که ۳۸۴ صفحه را شامل شده

۱۲. گنجینه حدود و احکام

در سنه ۱۰۲ بدیع، جناب اشراق خاوری بتالیف کتابی پرداخت که مطالب آن بر اساس آیات کتاب مستطاب اقدس تهیه و تنظیم شد. بدین ترتیب که هر یک از آیات کتاب اقدس را یادداشت و در ذیل آن السواح و آثار مبارکه را که در تبیین آن آیه مبارکه بود استخراج و درج ساخت و نیز از سایر منابع موثقه شرح وقایع تاریخی و اعلام را بنگاشت و آنرا با درج شرح حال و تصاویر اشخاصی که نامشان از قلم اعلی در این سفر مقدس جاری شده بود تکمیل ساخت و بدین ترتیب کتابی فراهم آمد در پنج جلد که نامش را "الطراز الاطلس للکتاب الاقدس" نهاد.

نشر چنین کتابی در آن زمان مقدور نبود و لذا از آن کتاب ملخصی فراهم شد که با عنوان گنجینه حدود و احکام در سنه ۱۰۳ نشر و در اختیار احبای الهی قرار گرفت. بدون تردید گنجینه حدود و احکام همچون تلخیص تاریخ نبیل، در هر خانواده‌ای راه یافت و مورد استفاده و مراجعه قرار گرفت.

آخرین نشر کتاب گنجینه حدود و احکام

با تجدید نظر وسیله مؤلف اردمند آن و افزودن معانی لغات در ذیل صفحات در سنه ۱۳۱۱ بدیع بصورت خطی انجام پذیرفت.

۱۳. محاضرات

کتاب محاضرات درد و جلد و شامل ۱۳۲۸ صفحه در سنه ۱۳۲۰ و ۱۳۲۱ بدیع نشر شده است و در ریائی است از الواح و آثار مبارک‌گسسه و مطالب و مسائل مهمه که مؤلف اردمند در طی ستین طولانی جمع آورده و تقابیم فرموده است. مطالب کتاب بصورت سؤال و جواب در جلساتی فرضی تنظیم شده و در هر جلسه بدیها چند تن از حضرات سئوالاتی را مطرح میکنند و چند تن دیگر بدیوالات جواب میگویند و از همین جهت کتاب نام محاضرات (گفت و گو) بخسود گرفته است.

در این بحر زهار معارف امری ذیل ۲۶۰ مطالب مهم مورد بحث و گفت و گو قرار گرفته است که غالباً از آثار الهیه و الواح مبارک‌گسسه استنباط و استفاده شده است. جلد سوم کتاب محاضرات نیز تکمیل و جدول الهیه نشر خواهد شد.

۱۴. گنج شایگان

این کتاب با وجود محدود بودن صفحات

ارتقا مطالب و محتوای آن از کتب بسیار مهم امری است زیرا شامل صرفی و معانی نزول در حدود ۱۴۰ لوح و اثر از جمال اندرایی علی ذکره الاعلی میباشد و بدین ترتیب این کتاب در ۲۱۴ صفحه که دارای ۱۶ صفحه فهرست نیز هست جز کتبی محسوب است که در اصطلاح کتابشناسی آنها * کتب مرجع * میگویند. الواح مبارک‌گسسه که در این کتاب بصرفی و بیان نمائین نزول آنها مبادرت شده اکسیراً عبارتند از حضرت ولی عزیز امرالله ارواحنا فداه منتخباتی از آنها را ترجمه و در مجلدهای مخصوص در سال ۱۹۴۶ برای احباب انگلیسی زبان وسیله محفل مدرس روحانی ملی انگلستان منتشر فرمودند.

الواح مبارک‌گسسه بر حسب محل نزول از طهران تا مکه طبقه بندی شده و الواحی که در هر محل نازل شده کلاً و گاه بعضاً در کتاب گنج شایگان مصرفی شده است. اساس مصرفی و بیان نمائین نزول الواح الهیه بر اساس کتاب گسسه پاسن بای بقلم حضرت ولی عزیز امرالله تهیه شده و جایجا از سایر آثار و الواح و ماخذ نیز مدد گرفته شده است. گنج شایگان در سنه ۱۳۴۰ بدیع نشر گردیده است.



کتاب تاریخی

۱۵ نوین نیرین

● کتاب نورین نیرین در شرح احوال و شهادت جناب آقامیرزا حسن و سلطان الشهدا و جناب آقامیرزا حسین، محبوب الشهدا است که در سنه ۳۶ بدیع در اصفهان در نهایت مظلومیت شهید شدند و الواح مبارکه متعدد از قلم جمال اقدس ابهری و حضرت مولی السوری بافتخار ایشان و بازماندگان نازل شده و فوق العاده مورد عنایت حق قرار گرفته اند. این دو برادر جلیل القدر فرزندان جناب آقامیرزا ابراهیم بودند و در ایام توقف حضرت نقطه اولی جل ذکره در اصفهان، در شبی که جناب آقامیرزا ابراهیم، طلعت اعلی را بمنزل خود دعوت کرده بود، افتخار خدمتگزاری مبارک را پیدا نمودند. در این ایام آقامیرزا حسن سلطان الشهدا ۹ ساله و آقامیرزا حسین محبوب الشهدا ۱۱ ساله بودند. در ایام اقامت جمال ابهری در بغداد، این دو برادر ارجمند باتفاق عم خود جناب آقامیرزا محمد علی نهری بشرف لقا فائز و مشمول عنایات لانهایه حق منیع واقع شدند.

جناب اشراق خاوری در سنه ۱۱۵ بدیع بهنگام اقامت در اصفهان این کتاب را تالیف و اساس کار را بر الواح پیشماری که بافتخار این دو نفس جلیل و بازماندگان نازل شده قرار داده اما از کتب و ماخذ و اسناد معتبر

اصح مراد از الشهدا
میرزا حسن و ابهری

دیگری نیز استفاده کرده‌اند مانند تذکره الوفا،
تاریخچه حیات حضرت منیره خانم حرم محترم
مرکز عهد و پیمان الهی و رسالات دیگر.
کتاب در سنه ۱۲۳ بدیع در ۳۱۰ صفحه
منتشر شده است.

از یادداشت‌های اشراق خاوری
مربوط به قلموس لوح این زقیه

مستور و اولی مرتبه کافر تو نیستی در کمال
در قلموس آفاق از عهد منیریه اولی مرتبه
از نظر حرم و در لایحه کتاب از نظر اولی مرتبه

و تقویم تاریخ امر

● کتاب تقویم تاریخ امر دارای خصوصیت
جالب است. هم برای کسانی که از تاریخ امر
بهای اطلاع مفصل ندارند سودمند است، زیرا
وقایع مهمه‌ایرا که در طی تاریخ اتفاق افتاده
باجمال و بترتیب سال ذکر میکند و هم برای
مطالعین و محققین مفید است زیرا مرجعی است
برای تعیین سریع وقایع امری. خصوصیت مهم
دیگر این کتاب در آنستکه بخشی از وقایع مهمه
تاریخ که شرح در سایر کتب باختصار برگزیده
شده در اینجا با تفصیل بیشتری آمده است،
علی‌الخصوص در موارد وقایع عقود اخیره.

تالیف کتاب تقویم تاریخ امر در سنه ۱۲۰
بدیع که سال تشکیل اولین بیت العدل اعظم
الهی بود بپایان رسید بهمین مناسبت کتاب
بساحت منبع آن مرجع منصوص قویم تقدیم شده
است.

نشر کتاب تقویم تاریخ امر در ۳۶۵ صفحه
در سنه ۱۲۶ بدیع انجام شده.

غصن الرهاء المخلوق من
نور الرهاء (بدر ۵۵ بیاد)

مقدور حضرت غصن اطهر سرزاهد را
بسیار زیندر در غمزه صدق از تفسیر شرح
اصول مزار انظم آورده و در تمام
معنی از منور نظر شده و از لایحه
کمالیت و در کمال کمالیت
بیت

از یاد داشت های اشراق خاوری
مربوط به دایره المعارف

۱۷ • شرح حیات غصن اطهر

سنه ۱۲۷ بدیع در باره شرح حال حضرت
غصن الله الاطهر، المخلوق من نور البهائم
با استناد بالواح مبارکه و سایر منابع تاریخی
تهیه و تالیف و بمناسبت صدمین سال صعود
آن وجود اطهر نشر شده است.

رساله ایست در ۲۵ صفحه که حسب الامر
محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران در

مخصوص ایشان بایران خانم افی بیکر تهیه
میشود و نیز با مقدمه مشروحی از اوضاع
اجتماعی ایران در هنگام طلوع شمس حقیقت ،
در سنه ۱۹۳۲ وسیله محفل مقدس روحانی ملی
بهایان آمریکا منتشر میفرمایند .

یکی از مومنین مصر بنام عبد الجلیل بی
سعد متن انگلیسی تاریخ نبیل را بزبان
عربی ترجمه میکند که در سال ۱۹۴۱ نشر میشود (۲)
متصاعد الی الحق ، جناب اشراق خاوری بدستور
محفل مقدس روحانی بهایان ایران از روی متن
عربی ، تاریخ نبیل را بفارسی ترجمه و تلخیص میکند
که در سنه ۱۰۳ بدیع نشر میشود . همه احببا
این ترجمه را مکرراً خوانده اند و خود گواهند
که تایید حق جل عظمت و توانائی مترجم
جلیل القدر چه شاهکاری از فصاحت و سلاست
پدید آورده است . همچنانکه متن اصلی مطالع
الانوار بافتخار قبول در محضر جمال اقدس ابی
قرار گرفت ، ترجمه و تلخیص آن نیز که وسیله
جناب اشراق خاوری بعمل آمد مورد قبول و
تقدیر حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه واقع شد
و اجر جزیل مولف و مترجم عند الحق محتوم
ترجمه تلخیص شده تاریخ نبیل بالغ بر ۶۷۴
صفحه شده که بر آن ۹۸ صفحه فهرست اعلام
را باید افزود که این خود مساعدتی است عظیم
برای خوانندگان کتاب و طالبان تحقیق در مواضع
و مطالب خاص •

● نبیل زندی ، مورخ شهیر ، تاریخ جاودانی
خود را که شامل شرح وقایع پرشورترین سنوات
نیمه قرن اول بهائی است بلسان فارسی نگاشت
و آنرا بمطالع الانوار مسمی نمود . آغاز تاریخ
نبیل شرح احوال شیخ احمد اجسائی و سید
کاظم رشتی اعلی الله مقاماتهما است و انجاست
شرح واقعهی رمی بشاه و حوادث بعد از آن
جاودانگی این تاریخ بدین خاطر است که
حوادث آنرا مولف آگاه و توانای آن یا خود بچشم
دید و شاهد ماجراهای پرشکوه آن بوده و یا
از مومنین موثق که خود شاهد و ناظر وقایع
بوده اند ، همچون میرزا احمد قزوینی کاتب وحی
سید اسمعیل ذبیح ، شیخ حسن زوزی ، شیخ
ابوتراب قزوینی و آقاموسی کلیم شنیده و
یادداشت کرده است .

و برتر از همه اینکه مطالب آن وسیله میرزا آقا
کاتب وحی در محضر جمال اقدس
ابی جل اسمعلا علی قرائت و بطراز قبول حق
جل شاهانه مطرز میشود و رضایت خاطر مبارک
از مولف ابراز میگردد . (۱)

حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه این تاریخ
عظیم را تنظیم و بلسان انگلیسی ترجمه میفرمایند
و با افزودن تصاویر مربوطه که وسیله فرستاده

(۱) مقدمه ترجمه انگلیسی تاریخ ، طبع آمریکا . (۲) عالم بهائی جلد نهم صفحه ۹۸

● کتاب التیبیان والبرهان از کتب مهمه استدلالیه است که وسیله "جناب الحاج احمد حمدی آل محمد از احیای ثابت و مستقیم و محقق عراق عرب بهرین تصنیف" شده است و اساس استدلال بر آیات قرآن کریم و احادیث نبویه بنیاد و ضرورت از آراء و اقوال دانشمندان نیز استفاده شده است.

جلد اول کتاب در اثبات ظهور حضرت نقطه اولی و جمالی اقدس را بهی جلاسمهسما الاعلی است. روش کتاب از این قرار است که در دو دست بنام "زید" و "خالد" که اولی بیهای و دومی مسلمان است در محلی بیعت در باره ظهور جدید میبرد ازند. مولف که خود را در مقام کسی که از دور ناظر بر مذاکرات اینست و بوده قلمداد کرده مطالب مترادفه را یادداشت مینماید. در طی جلد اول افراد دیگری بنام بطرس و عزرا نیز در مباحثات وارد میشوند و در پایان همه با اسرائیلی مومن میشوند.

در آغاز جلد دوم کتاب شخصی بنام عمار وارد بحث شده مسائل جدیدی را پیشان میکند و مباحث عالیهای از قبیل قیامت، معاد، حداب و ثواب طرح و مورد گفت و گو قسریار میگردد و در پایان عمار نیز در جرگه مومنین در میآیند.

ترجمه این دو جلد کتاب بدستور محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران بوسیله جناب اشراق خاوری بعمل میآید. جلد اول در سنه ۱۰۵ بدیع در ۳۴۶ صفحه و جلد دوم در سال

۱۰۹ بدیع در ۴۵۲ صفحه نشر میشود.

کار مترجم گرانمایه کتاب تشبیهات ترجمه شده بود و بلکه در موارد لازم یادداشتهای نیز بر مطالب افزوده و نیز بعضی لغزشهای تاریخی مولف را مطابق تاریخ تبیل تصحیح فرموده است.

۲۰. دلیل و ارشاد

کتاب الدلیل والارشاد از تالیفات مولف التیبیان والبرهان سابق الذکر یعنی جناب احمد حمدی آل محمد است و این کتاب هم از نظر روش کار و هم از لحاظ مطلب در نمایی تیبیان و برهان است و در حقیقت مایند جلد سوم آن بشمار آید.

در دلیل و ارشاد، شخص دیگری به جمع کسانی که در تیبیان و برهان مجلس بحث آراسته بودند، وارد میشود. نام این شخص مسمود است و مدتی بعد اکران در استان گوتن داد مولدا بعد از اطلاع از نظرات ایشان درباره قیامت و زندگی پس از مرگ و غیره سئوالی را مطرح میکند و تمناهای جواب دارد. سئوال وی مربوط بسنه "لقاء الله در یوم قیامت" است و جواب بهمین سئوال اساس مباحث کتاب را تشکیل میدهد.

این کتاب نیز حسب الامر محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران شهید الله ارکانسه و سیله جناب اشراق خاوری در سنه ۱۲۲ بدیع ترجمه و در سنه ۱۲۶ در ۲۴۷ صفحه منتشر میشود.

۱ • بزرگترین تالیف نشر نشده و ناتمام جناب اشراق خاوری دایرةالمعارف عظیم امری است که تا آخرین روز حیات بر روی آن کار کرد و قریب ۸۰ درصد آنرا با تمام رساند و این خود بالغ بر ۱۵ مجلد میشود .

۲ • کتاب کامل دیگری که در جریان تکثیر است قاموس لوح ابن زئب از آثار جمال اقدس ابهی جل ثناء است که با نشر آن گنجینه گرانبهای قاموسها غنی تر خواهد شد .

۳ • کتاب اقداح الفلاح حاوی شرح مسائل معضل (برای بعضی) که تکمیل و آماده تکثیر است .

۴ • جلد سوم محاضرات که آن نیز آماده تکثیر است .

۵ • شرح اشعار نعیم، شامل کلیات آثار جناب نعیم علیه غفران الله و شرح مسائل و مشکلات آن که در دست تکثیر است .

۶ • طراز الاطللس للکتاب الاقدس که شرح آن ضمن معرفی گنجینه حدود واحکام آمد .

۷ • تفصیل الدر در شرح مفصل اشعار نعیم در ۵ جلد .

۸ • لطائف الاثمار عن حدائق الاسفار در ۵ جلد .

۹ • آفاق وانفس . شرح مفصل مشافرتها و شرح حال اشخاص و اعلام دیگر در ۲ جلد .

۱۰ • شرح احوال استاد محمدعلی سلمانی با تصحیح اشعارش .

۱۱ • لائحہ دفاعیه .

● ترجمه ایست از کتاب مختصر دکتر اسلمنت مولف شهیر کتاب " به الله وعصر جدید " که تحت عنوان " به الله و پیغامش " نگاشته است . ترجمه کتاب بصورت رساله های بقطع بزرگ در ۲۲ صفحه در سنه ۹۷ بدیع نشر شده است .

ترجمه بهنگامی که جناب اشراق خاوری در مدینه اصفهان مقیم بوده ، انجام شده و در حقیقت اولین اثری است که از ایشان در اختیار احبا قرار گرفته است . ترجمه با توضیحات تاریخی مفیدی در ذیل صفحات همراه است .

فهرست آثار غیبر امری

۱ • ترجمه کتاب امین و مأمون اثر جرجی زیدان طبع شده .

۲ • ترجمه کتاب دوشیزه قیروان اثر جرجی زیدان طبع شده .

۳ • سفره قلندر که منتخباتی است از آثار ادبی و مطالب خواندنی (طبع نشده)

۴ • مقالات متعدد دیگر که غالباً ترجمه از عربی بوده و در جریده ایران و مجله ارمغان درج شده است .

بیاد متساعد الی اللہ جناب عبد الحمید اشراق خاوری

عبدالحسین بشیرالہی

ظہران ۹ شہرپور ۱۳۵۱

کتر زمانہ دیدہ چو اشراق خاوری
در کسب علم باہمہ میگرد یـاوری
میداد درس پاکدلی مہرپروری
برتر ز جملہ بود و نمی جست برتری
در فقہ و در اصول نبودش برابری
کتر خدای دادہ با افراد دیگری
در ظل امر آمد و شد کان گوہری
باطبع بی نیاز نمودی توانگری
آموخت درس خدمت و آئین سروری
در لجه وصال الہی شـناوری
گنجینہ ہای علم شدہ جمع آوری
آیندگان کنند بفضل تو دوری

در حکمت و معارف و فضل و سخنوری
آن فاضل نبیل کہ یادش بخیر باد
آن معدن فضائل و آن منبع کمال
در جمع دوستان ہمہ جا شمع انجمن
در منطق و بیان و معانی و فلسفہ
آن مایہ از فطانت و نیروی حافظہ
چون گوہری نسیفہ و مہجور ماندہ بود
ہر چند مال و ثروت دنیا بکف نداشت
با خصلت خضوع و خشوع و فروتنی
ای فاضل جلیل کہ در بحر قرب و قدس
با اینہمہ کتاب و معارف کہ از تو ماند
بس نسلیا بیاید و زان بہرہ ور شود

؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

... سؤال

اخيرا" از جناب فاروق ايزدی نياکه ساکن کرمان هستند وپیدا است بمطالعه آثار امری علاقه خاصی دارند ، سه سؤال به لجنه آهنگ بدیع رسیده است که از جناب بدیع الله فرید تقاضا شد برای آنها جواب تهیه فرمایند . با عرض تشکر از جناب فرید و امید موفقیت برای جناب فاروق ايزدی نیا متن این سؤال و جوابها برای استفاده همه دوستان عزیز درج میشود .

(آهنگ بدیع)

سؤال اول

۱۳۳۰ هجریه در مطبوعه

(کردستان العلمیه) صفحه

۱۸۴ چنین مسطور:

"... و از جمله حروفات

جناب قدوسراند که بنص بیان

سیزده واحد مرآت در ظل او

هستند..." (مطلع این لوح

یا عمتی الحنونه" است)

لطفاً" با توجه بدو بیان

مبارک فوق تشریح فرمائید

اختلاف پنج واحد مرآت (بین

۱۳ و ۱۲) از چه است ؟

در مائده آسمانی چاپ جدید

(۱۲۹ بدیع) جلد اول صفحه

۸۶ چنین مسطور است:

"... و همچنین در رتبه

جناب قدوس روح العالمین

فداه میفرمایند عز زکره که بعد در

هشت واحد از مرآت الله بر

مقعد خود بوده و از شدت نار

محبت الله کسی قدرت بر قرب

بهیم نرسانده..." انتهى

در مکاتیب عبد البهاء چاپ

سؤال دوم

در قاموس ایقان جلد اول - صفحه ۱۸۵ نوشته شده است: ان فی قائمنا اریح علامات من اریحه بنی موسی . . . اما العلامة من موسی الخوف والانتظار در مانده آسمانی جلد دوم صفحه ۹۱ چنین مندرج است: " . . . حضرت موسی خوف از عدم ایمان فرعون داشت نه خوف جان . . . "

باتوجه به بیان مبارک جمال قدم در مانده آسمانی جلد اول صفحه ۱۲ که میفرمایند: " . . . و اینکه از مظاهر امر سوال نمودند ایشان در بطن امر دارای مقامات بوده و هستند و بمقتضیات اوقات و اسباب ظاهر میشود " چگونه حضرت عبد البهاء در مقاضات مبارک در قسمت " حضرت موسی " بیان زیر را میفرمایند؟ " . . . حال شخصی که زبانش لال بود و در

خانه فرعون بزرگ شده بود در بین خلق شهرت بقتل یافت و مدتی مدیده از خوف متواری بود حال آیا خوف حضرت موسی از مجازات بخاطر قتل بود که قبل از اظهار امر لکن یادداشتن مقام پیغمبری (به استناد از بیان مبارک جمال قدم که در فوق آمد) مرتکب شدند یا بخاطر عدم ایمان فرعون؟ چه که این دو بیان مبارک بظاهر با هم اختلاف دارند .

سؤال سوم

جمال قدم در لوحی با مطلع " باسم بخشنده دانا الیوم یومست که ندای مالک بریده از شطرا احدیه من غیر واسطه مرتفع است . . . " میفرمایند: " . . . فضل حق بمقامست که با احبای خود من غیر ستر تکلم مینماید . سینه راستینا کن تا اشراق انوار تجلیات مالک اسماء ظاهر شود این همان ندایست که کلیم از سدره اصفانمود و ذکر آنرا در کتب دیدی و شنیدی حال من غیر واسطه از سدره الهیه اصفان مینمائی . . . " حضرت اعلی میفرمایند: " . . . ظهور الله در هر ظهور که مراد مشیت اولیه باشد به الله بوده . . . " باتوجه به بیان فوق واخذ این نتیجه که واسطه بین خدا

و پیغمبر (یعنی مشیت اولیه) که در هر ظهوری نامهایی چون شجره کبوتر - جبرئیل و امثالهم نامیده شده به الله بوده و حضرت به الله که اینک بدون واسطه (یعنی پیغمبر که در هر ظهور واسطه بود) با خلقتی تماس گرفته اند همان مشیت اولیه هستند و در ضمن رابطه معنوی فوی و عمیقی (چه بسا عمیقتر و قویتر از رابطه‌ی که بسا انبیا کور قبل داشتند) نیز با حضرت عبد البهاء داشته‌اند ، آیا میتوانیم باین موضوع اطمینان حاصل کنیم که به حضرت عبد البهاء نیز وحی میرسد ، است ، باتوجه به اینکه برای دور اسلام در مانده آسمانی جلد دوم صفحه ۹۷ فرموده‌اند: " در خصوص وحی مرقوم نموده بودید ائمه اطهار مطالع الهام بودند . . . وحی اختصار بحضرت رسول

داشت لهذا کلام ائمه اطهار را کلام الهی نگوئیم بلکه بالهام رجحانی دانیم . . . " در ضمن بفرموده حضرت ولی امر الله در کتاب " در ربهای " ایشان مقامی نزدیک بمقام جمال قدم داشته‌اند و "الواح مبارکه وصایا" از اقتران معنوی این دو نفس مقدس بوجود آمده و باتوجه به بیان مبارک حضرت عبد البهاء که خویش را مادیون حضرت اعلی و حضرت به الله دانسته‌اند باتوجه به این موضوع که حضرت اعلی سلطان رسل (طبق لوح مبارک احمد عربی) و حضرت به الله مبعث رسل بودند ، آیا میتوانیم حضرت عبد البهاء را همردیف یا بالاتر از انبیا اولوالعزم کور حضرت آدم بدانیم؟

در مورد سؤال اول به چند نکته باید توجه داشت:

الف: بیان مبارک حضرت بهیال الله جل اسمع الا عظم در باره جناب قدوس در یکی از السواح مندرج در کتاب مائده آسمانی و نیز بیان حضرت عبد البها در باره جناب قدوس در لوح عمه مندرج در مکاتیب جلد دوم هر دو مستند به آثار حضرت نقطه اولی جل ذکره الاعلی است.

ب- در عبارت مورد استناد ظاهر "دارای دو مفهوم متفاوت وجد آگانه هستند که تضادی در آنها بنظر نمی رسد باین معنی که در لوح مبارک حضرت بهیال الله بنقل از بیان مبارک حضرت نقطه اولی میفرمایند:

... که بعد هشت واحد مرآت الله بر مقعد خود بوده ... یعنی مقام حضرت قدوس معادل هشت واحد مرآت الله می باشد. و حال آنکه در لوح مبارک حضرت عبد البها بازنقل از کتاب بیان میفرمایند: "... که بنص بیان سیزده واحد مرآت الله در ظل او هستند ..."

که معنی آن ظاهر است و یا مفهوم عبارت قبل کاملاً متفاوت و در عین حال غیر متناقض است. ج- در همان لوح مبارک

مندرج در کتاب مائده آسمانی پیراژد ک عبارت:

"... در رتبه جناب قدوس روح العالمین فداه میفرمایند عز ذکره که بعد هشت واحد ..."

چنین مذکور است قوله تعالی: "حال ملاحظه نمائید که هشت واحد از مرآت الله را در نفس مبارکشان ذکر فرموده اند فتفکروا یا اولی الافکار و در این بیان کنائز علمیه مستور است و این عبد مذکورند است ..."

با توجه بنکات مذکوره و بطور کلی توان گفت که مقصود از هر دو عبارت بیان عظمت و شدت روحانیت جناب قدوس و علو شأن و مقام آن حضرت نسبت بهادون است بدون آنکه در نفس اعداد و ارقام کیفیت خاصی ملحوظ باشد.

● سؤال دوم راجع به خوف حضرت موسی

قبلاً باید توجه داشت آنچه در این باره در آثار ایمن ظهور اعظم مندرج است در معارف اسلامی سابقه داشته و همه مستند به قرآن کریم است و در آیات قرآن کریم خوف حضرت موسی چه در حالات قبل از اظهار امر و چه پس از آن در موارد مختلف مذکور است: الف- از آن جمله در سوره

قصر آیه ۲۱ ضمن بیان داستان قتل یکنفر قبطی و خروج آن حضرت از مزارست:

"فخرج منها خائفاً يتربص وقال رب نجني من القوم الظالمين"

ب- در سوره نمل آیه ۲۷ هم در موقعیکه حضرت موسی خود از تبدیل عصا به مار میهراسد چنین نازل:

"والق عصاك فلما رآها تهتز كأنها جان ولى مدبرا ولم يعقب يا موسى لا تخف انى لا يخاف لى المرسلون"

ج- در سوره شعرا آیه بیست و یکم حضرت موسی در جواب اعتراض معترضین نسبت بموضوع قتل نفس میفرمایند اینکار را در آن موقع و قبل از اظهار امر مرتکب شدم و از ترس شما فرار کردم و اینک برسالت مبعوث شده ام.

"قال فعلتها اذا وانا من الضالين ففررت منكم لما خفتكم فوهب لى ربي حكماً وجعلنى من المرسلين"

د- در همان سوره شعرا آیات ۹ تا ۱۲ موقعیکه آن حضرت به پیغمبری مبعوث شده و ماء مور رفتن به نزد فرعون و هدایت او و قومش میگردد در جواب ندای البهی میفرماید

"میتروسم که مرا تکذیب کنند"
 "وا از نادری ربك موسى ان
 آیت القوم الظالمین قوم فرعون
 الا یتقون قال رب انی اخاف
 ان یكذبون"
 باتوجه به تمامی آیات
 مذکوره توان گفت بیان مبارک
 حضرت عبدالبهاء جل شائسه
 راجع به خوف موسی از عدم
 ایمان فرعون ناظر به قسمت اخیر
 آیات منقول از قرآن کریم میباشد و
 نسبت خوف به آنحضرت از جنبه ها
 مختلف صادق است.

● سؤال سوم راجع بمقام
 حضرت عبدالبهاء
 راجع بمقام حضرت عبدالبهاء
 جل شائسه یا مراجعه بنصوص
 مبارکه متعالیه مندرج در کتاب
 مستطاب اقدس وتاکیدات اکیده
 خود آنحضرت وبیانات حضرت
 ولی امرالله ارواحنا فداه جای
 ابهامی برای نفس باقی
 نمیماند. بطور خلاصه باید توجه
 داشت مقام عصمت ذاتی در هر
 دوری از ادوار منحصر بمظاهر
 مقدسه الهیه بوده و ازاین
 لحاظ هیچیک از مروجین و
 مبسین آیات مقامشان قابل
 قیاس با مظاهر مقدسه نیست چه
 این نفوس قدسیه دارای عصمت
 موهوبی بوده و بمنزله بند در

منیری میباشند که نورشان مکتسب
 از شمس حقیقت است. حضرت
 عبدالبهاء ارواح العالمین
 له الفدا در الواح مبارکه و صایا
 و الواح سائره در بیان اصول
 اعتقاد اهل بهاء بنفسه المقدس
 تاءکید فرموده اند که در این دور
 مبارک اعتقاد بوجدانیت حضرت
 نقطه اولی ومظهریت کلیه
 جمال اقدس ابهی عز اسمهما
 اس اساس است و "مادون کل
 عباد له وکل بامرہ یعملون" گر
 چه بعلمت عظمت وجامعیت ظهور
 الهی در این دور اعظم مقام
 حضرت عبدالبهاء که مبین
 آیات و مثل اعلاى آن میباشند
 در تاریخ ادیان عالم بی مثل
 و نظیر و از جهت افاضه بر
 جهان و جهانیان پرتوش شدید
 و پر لمعان است معذک خود
 مستفید و مستفیض از نور ذاتی
 جمال قدم جل ذکراه الاعظم
 بوده و اعلى صنعید عنایتش
 میباشند و از اینجهت با مظاهر
 مستقله قبل نیز قابل قیاس
 نمیباشند ولو آنکه دامنه نفوذ
 و تربیتشان بمراتب از آنها
 وسیع تر باشد. و اینکه در متن
 سؤال به مندرجات کتاب دور
 بهائی اشاره شده است با
 مراجعه مجدد به آن کتاب
 کریم در فصل مربوط بمقام حضرت
 عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله

معلوم خواهد شد که فاصله بین
 حضرت عبدالبهاء و حضرت
 بهاءالله فقط بمنظور مقایسه با
 فاصله بین مقام حضرت ولی
 امرالله با مقام حضرت عبدالبهاء
 ذکر شده است که وقت در -
 مضامین آن کتاب نفیس افراد
 اهل بهاء را از انحرافات احتمالی
 که نظیر آنها را پیروان ادیان
 قبل راجع به مقدسین خود
 پیدا کردند حفظ خواهد کرد ●



۴ اخبار و مستطاب



جسمی ازشوکت کنندگان یکی از وردهای مدرسه تابستانه طهران - ۱۳۹ بهیج

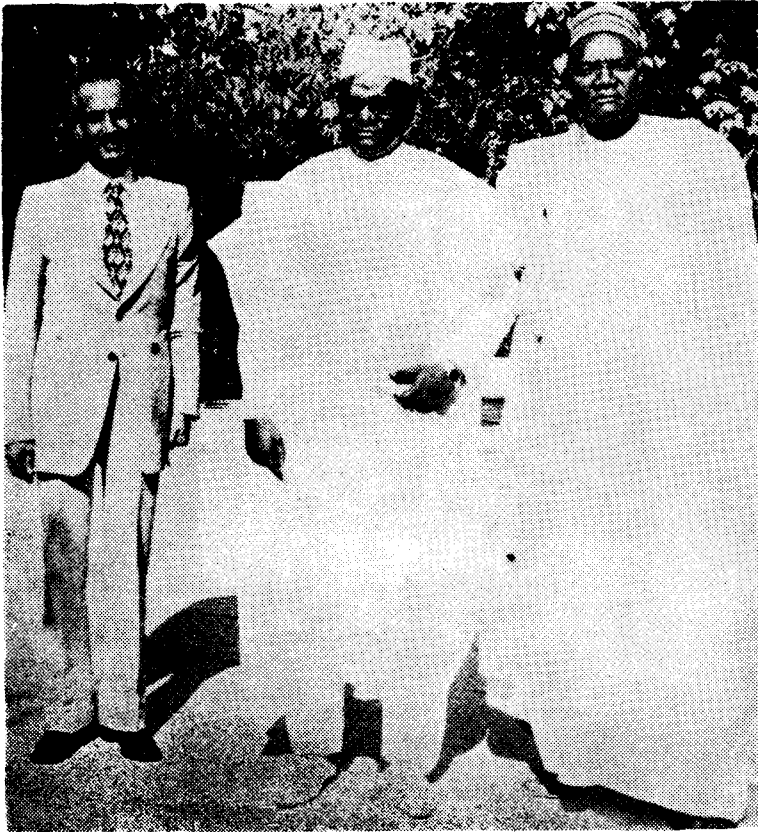


کنفرانس جوانان بهائی در ویتنام - تابستان ۱۲۹ بدیع.
 این کنفرانس در شهر "کان تو" منعقد شد و موضوع بحث
 "وظیفه جوانان در قبال امر" بود.



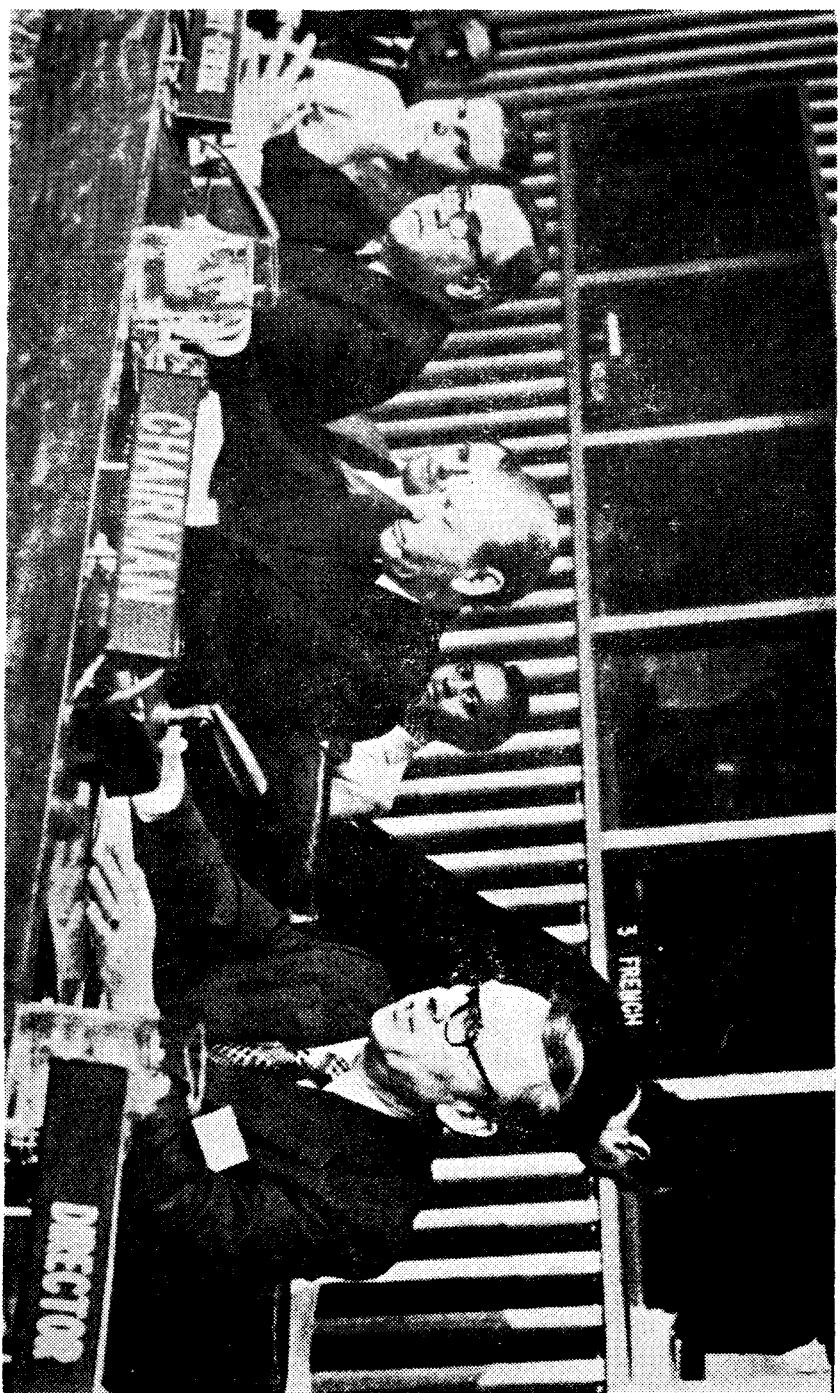
کنفرانس یاد و او - تابستان ۱۲۹ بدیع

کشور نیجریه در آوریل ۱۹۷۲ امریهائی را برسمیت شناخت.
جناب عزیز نویدی که برای این مراسم به نیجریه رفته بودند در
حضور ریاست جمهوری (نفروسط) و وزیر کشور نیجریه دید



غرفه کتب بهائی در نمایشگاه جهانی کتاب در
دهلی نو - آوریل ۱۹۷۲ بیش از ۵۰۰۰۰
نفر از این نمایشگاه دیدن کردند.



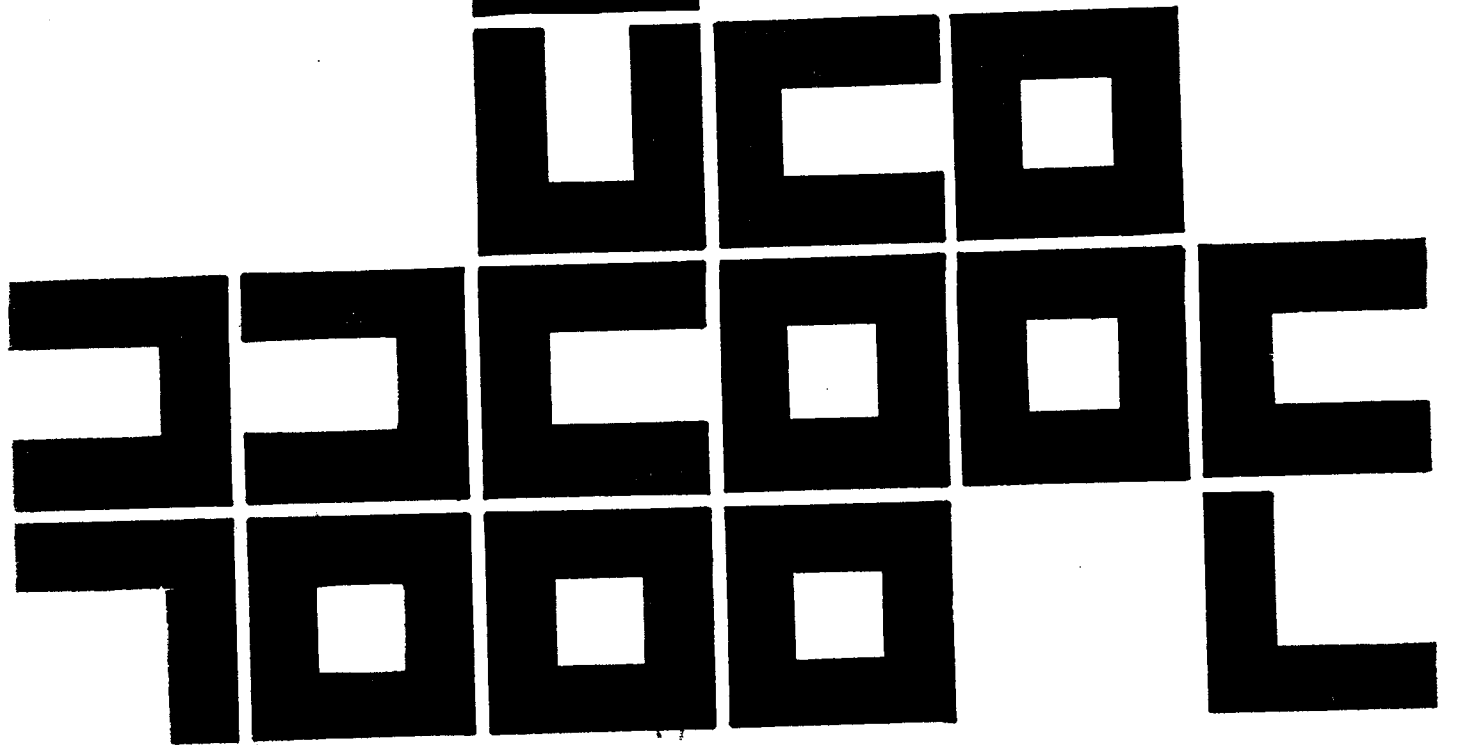


دکتر ویکتور آروچو سائینز، جامعہ جهانی بیہائی، رسازوان ملک متحدہ (نوزادول سمیت واسستہ) در
 تاپستان سال جاری مجلد "1" بریاست کمیٹہ اجرائی سائنسہای ایشیاولق سداوان ملز متحدہ اراجاہ
 مند ، درسمت جلیقا وی دگنر کورت واک ہامد ہیروکل سداوان ملک ایدہ دہرین .

فهرست مطالب شماره ۵ - ۶ نوجوانان

صفحه	
۶۲	۱- قسمتی از یکی از الواح حضرت عبیدالبهاء
از صفحه ۶۳ تا ۸۸	۲- صفحات ویژه شهدای فیلی پین
دکتر ثابت از ۸۹ تا ۹۳	۳- چهارمین کنفرانس بین المللی جوانان بهائیان در اروپا
از صفحه ۹۴ - ۹۹	۴- گفت و شنید س- م
صفحه ۱۰۰	۵- تفحات آسمانی س- ر

فهرست نوجوانان



. . . فی الحقیقه قلب عموم یاران از این ظلم و عدوان سوزان و
 جمیع فریاد و فغان مینمایند و اگر چنانچه چشمها خون بیارد
 و دموع نهر جیحون گردد باز آتش دلها نیفسرد احزان ساکن
 نگردد . این از این جهت ولی نظر را پاک و مطهر نماید ملاحظه کن
 که بچه موهبتی فائز شدند و چه عنایتی راحائز گشتند . لب
 تشنه بچه بحر عذب فراتی رسیدند و در نهایت فقر و فاقه
 بچه کنز عظیمی ره بردند قطراتی از خون فدای حضرت بیچون
 کردند ولی خونیهها را از جمال ابهی گرفتند و کاس فضل و
 عطا را از دست آن دلبر یکتا نوشیدند و اما از جهت امر الله
 این واقعه عظمی سبب اعلاء کلمه الله گردد و نشر نجات الله
 نسمة الله بهیوب آید و نیز موهبة الله طلوع کند ، امر صد
 مرتبه عظیم تر شود و راییت الهیه بلندتر گردد آیت تقدیس
 ظاهر شود و جمیع ملل از هجوم جنود شهادت مغلوب و
 مغرور و مهزوم گردند (۱)

(۱) لوحی از حضرت عبدالبهاء راجع بشهادای یزد . مائده آسمانی جلد پنجم صفحه

۱۶۵ - ۱۶۶

۶۲

تجدید افکار پرفیضین

۱۲



خطاب به بهائیان در سراسر جهان

باتاثری عمیق واقعه موله‌های راکه منجر به قتل فجیع سه جوان بهائی مهاجر ایرانی در جزایر فیلیپین گشته است با اطلاع یاران عزیز بهائی در سراسر جهان میرسانیم:

پرویز صادقی - فرامرز وجدانی و پرویز فروغی از جمله جوانان بهائی ایرانی بودند که ندای هجرت را اجابت کردند - آنها همراه با پانزده دانشجوی دیگر بهائی ایرانی بمنظور اتمام تحصیل و اعلان امر حضرت بهالهد در دانشگاه (میدانائو) ثبت نام نمودند . این سه نفر مصمم شدند که با سفار تبلیغی در نقاط روستائی که ساکنین آنها از مسلمین بودند بپردازند . چون در ۳۱ جولای بمقامات مسئول دانشگاه ایالتی میدانائو اطلاع رسید که این سه جوان روز قبل دانشگاه را ترک نموده و تا آنزمان مراجعت نکرده بودند هیئتهای تجسس تشکیل و با مساعدت پلیس و اولیای امور محلی فوراً اقدام مقتضی بعمل آمد پس از تحقیقات و تجسسات که مستقیماً تحت رهبری پرریزیدنت (تامانو) رئیس دانشگاه ایالتی (میدانائو) بعمل آمد اجساد این سه جوان در گودالی کم عمق مکشوف گردید و معلوم شد آنها هدف گلوله قرار گرفته و اعضاء بدن آنها بوضع فجیعی شقه شده و سرد و نقر را از بدن جدا کرده بودند . اجساد آن جوانان از آنجا منتقل و سپس مراسم تشییع بر وفق آئین بهائی معمول و در قطعه زمین مرغوبی که برای این مقصد اهدا شده بود مدفون گردید .

بلافاصله پس از وصول این خبر دشت اشر جناب (ویسنته سامانگو) عضو هیئت مشاورین قاره‌ای در شمال شرق آسیا با همکاری نزدیک محفل ملی بهائیان فیلیپین از طرف

بهائیان و با مساعدت و همدردی جدی اولیای امور ، پلیس و مقامات کشوری اقدام مجدانه بعمل آمد جلسه یادبودی با شرکت نهصد نفر از دانشجویان و اساتید و مقامات دانشگاهی منعقد گردید ادعیه و مناجاتها بزبانهای انگلیسی عربی و فارسی تلاوت شد . رئیس دانشگاه ضمن نطقی که ایراد نمود اظهار داشت که محصلین مقتول محصلین عادی نبودند زیرا آنها حامل پیام حضرت بهالهد بودند که منادی طریق وحدت و یگانگی است . شورای دانشجویان تقاضا نمود که سالن جدید اجتماعاتشان بنام یادبود محصلین ایرانی نامگذاری شود . در مراسم تشییع سه هزار نفر و در مراسم تدفین ششصد نفر در محوطه آرامگاه حاضر بودند .

مراسم تدفین بوسیله بهائیان و با حضور اولیای امور دانشگاه و دوستان برگزار گردید . به منسوبین و دوستان این سه جوان بهائی که حیات خود را در سبیل جمال قدم فدا کرده اند ادعیه خالصانه و همدردی محبت آمیز عموم یاران اطمینان داده میشود . جانفشانی این جوانان بمتابه تاج افتخاری است که برخدمات درخشان جوانان در سراسر جهان افزوده شده است .

حضرت بهالهد جل اسمعلا بهی بنفسه شهادت داده اند که :

"ان الذین هاجروا فی سبیل الله ثم صعدوا الیه یصلین علیهم الملائه الاعلی و رقت اسمائهم من القلم الابهی من الذین استشهدوا فی سبیل الله المهیمن القیوم ."

مرکز جهانی بهائی مراتب تا اثر خویش را نسبت بشهدای ثلاثه فیلیپین و همچنین تسلیت به منسوبین آن عزیزان طی دستخط مبارکی که بعنوان محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران صادر شده چنین ابراز میفرمایند :

چهارم شهرالاسماء ۱۲۹ بدیع مطابق ۲۲ اگست ۱۹۷۲

محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران شید الله ارکانه

مصادق این بیان مبارک اعلی شدند
که میفرمایند :

ان الذین هاجروا فی سبیل الله ثم سعدوا الیه یصلین علیهم الملاء الاعلی و رقمت اسمائهم من القلم الابهی من الذین استشهدوا فی سبیل الله المهیمن القیوم علیهم رحمه الله و عنایاته و فضل الله و نجاته انه لهوالغفور الکریم .

بهمنتسبین سه جوان نازنین مراتب محبت و عواطف شدید این مشتاقان ابلاغ فرمائید . انشاالله بتأییدات الهیه مؤید و بذیل اصطبار متمسک و بخدما بهیه به عتبه سامیه مزید الماسبق موفق باشند . باتقدیم تحیات بهیه .

"بیت العدل اعظم"

مکاتیب آن محفل حاوی اخبار مولمه حادثه محزنه فیلیپین که طی آن سه جوان منقطع عزیز نازنین پرویز صادقی ، فرامرزی وجدانی و پرویز فروغی بغدادی جان در سبیل خدمت بامر یزدان فائز شدند واصل شد و مطالعهاش بار دگر مورث تاثر و تالم شد بدین مشتاقان شد قبلاً" مخابره گردید که بوصول آن خبر این هیات متفقاً در روضه مبارکه دست بتضرع و توجه بلند نمودند و عنایات مخصوصه بلیقه شامله الهیه را در حق آن جوانان جانفشان سائل گشتند . شکی نبوده و نیست آن نونهالان حدیقه وفا در عالم بالا و آن طایر آشیان فدای ملکوت بقا بال و پیر گشودند و به بشارات محتومه ملاء اعلی مستبشر گشتند و

و اینست جواب پدران صبور و مستقیم سه شهید به آن ساحت رفیع:

دوم شهرالاسماء ۱۲۹۰ ب.ت مطابق ۵۱/۵/۲۹

له ولكم يا رجال العدل كاش
بفرموده حضرت رب اعلى اين
ابراهيمهارا هزاراسماعيل بود كه
همه را در راه وى قربان مينموديم
آرزومنديم كه مراتب سپاسگزارى
و وفادارى اين زليلان در آن
ساحت اقدس مورد قبول واقع
گردد . چه كنيم متاعى لايق تراز
اين در ظهور عدل الهى نداشتيم
كه نثار مركز معصوم كنيم حال
كه مورد قبول افتاد زهى زهى
افتخار در جميع احوال بساحت
قدس جمال مختار ناظر و
قضايائش را شاكر و صبر و تحمل در
بلايائش را سائليم و براى نيل باين
هدف مقدس انتظار دعى خاص
از آن برگزیدگان جمال كبريا
در آن مركز نورا را داريم

ساحت رفيع بيت العدل
اعظم الهى شيد الله اركانه :
بانهايت توقير بعرض
ميرساند زيارت تلگراف تسليميت
آمیز آن مرکز معصوم بهترين
وسيله آرامش خاطر و تسكين
هموم و غموم هريك از بازماندگان
شهداء ثلاثه فيليبين گردید و
از اينكه اين جگر گوشگان و نور
ديدگان ما بعقام شهادت -
بشهادت ديوان عدل الهى
تثبيت و ابوين هريك مورد
عنایت ساحت حق قرار گرفتند
برای ما مايه بسى مباحثات و
افتخار ابدى است كه فرزندان
مالايق چنين رتبه رفيع در عالم
امر جمال قدم جل شانه الا عظم
گردیدند شكرا له ولكم و حمد الله

باعرض محويت و فنا در آن ساحت امنع ابهى از طرف بازماندگان

عبد الكريم صادق ، غيب الله فروضى و رحمت الله وجدانى

۱۳ شهرالمرزیه ۱۲۹

۱۹ سپتامبر ۱۹۷۲

بواسطه محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران شید الله ارکانه
عاشقان جمال رحمن حضرات عبد الکریم صادقی ، غیب الله فروغی و
رحمت الله وجدانی و افراد خاندان علیهم بها الله .

مکتوب دوم شهرالاسماء آن عزیزان که مشحون از عواطف روحانیه و
حاکمی از ایمان و ایقان آن ذوات نورانیه بود قلوب این مشتاقان را مسرور و
مشکور ساخت . شکی نبوده و نیست که سه جوان نورانی که در ظل پرورش آن
عزیزان منور بنور ایمان و متوج بتاج فدا در سبیل جانان گردیدند حال
در ملکوت ابهی در سایه عنایت حضرت احدیت الی الابد مقرر یافتند و
بازماندگان ثابت و مستقیم خویش را به بشارات روحانیه مستبشر نمایند .
این هیئت شرحی در باره آن نهالان حدیقه فدا بعالم
بهائسی ابلاغ نموده و سوادش بضمیمه ارسال میگردد .
اقدام دیگر آنکه بمحفل روحانی ملی بهائیان فیلیپین دستور داده
که از قبل این هیئت مراقب شریفه آن متصاعدان ملکوت بقارابنا نمایند .
مطمئن باشید که در بقاع منوره علیا عنایات لانهایه جمال ابهسی را
جهت جمیع آن حبیبان دل و جان متضرعا " میتسلا " سائل و آمل گردیم .

با تقدیم تحیات بهیه
بهیت العدل اعظم

هیات مشاورین قاره‌ای

"در غرب آسیا"

ترجمه تلگراف محفل مقدس روحانی ملی بهائیان فیلیپین
مورخ ششم اگست ۱۹۷۲ به محفل مقدس روحانی ملی
بهائیان ایران .

دانشجویان محبوب طی مراسم شایسته و پرشکوهِ بخاک سپرده
شدند . در مراسم تشییع رئیس دانشگاه در پیشاپیش دوهزار نفر در شهر
حرکت میکرد . در مراسم تدفین شصت نفر از اهالی و بیست و چهار
نفر از احباء حضور داشتند . اولیاء حکومت ایالتی و مقامات دانشگاهی
و سازمان دانشجویان و احباء ابراز همدردی شدید نمودند .
دانشگاه نقشه‌ای طرح کرده است که بر روی این مراقد زیارتگاهی
بنا نماید و آبادی را که گورستان در آنجا قرار دارد و تالار
اجتماعات دانشگاه و تالار یادبود دانشجویان ایرانی را بنام
این دانشجویان نامگذاری کند . مستدعی است مراتب
تسلیم و همدردی عمیق ما را به والدین پرویز صادق و
فرامرز وجدانی و پرویز فروغی ابلاغ نمائید . این واقعه
بر وحدت و شجاعت کلیه دانشجویان بمراتب افزوده است و
سبب شده است که بیشتر حزم و احتیاط و حکمت نمایند .
سایر دانشجویان کل سلامتند .

با تحیات عمیق

محفل روحانی ملی بهائیان فیلیپین

” ای یاران عزیزمن ، شهادت را این پیام حامل پیام الهی هستی . خداوند شما را انتخاب فرموده تا امر الهی را ابلاغ نمائید . بواسطه صدق گفتار و رفتار خود نماینده قوت و نورانیت ربانی گردید . تمام اعضای جسد شما باید بر ارتفاع مقامات شما شهادت دهد و به طهارت حیات و عظمت مقصود شما ناطق گردد ”

از بیانات حضرت نقطه اولی خطاب به حروف حی هنگامیکه با ایشان وداع نمود و هریک را برای تبلیغ امر به جهتی مامور فرمودند . تاریخ نبیل .

حریم عشق را در گه بسی بالاتر از عقلست
کسی آن آستان بوسد که جان در آستین دارد . ” حافظ ”

هیاهات برادر.....

... که گل چینان غم گستر روزگار ، در رهگذار من و برادرانم ، سپیدی شکوفه‌ها را به غارت نشسته‌اند و بی بهرگان از آیت حیا ، شوربختی لا نهایت قرون خود را با تاراج تکچراغان امید و آرزوی دیگران سودا میکنند

انسان ، گاهی بمرحله‌ای میرسد که ، تنها ، خون ، میتواند پیامش را به عالم و عالمیان برساند و این ، ” شهادت ” است و آن ، ” شهید ” است

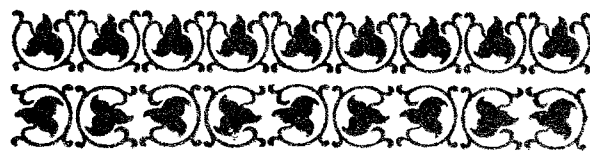
شهادت ، بدینسان و بدین نحو ، بزرگ ، پرشکوه ، حیرت آور ، اعجاب انگیز ، آنهم در عنفوان جوانی ، در اوج باروری‌های روحی و معنوی ، در راهی والا و برای ابلاغ پیامی بزرگوار و رسالتی گرانبار ، و چنین ناموقع و بی هنگام ؟

وہ کہ چہ پرشکوه است طنین پرحنین ناقوسہائی کہ صلا ی طیران ارواح پر تقدس
سہ جان پاک را سر میدہند .

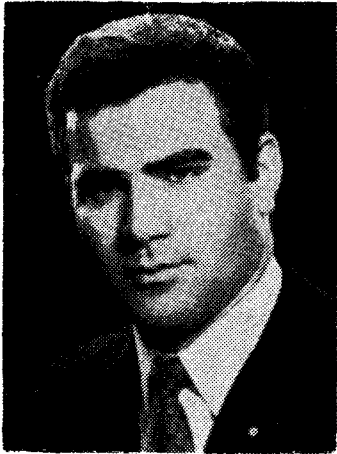
و چہ دلشکاف است افسانہ باورنکردنی خون سہ پاک انسان با عظمت کہ سقایت
شجرہ عظیمی — در آنسوی مرز باور و تصور را — بر عہدہ دارد . . .

بر شہیدان ما نگرید ، کہ آنان در اوج عظمت ، بر رفعت مقام انسان صحنہ گذاردند و
معیارہای قدرت معنوی انسان را بہ مراتب بالاتر بردند ، بہ روزی آنان ، مقامی درخور غبطہ
است و موقفی رشک انگیز .

اما بگیریم بر آنچه و آنچه کہ گریستنی است ، از زندگانی در دشت جہالت و زندگان
بی زندگانی دشت جہالت کہ در داود ریفا . . .



● پرویز صادقی



پرویز صادقی در آذرماه ۱۳۲۷ مطابق شهرالقول ۱۰۴ بدیع در طهران متولد گردید او فرزند ارشد خانواده و دارای یک برادر و سه خواهر بود تحصیلات ابتدائی را در دبستان فرمانیه و دوره متوسطه را در دبیرستانهای جلوه، ادیب و آذر بیابان رسانید. در خرداد ماه ۱۳۴۸ در رشته طبیعی موفق باخذ دیپلم گردید. در اردیبهشت ماه ۱۳۴۹ بخدمت نظام وظیفه اعزام و در آن خدمت را در طهران و همدان سپری نمود. در اردیبهشت ماه ۱۳۵۱ باحسن خاتمه و تشویق فرمانده مربوطه از خدمت نظام مرخص گردید.

پرویز صادقی در ضمن تحصیل علاقه زائد الوصفی بکلاسهای درمراخلاق و تشکیلات نشان میداد او عاشق مطالعه آثار امری بود بدیهی است با ارزشترین هدیه او بدوستانش و بالعکس کتب امری بود. چندی شبها که بر روی آن کتب آرمید. در ضمن خدمت نظام با کشورهای آمریکا، کانادا و فیلیپین مکاتبه نمود و از هرسه کشور برایش پذیرش داد شد اما او فیلیپین را با هدف خویش نزد یک تردید و آنرا ترجیح داد و بمنظور مهاجرت و تحصیل در رشته کشاورزی در خرداد ماه ۱۳۵۱ عازم آن کشور

گردید.

در جلسه تودیع که از طرف محفل روحانی آریاشهر برایش تشکیل شد ضمن صحبت پیرامون پیشرفت امرالله و نقش فداکاریها و جانبازیهای مباران در این سبیل گفت "حقیقتاً" متأسفم که دیگر دیانت بهائیس نیازی به شهید ندارد و الا خون ناقابل را در راه عشق محبوب تقدیم میکردم سپس با چشمان اشکبار سکوت نمود. . . . سرانجام در شهرالکمال ۱۲۹ بدیع برابر با مرداد ۱۳۵۱ در حالیکه از زندگی این نهال پرطراوت - بیش از ۲۳ سال نمیکدشت در یکی از نقاط جنوب شرقی - مینداناو فیلیپین به تیغ تعصب مخالفین صلح و وحدت عالم انسانی بشهادت رسید.

● پرویز فروغی



پرویز فروغی در سال ۱۳۲۶
در طهران متولد گردید او در همین
فرزنا. خانواده و دارای يك
برادر و چهار خواهر بود. دوره
تحصیلات ابتدائی را در بدستان
توفیق و دوره متوسطه را در
در بدستان های بابك، كیهان
و كیهان نو به پایان رسانید و
همواره از شاگردان ممتاز بود
پس از پایان تحصیلات بخدمت
نظام وظیفه اعزام گردید و
متعاقب خاتمه خدمت با آنکه از
چند کشور خارجی پذیرش
دریافت نموده بود فیلیپین را
با هدف اصلی خویش که مهاجرت
بود قریب تر احساس نمود لذا
در اردیبهشت ماه ۱۳۵۰ راهی
آن دیار گردید و در دانشگاه
بزرگ شهر مسوان Mesvan
به تحصیل در رشته مهندسی راه
وساختمان پرداخت. پرویز
فروغی در ضمن تحصیل و اقامت

در طهران با شور و شوق سرشاری
که داشت همواره بفعالیت در
تشکیلات مختلفه جوانان و
کلاسهای امری مبارزت میوزنید
و منتهی آمال خویش را خدمت در
راه امر میدانست سرانجام
در تاریخ شهرالکمال ۱۲۹ بدیع
مطابق نهم مرداد ماه ۱۳۵۱
همراه با دوست و برادر عزیز
روحانیش با افتخار شهادت نائل
آمد.

● فرامرز وجدانی



فرامرز وجدانی در تاریخ بیستم آذرماه ۱۳۳۰ شمسی در شهرستان بندرعباس متولد شد وی فرزند ارشد خانواده و دارای دو برادر و سه خواهر بود ضمن برخورداری از تعلیم و تربیت امری در مهرماه ۱۳۳۶ دوره دبستان را در جزیره قشم شروع و تحصیلات ابتدائی و متوسطه را تا کلاس پنجم طبیعی در همین جزیره، بندرعباس و میناب سپری نمود. در خردادماه ۱۳۴۹ موفق باخذ دیپلم طبیعی از دبیرستان نمازی شیراز گردید او علاقه وافری ب ورزش نشان میداد و بطوریکه در رشته های فوتبال، دو و میدانی و هندبال مسورد تقدیر مسئولین ورزش قرار گرفت در طول دوران تحصیلی علاوه بر موفقیت در امور تحصیلی در فعالیتهای امری نیز پیشرفتهای قابل تحسین داشت تحصیلات عالی در خارج از ایران اظهار علاقه مینمود و نهایت آمالش این بود که بتواند در انجام خدمات تبلیغی و مسافرتی تشویقی سهمی از نقشه ۹ ساله بیست و العدل اعظم الهی داشته باشد. لذا پس از موفقیت در امتحانات اعزام دانشجویان خارج کشور

فیلیپین را به سایر کشورهایی که بر اینترند یرش ارسال داشته بود رد ترجیح داد و در فروردینماه ۱۳۵۱ عازم فیلیپین گردید و در دانشگاه میندا نا نو که یکی از مراکز مهم انگاشی از جزایر جنوبی فیلیپین است شروع تحصیل در رشته مهندسی شیمی نمود. وی از بدو ورود باین کشور همواره برنامه های امری را بر تحصیل و سایر امور مقرر میداشت. ورود او و دوست هیزش چون سه ستاره منبر در آسمان فیلیپین جلوه کرد و باعث فرح و سرور محفل روحانی ملی بهائیان فیلیپین گردید سرانجام در حین ادامه خدمات عظیم امری هدف تبلیغ جهانیست و تعصب جاهلینی چند قرار گرفت و مقام شامخ شهادت نائل آمد.

پرویز صادقی، آخرین نامهاش را که سه روز پیش از واقعه نوشته بود با این غزل
پر معنا و عرفانی . . . لسان الغیب دانسای راز ، حافظ شیرین سخن شیراز ،
آغاز کرده است . بخوانیم و به بینیم که آگاهی عزیزان شهید ما بر سر نوشت
مقدرشان چیزی نیست که بتوان آسان از آن گذشت . . .

همای اوج سعادت بدام ما افتد اگر ترا گذری بر مقام ما افتد
حباب وار بر اندام از نشاط کلاه اگر ز روی تو عکسی بجام ما افتد
شیی که ماه سراد از افق شود طالع بود که پرتو نوری به بام ما افتد
چو جان فدای لبش شد خیال می
بستم

خیال زلف تو گفتا که جان وسیله ساز کزین شکار فراوان بدام ما افتد
ملوک را چو ره خاکبوس این در نیست کی التفات جواب سلام ما افتد
بناامیدی از این در مرو بزن فالسی بود که قرعه دولت بنام ما افتد

ز خاک کوی تو هر گه که دم زند حافظ
نسیم گلشن جان در مشام ما افتد

مال ایشار و نشار کردند . . . ایکاش من جای یکی از آنها بودم زیرا تاج و هاج را آنها بر سر گذاشتند و آنها علم فتح و پیروزی را بر عالم انسانیت گذاشتند . . ."

شهادت این سه جوان که با طرز فجیعی صورت گرفت باعث تأسف زیاد اساتید ، مسئولین دانشگاهی ، مقامات و شخصیت‌های ملی فیلیپین و اهالی بی‌تعصب گردید . زیلا ترجمه و قسمت از روزنامه ماراوی سیتی (Maravey City News) چاپ فیلیپین جهت اطلاع درج میگردد :

سه دانشجوی ایرانی که در یروز اجساد قطعه قطعه شان پیدا شده بود امروز طی مراسم باشکوهی در محوطه دانشگاه دفن گردیدند . در این مراسم آقای دکتر ماریا ام تا پانوا رئیس دانشگاه مین داناو و شهردار آقای اومارویا نالان که خود عضو هیئت مدیره دانشگاه نیز میباشند حضور داشتند و راهنمایی جمعیت مشایخت کنند که در حدود سه هزار نفر از بزرگان ، کارمندان ، دانشجویان و مردم بودند . بعد از مراسم ، دانشگاه بود معاون دانشگاه مراتب تأثر و تأسف خویش را بنماینده‌گی از طرف دانشگاه اظهار و برای آنها در مرکز اسلامی دعا کرد .

ماراوی سیتی ۴ اگوست ۱۹۷۲ مطابق ۱۳/۵/۵۱

" آمدن سه دانشجوی ایرانی بکشور ما و تحصیل آنها در دانشگاه ما احترامی بزرگ برای مملکت ما بود ولی کشته شدن آنها برایمان ننگی بزرگتر"

رئیس روزنامه مانیل دیلی پوتین در همان تاریخ
Manile Daily Putin News

خانم نواگونر - گوله یکی از احبای فیلیپین طی نامه تسلیتی که بخانواده جناب فروغی ارسال داشته است مینویسد : شهادت این سه جوان برونند و مراسم تدفینشان در دانشگاه باعث

در خصوص چگونگی کشته شدن این عزیزان مطالب گوناگون و مختلفی بوسیله جرائد نشر و از طریق خبرگزاریهای جهان یخش گردیده است اما آنچه مسلم است اینکه ۱۳ نفر از دانشجویان بهائی دانشگاه Mindanao (مینداناو) موفق به طرح نقشه‌ای جهت پیشبرد اهداف ۹ ساله فیلیپین در مناطق بکر گردیده و مراحل اولیه این طرح را با موفقیت و پشتیبانی از تأییدات الهی جامه عمل میپوشانند از قرار معلوم سه تن از آنان ایرانی و سایرین فیلیپینی بودند این جوانان پس از تقسیم شدن بگروههای ۲ تا ۳ نفره با طرف مانیل رفته و چه بسا اوقات که با پای برهنه و تحمل مشقات زیاد با گذر از لابلای درختان جنگلی و رودخانه‌ها و دشتها و صعود بقلل کوهها و نزول بقعر دره‌های صعب العبور بملاقات یاران عزیز بهائی رفته به تشکیل محافل روحانی جدید یا تشویق محافل قدیم توفیق می یافتند یا اصغرا اولین مژده اقبال دوتن از افراد تحصیل کرده مسلمان آن منطقه فیلیپین که یکی مدیر و دیگری آموزگار مدرسه بودند بـ سـرق شادی و شمع در جشنمان آنها موج میزند و این سه باسل ایرانی را و طلب سفر بمناطقهای میشوند که اهالی آن از تعصب دینی مشهور و قبل از آن کس دیگر یارای اتخاذ چنین تصمیم موحشی رانداشته است . آری بار دیگر دست تقدیر الهی عاشقان خویش را از نونبالان ایرانی انتخاب نمود این استکه حضرت عبدالبهاء میفرماید " یاران ایران در نزد عبدالبهاء از جان عزیزترند زیرا جان و

گردید که عموم اهالی فیلیپین خصوصا " مردم شهر ماراوی که قبلا" از دیانت بهائی اندک اطلاعی نداشتند از چنین امر عظیمی مطلع شوند"



داریوش یزدانی دانشجوی عزیز بهائیس در فیلیپین طی نامه‌ای مینویسد :

" . . . بهر حال هر چه هست درست است و کاملاً حقیقی است که ما این سه وجود نازنین را جسماً از دست دادیم آنهم در راه جمال مبارک و در راه این امر نازنین وهم اکنون در ملکوت ابهیی برای ما دعا میکنند که موفق بخد متی گردیم من آرزو میکردم که جای یکی از آنها بودم زیرا بقدری آنها موفق شده بودند و مراسم تشییع آنها باندازه باشکوه برقرار گردید که باعث افتخار و مباحات همه ما است در این مراسم سه هزار دانشجو و مردم با رئیس دانشگاه و معاون دانشگاه شهردار و کارمندان ادارات و غیره شرکت داشتند بطوریکه شهر فلج شده بود و تمام مسیر را پیاده روی کردیم شعارها این بود : وحدت عالم انسانی ، محبت ، صلح و غیره . . . از تمام این مراسم فیلمبرداری شد و خبر گزارها پخش نمودند حتماً شما هم از تلویزیون دیده‌اید . آری این مراسم که در بالاترین نقطه فیلیپین یعنی در جزیره مینداناو که حضرت عبدالبهاء میفرمایند " اگر فردی بتواند بآنجا نفوذ کند موفق خواهد شد " صورت گرفت و این سه عزیز ما موفق شدند که در قلب خاک آن نفوذ کنند و موفق شوند . . ."



در ملاقاتی که با خانواده‌های محترم این سه شهید سبیل‌الهی بعمل آمد نامه‌های عدیده از هریک مشاهده گردید که آنها را در اختیار هیئت نوجوانان آهنگ بدیع گذاردند . ابتدا ایین سؤال پیش آمد که مطالب خصوصی را خانواده

۷۶

حذف کنند و موضوعات کلی را جهت درج در نشریه مرحمت کنند اما هریک با متانتی خاص گفتند شما این نامه‌ها را مطالعه کنید اگر مطلبی خصوصاً یافتید به ما هم نشان دهید تا حذف نمائیم حقیقتاً هم چنین بود این نامه‌ها با مناجاتی (غالباً از حضرت عبدالبهاء) شروع میگردد و سایر مطالب هم شرح فعالیتها ، سفرها ، ملاقاتها و خاطرات شیرین خدمات امری بود گوئی روی سخن بآ خانواده نبوده بل با جامعه بصحبت نشسته‌اند اینست قسمت‌هایی از نامه‌های دلنشین این عزیزان که عیناً درج میگردد :

" هو الله "

ای خداوند یکتا ای پروردگاری همشما ستایش و نیایش تو را که این اکتیل جلیل را بر سر این ضعیفا نهادی و این ردا* عزت ابدیه را بر دوش این فقرا دادی پرتو تقدیرت برهیکل ترائی زد انوار جهان ابدی ظاهر شد شعله عنایتت از نار موقده ظاهر شد و قلوب راحیات جاودانی داد . شکر تو را بر این موهبت و بر این عنایت و بر این رحمت که این ضعیفا را به آن مخلص داشتی توثی کریم و رحیم و مهربان ع ع

۱۳۵۱/۴/۱۱

عزیزان دل‌وجان والدین مهربانم اللها بیی آرزویم چنان است که حال شما و نورچشمان عزیز بسیار خوب و خوش باشد و مشغول بخد مت امر جمال قدم باشید و در هر حال شکر و سپاس و راز و نیاز باستان بی نیاز نمائید تا عنایت فرموده و مکرمت نموده ما را قابل و شایسته بندگی آستانش نماید و آنچه که شایان شکوه و عظمت و جلال اوست عمل نمائیم علت تحریر لوح زیبا و ملیح حضرت مولی‌الوری در راه مکتوب تقاضای این مطلب است که با دل‌وجان از الطاف و عنایات جمال قدم شاکر باشید و برای پیشبرد اهداف امر مبارک در تمام عالم و ایین

صفحات دعا فرمائید و بتا پید جمال مبارک این زره فانی و فرموده حضرت عبدالبها "ضعیف و فقیر باتمام عدم لیاقت مورد عنایات جمال قدم قرار گرفته واکلیل جلیل بر سرم گذارده که یکی از بندگان او باشم و برای اثبات این مدعا قدم در راهی بس نیکوگذارم و حال احتیاج به دعا و شنای شما میباشد تا موفقیت بیشتر گردد و اگر عرض شود برای سیاستگری از فضل بی دریغ آن محیی اسم کلمات و جمعات قشنگ لوح سرکار آقا در خاطر نقش بسته است رهوی بخطا نرفته ام و هر روز آنرا زیارت مینمایم چه که از هر جهت تائیدات میرسد و میدان آماده و نفوس مستعد میباشد و مسلا امور دیگر که در درجات پائین تر قرار دارند نیز خود بخود و فضلا من عنده درست میگردد و این عبد را شرمند مینماید .

چه در مدت بیست و چهار سال عمری که از خدا گرفته ام در هیچ کدام از ایامش اینقدر خوب نبودم و آرزو دارم که شما از هر جهت آسوده خیال باشید

از ماراوی سیتی پرویز صادقی

نامه بعد بتاریخ ۱۶/۴/۱۳۵۱ مطابق

هفتم جولای ۱۹۷۲

"... بفضل و الطاف جمال قدم و حضرت عبدالبها" حالم بسیار بسیار خوبست و حقیقتا "چرا که نباشم صرفا" ید عنایتش این بنده آستانش را باین خطه سوق داد و از حالت بی شعر و اثر بودن در طهران نجات بخشید و واقعا " هر چند ممکن است باز هم شایستگی ابرازندگی به نحو احسن و اولی رانداشته باشم و بصدق مبین چنین است اما مسلم میدانم که با همه بدی که دارم و قصوری که در خدمات امری تا بحال شده است حق جل جلاله عفو و غفران خود را با چهره گشائی این موهبت بر این بنده بینوا نمایان فرمود و شکر و سپاس او را که سرور

عالمیان و صاحب من فی الامکان است و فضلش بی منتهی و بی حد و حصر . صرفا " با عنایات خود سبب تشکیل محفل روحانی ماراوی سیتی در شب قبل در تاریخ ۱۵/۴/۵۱ مطابق با ۶ جولای ۱۹۷۲ شد و قلب این بندگان آستانش راشاد و مستبشر فرمود و گفتم خویست شما هم این مژده را بدانید چه که با اینکه ما ایرانیان مقیم این محل ۱۲ نفر بودیم بعلت اینکه ۴ نفر از ۲۱ سال کمتر بودند صلاحیت تشکیل محفل را نداشتیم و بتا پید اتجمال اقدس ابهی باتلگرافی که از خانم فروغیه آگاه از مانیلا رسید و دیروز هم خود ایشان تشریف آوردند بلافاصله شب محفل را تشکیل دادیم و هیئت نظار هم انتخاب شد که حقیر را نیز بعنوان امین صندوق معین فرمودند . امروز ضمن صحبت با یکی از مسئولان دانشگاه اجازه سالن بسیار بزرگی را برای تشکیل جلسات محفل و بیت تبلیغ هفته ای در شب گرفتیم که جای شما بسیار خالی امشب بیت بسیار خوبی تشکیل بود و ۷ نفر مبتدی داشتیم که سه نفر مسلمان و ۴ نفر مسیحی بودند . بعد جلسه دعائی بمدت نیمساعت برای ایمان نفوس فوق الذکر داشتیم که امیدمان چنان است حتما " فضل و عنایتش کما فی السابق شامل حال این ذلیلان شده و میشود و اگر بدانید چقدر عالی و خوب بود که حساب ندارد چون در هوای آزاد لوح احمد خواندن و مناجات تلاوت کردن عجیب روح بخش و مسکن در عشق عشاق دردمند است . در هوایی که آنقدر تمیز و با طراوت است و صاف است که تمام ستاره ها و حتی شفق آسمان پدید است و لیا امید وارم همچنین از نعمت دعای شما برخوردار باشم

... و حقیقت مطلب اینست که حق شاهد

و گواه است که من آنقدر راحت هستم که حساب ندارد چون از طهران که خارج شدم با عشق جمال مبارک بود و پس از پرواز تا کراچی بمدت ۲/۵ ساعت در عالمی غیر از این عالم سپرم کردم و از حضرت بها الله عاجزانه تقاضا نمودم مراد راهی که

در پیش گرفته‌ام موفق دارم و تا بحال لحظه‌های نبوده است که در ظل لوای گرم و عنایتش نباشم... بهرچه آرزو اشتها رسید هام و در نامه قبلی نوشتم تمام احباء در طهران تشویشی درونی دارند که خود هم از آن آگاه نیستند منم از این تشویش و نگرانی برخوردار بودم ولی اینجا با تمام وجود حس میکنم که آن تشویش دیگر وجود من نیست و فقط باین صورت است که همیشه نزد خود میگویم یا حضرت بهاءالله حال که میدان فراهم است و نفوس آماده، ما را از خدمت بامت محروم مفرما و موفق بخدمت و تبلیغ کن و بحمد الله اقلاً "روزی، انفسر ابلاغ کلمه وجود دارم و خواهش میکنم شما هم از صمیم قلب برایم دعا کنید تا موفقیت صد چندان کرد و خدای نا کرده نکند وقتی ناراحت شوید فقط بخاطر دوری ظاهر و عنصری من گریه کنید (بخصوص مامان) و احیاناً اگر هم چنین حالتی موجود باشد گریه شوق خواهد بود که فضل جمال مبارك شامل حال این بنده فانی و ذره حقیر و پست شد که موفق به خروج از ایران شدم چه که اگر قابل باشم و عشق من مقبول درگاه بوسه صرا بیهی (حضرت عبدالمها) قرار گیرد کاملاً این شعر و سرود بجاست که سرود هاند (مهاجرت و دای در عاشقان است) باید آمد و دید تا یقین حاصل کرد.

از ما را وی سیتی فیلیپین پرویز صادقی

از آخرین نامه پرویز فروغی :

... چون در مسوان (Mesvan) هیچ بهائی ایرانی نبود و احتیاج شدید به مهاجرت ایرانی داشت این بود که من پذیرفتم با آنجا بروم مسوان شهر کوچکی است که فقط چند مفازه کوچک برای رفع نیازها لیش دارد ولی یکی از بزرگترین دانشگاههای فیلیپین در این شهر واقع است یکی از استادان این دانشگاه که فیزیک تدریس

میکند با همسرش جناب رامیزر بهائی میباشند که از نظر آشنائی و رفع مسائل اولیه در ورودم باین منطقه کمک بیش از حدی نمودند چه ایشان مدتها است که در رجستجوی يك مهاجر ایرانی بودند و از وضع امری مسوان بخواهید در اوائل وقتی مردم مرا میدیدند کسی عقب می ایستادند وقتی علت را از خانم رامیزر سؤال کردم ایشان گفتند مردم فکر میکنند شما مسلمان هستید و روی این اصل گریزانند زیرا رابطه خوبی با مسلمانان ندارند...

قسمتهائی از نامه‌های فرامرز وجدانی :

۵۱/۱/۲ مطابق ۲۲ مارچ ۱۹۷۲

... خوشبختانه ما موقمی به مانیل آمدیم که انتخابات محفل روحانی است و بچه‌ها همه بهر هکده‌های اطراف رفتانند تا آراء احبا را جمع کنند و نتیجه انتخابات اعضا محفل محلی مانیل یقین گردد. چند روزی است که در اینجا جزوات کوچکی چاپ میشود که در هات توزیع شود این جزوات بزبانهای محلی و انگلیسی است و من امروز صبح و بعد از ظهر در حدود ۱۰۰۰ - جزوه تهیه و تنظیم نمودم مطلب جالب دیگر برنامه ۲۴ ساعته دعا بود که جوانان بهائی اینجا برای پیشرفت امر و رفیلیپین ترتیب دادند و نوبت من درست ساعت ۱۲ ظهر تا یک بعد از ظهر روز جمعه بود برای همگی شما هم دعا کردم حال نمیدانم تا چه اندازه مورد قبول جمال مبارك قرار گیرد.

در مانیل تبلیغ کاملاً آزاد است و در همه جا میشود ابلاغ کلمه نمود همه ما را بعنوان بهائی میشناسند و احترام میگذازند. مثلاً وقتی بفروشگاهی برای خرید میرویم فروشنده سلام میکند و میگوید " شما بهائی هستید (You are Bahai) "

پدر عزیزم خواهش میکنم از دوری من ناراحت نباشید دلم میخواهد که همیشه خوشحال و سالم بوده و سیه تحصیلات دانشگاهی خود ادامه دهید و امیدوارم برادران و خواهرانم را بهتر از من بجامعه تحویل دهید از جمال اقدس ابهی برایتان آرزوی موفقیت میکنم

ملاقات با جوانان شهر آپاری

Aparri از نامه مورخ ۱۸/۳/۵۱

مطابق ۸ جون ۱۹۷۲

این نامه را از شهر آپاری مینویسم من وطنی (۱) برای استراحت باین شهر آمده ام که باز به دهکده های اطراف برگردیم شنبه گذشته برای اینکه با جوانان این شهر درباره امر جمال مبارک صحبت کنیم به ملاقات رهبران جوانان آپاری رفتیم و در حدود دو ساعت با ۵ نفر از آنها که عضو کمیسیون انجمن جوانان بودند صحبت کردیم و امر جمال مبارک را بآنان معرفی نمودیم خیلی خوشحال شدند و از ما خوششان آمد روز بعد با اتومبیلشان تمام شهر را بمانشان دادند و مادر باره امر مبارک با آنها به گفتگو نشستیم برای هفته آینده مجدداً در جلسهای که تمام رجال این شهر حضور خواهند داشت دعوت شد ایم...

"... بله من وطنی و آن فیلیپینی با قایقی که در رودخانه بود بآن طرف رفتیم و چقدر زیبا بود روخانه اش از آنجا سوار ماشین شدیم و بطرف یک دهکده دیگر حرکت کردیم و باز برای اینکه بد دهکده مورد نظر برسیم میبایست ماشین عوض کنیم کامیونی که پرازشن بود سوار شدیم تمام راه با صدای بلند الله ابهی میگفتیم که اگر کسی بهائی باشد بشناسیم خوشبختانه همینطور هم میشد و جواب الله ابهی می شنیدم. از کامیون که پیاده شدیم برای ملاقات یک نفر بهائی روستائی پیاده براه افتادیم از تپه ها و دره ها گذشتیم تا بالاخره پس از دو ساعت پیاده روی به دهکده مورد نظر رسیدیم اسم این دهکده کالوان است و بیشتر اهالی آن بهائی هستند چقدر از ورود ما خوشحال شدند..."

از نامه مورخ ۱۳۵۱/۳/۶

مطابق ۲۷ می ۱۹۷۲

بهائیان دهاتی:

"... نمیدانید چهلذتی دارد وقتی این دهاتی های

بهائی را ملاقات میکنید با چه خلوص قلبی جواب الله ابهی میدهند خلاصه يك شب و يك روز آنجا بودیم و محفلش را تشکیل دادیم... چون نقشه تیم ما این بود که ۹ محفل تشکیل دهیم باز براه افتادیم...

زندگی در دهات

... واقعا " کمی مشکل است

زندگی کردن در دهات واگرم امر جمال مبارک نبود نمیتوانستیم بیش از یکروز در اینجا اقامت کنیم.

۳۰ می ۱۹۷۲ مطابق ۹

خرداد ۱۳۵۱

کنفرانس بزرگ در قصبه ای

کوچک:

در تاریخ ۲۰ می به طرف دهکده ای که ما را برای کنفرانس دعوت کرده بودند براه افتادیم هرچه منتظر و نفر از اعضای تیم نشستیم نیامدند مجبور شدیم که من وطنی (شیدائی)

بتنهائی بآن دهکده که در میان کوهها بود برویم ساعت ۲ بعد از ظهر بآنجا رسیدیم فوری اقدام به درست کردن تابلوئی برای کنفرانس نمودیم و با کمک علی و رنگهائی که داشتیم تهیه گردید ساعت ۴ به محل کنفرانس رسیدیم

(۱) منظور علی شیدائی دانشجو و مهاجر عزیز ایرانی در فیلیپین است که غالباً در سفرهای تبلیغی و تشویقی همسفر فرامرز وجدانی بود و نامهای که بعد روماد رش در ۹ جولای ۱۹۷۲ برابر ۲۸ تیر ۱۳۵۱ یعنی درست ۱۲ روز قبل از وقوع حادثه نگاشته اشاری پرویائی شگفت انگیز نمود است که چنین است: پدر و مادر عزیز همیشه برای سلامتی و موفقیت شما ها دعا میکنم پریشب خواب حضرت عبدالبهاء را برای اولین

در حد و . . . نفر بزرگ و کوچک
زن و مرد و بچه جمع شده بودند
خیلی از ورود ما خوشحال شدند
اول از آنها عکس گرفتیم بعد
برای آنها صحبت کردیم در اینجا
مترجم نداشتیم و این موضوع ما
را ناراحت کرده بود چه میبایستی
مطالب از زبان انگلیسی به زبان
محلی ترجمه میشد ولی ایمن
ناراحتی دیری نپائید و بسط
حق یک نفر مترجم پیدا شد پس از
پایان کنفرانس همانجا و نفس
بهائی شدند و اسعنان را ثبت
نمودیم غروب محل اقامت ما
مراجعت نمودیم . چقدر خوشحال
بودیم از اینکه توانسته بودیم
ندای حق را به گوش مردم ساده
و بی آرایش آنجا برسانیم . باز
برای جویاشدن دوستانمان به
دهکده آنها رفتیم آنها را
ملاقات نمودیم بعلمت مسئله ای
که پیش آمده بود نتوانسته بودند
بما بییوندند .

نامگذاری :

جالب اینکه در این ده ما را
برای نامگذاری یکی از اطفال
احباء که تازه تولد شده بود
دعوت کردند نوزاد دختر بود و
از ما خواستند که یک اسم ایرانی
برایش انتخاب کنیم ما هم طاهره

بنظرمان بهتر رسید خوشبختانه
آرروز مصارف با تولد حضرت
نقطه اولی بود جشن گرفتیم
پوستری درست کردیم و رویش
را بارنگ بتاریخ تولد حضرت
باب زینت دادیم و همه را جمع
نموده عکس گرفتیم بینهایت
باعث سرور خاطر آنها شد سپس
تا روزیکشنبه ۴ ژوئن که باز این
دهکده جهت شرکت در
کنفرانسی که با حضور مردم سه
دهکده تشکیل میشود خواهیم
آمد خدا حافظی کردیم .

یک تقاضا از خانواده :

... من میخواهم موضوعی
را مطرح کنم که تصمیم قلبی است
و از شما میخواهم که بمن اجازه
این کار را بدهید امیدوارم بتوانم
شماره برای انجام این کار قانع
کنم .

پدرجان همانطور که میدانید
حضرت عبدالبها میفرمایند در
این دور مبارک هیچ امری مهمتر
از امر تبلیغ و هدایت نفوس
نیست همه باین امر واقف
هستیم که از بهترین خدمات
در راه جمال مبارک تبلیغ است و
اگر انسان بتواند در این راه قدم
گذارد تا تعداد بیشتری شامل
حالش میشود . از این رو من

تصمیم گرفته ام که در راه امر جمال
مبارک قدم بردارم و کمی بیشتر
وقت خود را در این مهم صرف
کنم چه من مهاجر فیلیپین هستم
و بیشتر به این خاطر باین کشور
آمده ام و باید کاری هم انجام
بدهم از این رو اقدام به یک
سفریکماه تشویقی کردم که هنوز
ادامه دارد و امیدوارم که با
موفقیت به پایان برسد در این
مدتی که در سفر تبلیغی بودم
خیلی چیزها یاد گرفتم که واقعا
همگی جالب بودند . چون
هنوز اطلاعات تازه تصدیق
عمیق نیست بایستی با آنها
ملاقات کرد و درباره دینت
بهائی با آنها بصحبت نشست تا
خود بتوانند محفل و جلسات
داشته باشند و چون بیایان
نقشه ۹ ساله بیت العدل اعظم
الهی بیش از یکسال نمانده باید
تلاش کرد که تعداد محافل بیشتر
و کامل شود . . . از این رو من و
علی و ناهید تصمیم گرفتیم ۶
ماه تا یکسال خود را باین امر
میرم اختصاص دهیم و تا میتوانیم
بدهات بیشتر سر میزنیم ، محافل
را تشکیل دهیم و اطلاعات آنها
را عمیقتر کنیم . اگر شما موافق
هستید حد اکثر تا تاریخ ۱۵ الی
۲۰ ژوئن تلگرافی جواب دهید
بهتر است نامه را بعد بنویسید

بار دیدم و از دیدن این خواب خیلی خوشحال شدم خواب دیدم که حضرت عبدالبها در یک
اتومبیل بزرگ سلطنتی نشسته اند و عده ای از همراهان در جلو میباشند بگندگوا صدای رسا
ورود ایشان را اعلام میکند همه مردم شتابان برای دیدن ایشان میدوند و من در ماشین بودم
حضرت عبدالبها نگاه میکردم اتومبیل وارد یک باغ بسیار بزرگ و مصفا میشد و من در خواب از شدت
خوشحالی در پوست خود نمیگنجیدم و همینطور به حضرت عبدالبها نگاه میکردم . ایشان و همراهان

پدرجان امید وارم که شما هم موافق باشید چون این کار نفع من است و ضرری نخواهم کرد با اجازه شما اگر تلگراف دیر رسید در تاریخ مذکور اقدام خواهم کرد و منتظر نخواهم ماند امید وارم که از من ترنجید و حمل بر خود سوری ننمائید . حتم دارم که شما قبول خواهید کرد فقط برایم دعا کنید که این خدمت ناچیز مورد قبول جمال خدام قرار گیرد بینهایت خوشحالم خواهم شد که در صورت تشویق شما فرار گیرم و بخود از داشتن چنین پدری که دوستم دارد و به امید هام احتشرام میکند ارباب بیالم . (۲)

آخرین نامه ۲۳ جولای ۱۹۷۲
مطابق اول مرداد ۱۳۵۱

" . . . هفته گذشته راینجا اساتید دانشگاه اعتصاب کردند و یکروز کلاسها تعطیل شد علت آن هم نداشتن جای راحت و تمیز و حرفهای دیگر بود همه منتظر بودند که یک هفته دانشگاه تعطیل شود ولی

استادان با مسئولین دانشگاه توافق کردند و درخواستهای آنها پاسخ مثبت داده شد .
مایچه های ایرانی برای یک هفته تعطیل برنامه گذاشته بودیم که برای مسافرت تشویقی با طرف ماراوی برویم اما متاسفانه این برنامه با از شدن کلاسها متغی شد .

ما در اینجا برنامه های وسیعی برای تبلیغ حوالی این منطقه تنظیم کرده ایم که در دست اجرا است . در طول یک هفته که گذشت دو نفر از مسلمین یکی از شهرهای نزدیک ماراوی که مدیر مدرسه و آموزگار بودند بهائی شدند و این اولین قدم تبلیغی گروه ما در این دانشگاه بود که با تائیدات جمال مبارک راهی برای پیشرفت بیشتر امر باز کردید . باز همین امروز بعد از ظهر اعضا گروه تبلیغی این ناحیه به یک کالج رفته بودند و در کلاسها در باره امر صحبت کرده بودند که مورد تشویق و استقبال آنها قرار گرفتند قرار است هفته آینده برای تمام کالج و شهر صحبت شود برای ما ایرانیها جای بسی خوشوقتی است که امر جمال اقدس ایزدی را در دهات مسلم

نشین این منطقه برای اولین بار نمودند امید وارم با تائیدات جمال مبارک در این راه موفقیت بیشتری داشته باشیم شما هم برای این گروه ۱۳ نفری که بهائیان ساکن دانشگاه (سیندائو) هستیم دعا کنید (۳)
و بعد از عزیزتر جنین میگوید
مادر عزیزم حتما از دوری من خیلی ناراحت هستی چه میشود کرد این سرنوشت منست که دور از شما عزیزان باشم و منمب واقعا دوری از مادر برایم ممتنع خواهد بود ولی باید ساخت . .
پس از دوری من ناراحت میباشی چون منمب ناراحت می شوم و تو بایستی خیلی خوشحال باشی که پسر ترا برای مهاجرت به فیلیپین فرستاده ای فقط برایم دعا کن"



در جامه سیاه بودند و تعجب اینجاست که در خواب ریشهای مبارک آنحضرت نیز سیاه بشود در هر صورت از دیدن این خواب خیلی خوشحال شدم و امید وارم شما هم از خواندن آن لذت ببرید علی شیدائی

(۲) جناب رحمت الله وجدانی پدر فرامرز وجدانی در جلسه تذکری که برای شهدای سه گانه فیلیپین تشکیل گردیده بود باین نامه فرزندشان اشاره نمود و گفتند در جواب به پسر من نوشتم تو برای همین منظور مسافرت کردی اول مهاجرت بعد تحصیلات عالی چه حقیقتاً متن نامه پسر من را میخواند و مرا بشوق میآورد

(۳) بظا وریکه قبلاً ذکر شد از این گروه ۳ نفره فقط سه نفر ایرانی بودند که شهدای ثلاثه فیلیپین را تشکیل دادند .

يك فرامرز و دو پرويز دگر...

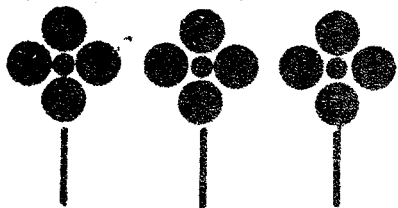
باز چند آلت قتاله و دم تيز دگر
افتادند بجان سه جوان ناکام
تا کند سفک دم مردم بی جرم و گناه
گشت یکبار دگر دیده حیران جهان
سوی میدان فدا در پی خپل شهدا
ایخوش آنجانکه شود قابل قربانگه دوست
ما مجهز بوفائیم و صفائیم و خلوص
بر فرازیم بر ارکان تعالیم بها
هجرت اندر ره حق مصلحت امروز است
در کف چند ستم پیشه و خونریز دگر
بهر بگشودن میدان بلا خیز دگر
چرخ گفتی که برانگیخته چنگیز دگر
شاهد صحنه جانسوز و غم انگیز دگر
يك فرامرز دگر رفت و دو پرويز دگر
ما بی هدیه نداریم جز این چیز دگر
چند حق را چه نیاز است به تجهیز دگر
خیمه وحدت جانبخش و دلاویز دگر
بعد از آن هر عمل مصلحت آمیز دگر

فاضلا در ره خدمت زجه میپرهیزی

از بد خویش بهره میزن نه پرهیزی دگر

احمد نیکونژاد (فاضل)

۰۱/۰/۱۹





امروز انسان کسی است که بخند مت جمیع من علی -
 الا ورف قیام کند . حال پرویز و آن برادرانم با
 اهداء خون خویش در آتیه سبب ایمان
 هزاران نفر در روی کره ارض خواهند شد . با این
 وضع چرا ما ناراحت باشیم در حالیکه تمام
 خانواده های مادر جهان به نیکی یاد میشود همیشه
 خوشحال باشید

اندونزی منوچهر فروغی

۳۱ اوت ۱۹۷۲ مطابق ۱۳ شهریور ۱۳۹۰

پیام ۲۵ مهاجر جوان ایرانی در فیلیپین
 به جامعه بهائی .

"الله ابهی"

احبای عزیز انسان گاهی نمیتواند بعضی از
 مشکلات را در دل پنهان کند و اگر خواهد و نتواند
 اثر سوئی در او ظاهر خواهد شد و حال یکی از آن
 مواقع برای ما است و چاره ای جز گفتن نیست .

تنها چیزی که میتواند تا حدی شدت اسف
 این واقعه پرمحنت را برساند اینکه نه تنها
 بهائیان بلکه قلوب بیش از سه هزار نفر دانشجوی
 غیر بهائی و کلیه روسا و مقامات این شهر (ماراوی)
 را بآلتها ب در آورد و این جمع کثیر و احبای این
 شهر و ایرانیان مقیم اینجا در مراسم تشییع این
 سه نفس شهید شرکت کردند . بطور کلی این حادثه
 دلخراش این شهر را جنبش آورد و در سراسر
 این کشور انعکاس عجیبی یافت .

اما این را باید خاطر نشان کرد که والدین
 این شهدای عزیز خوب میدانستند که فرزندانشان
 و بهتر گوئیم جگر گوشه هایشان را برای چه هدفی
 گسیل میدارند اما آیا در این حال تنها قدرتی
 که میتواند مسکن درد باشد و قلوب را از حزن
 عاری نماید جز افتخار این والدین محترم بر
 شهادت عزیزانشان در راه هدف مقدسی که
 خالق جهان آنرا بمعنایت کرده و بیگانه محبوب
 ما هم جان مقدسش را فدای همین هدف نمود و

متعاقب شهادت این سه جوان شجاع نامه ها
 و تلگرافات عدیده از اقصی نقاط ایران و جهان برای
 خانواده های محترمشان رسیده است که حاکی از
 همدردی و احساسات مشترکشان با آنها است و
 زیلاً قسمتهائی از نامه های مزبور را جهت اطلاع
 درج مینمایم چه علاوه بر احساسات پاک که در
 آنها مشهود است حقایق چند نیز در چگونگی واقعه
 و آثار و نتایج نسبی آن در بر دارند :

منوچهر فروغی برادر پرویز فروغی که مهاجر
 اندونزی است در آخرین نامه اش به پدر و مادرش
 چنین مینویسد :

" . . . در تاریخ ۳۱ اوت نامه ای از مسیح الله

داشتم و از تمام آن جریانات دلسوز باخبر شدم
 بی اختیار اشک از چشمانم جاری شد ولی حسی
 شاهد است بعد از چندی دیدم که اشک ریختن
 هیچ لزومی ندارد بایستی خوشحال و خندان بود
 برای اینکه این عزیزان با این اقدام شجاعانه خویش
 و با این خون پاک خود بار دیگر امر مولای خویش
 را به جهانیان نشان دادند و بدینوسیله
 وفاداری خویش را ثابت نمودند . بدست آوردن
 چنین افتخاری نصیب هر کس نخواهد شد
 بجمال مبارک دلم میخواست که من جای آنها
 بودم و این تاج ابدی را من میداشتم ولی افسوس
 که این راه و تاج برای کسانی است که شایستگی
 آنرا دارند نه هر فرد . . . باید این گفتار
 مولای خویش را بخاطر داشته باشیم که میفرمایند :

بیش از ۲۰ هزار نفر مقدس بخاطرش فدا شدند
خبر دیگری هست؟ امید ما در این کشور اینست که
چنین واقعه جانگداز و اندوهگین اثر مثبت
خود را در قلوب احبای جهان بخصوص ایرانیان
عزیز بیخشد تا وضع جهان امروز را بهتر و بیشتر
دریابند و دارای امراض را بیش از این در نزد خود
ساکت و راکد نگذارند بلکه با قاعته استوارتر
و اراده‌ای مستحکمتر بیا خیزند و خالصانه در
میدان صلح مبارزه کنند... اینگونه حوادث
ناگوار گاهی لازم است تا نفوس خواب بیدار شوند
و سکوت و رکود خاتمه یابد.

"از طرف ۲۵ مهاجر جوان ایرانی در
فیلیپین پرویز اردستانی"

چگونه اتفاق افتاد؟

مهاجر عزیز دیگری مینویسد:

"... روز یکشنبه دو گروه متشکل از دانش
و ضیاء و بهروز به یک نقطه پرویز صادقی، فرامرز
و جدائی و پرویز فروغی به نقطه دیگری رفتند ساعت
یک بعد از ظهر گروه اول بازگشت ولی گروه دوم
تا شب مراجعت ننمودند ما فکر کردیم که حتماً
خواستهند شب را در دهات بگذرانند ولی
فردای آن روز همچنان تا شب برنگشتند ما مراتب
را بمقامات دانشگاهی اطلاع دادیم و آنها نیز با
توجه به خطرات شب برای پیدا کردن آنها
اقدام کردند فردای آنروز گروههای مختلفی از
دانشگاه، پلیس، ژاندارمری و بالاخره همه همه
دست بدست هم کوشیدند و جستجو نمودند ولی
سودی نداد روز بعد یعنی چهارشنبه ساعت
۶ بعد از ظهر مقامات دانشگاهی به ما اطلاع دادند
که با کمال تأسفیدن آنها رجائی پیدا شده و ما
شبهانه بمحل رفتیم و بدنهارا تشخیص دادیم. دیگر
میدانید چه حالی بما دست داد ما سه عزیز خود
را از دست داده بودیم. واقعیت جریان چنین

بود که آنها به مناطقه‌ای بنام کاپای رفته بودند که
البته ما از آن محل خبرند اشتیم در همان روز یعنی
یکشنبه در حدود ساعت دو بعد از ظهر بوقسمت
فیلیپین ساعت ۱۰ صبح بوقت طهران آن واقعه
اتفاق افتاده بود. بهر حال روز بعد و نگر از
طرف محفل ملی فیلیپین یکی منشی محفل و دیگری
همسرش که مشاور قاره‌ای میباشند به مساراوی
آمدند و اجازه دادند که اجساد به بیمارستان
شهر منتقل شوند و ما از مقامات دانشگاهی اجازه
گرفتیم که در یک محل زیبا واقع در دانشگاه آن
اجساد مطهر دفن گردند.

فیروز قدوسی نیز چنین مینویسد:

این عزیزان جمال اقدس ایمنی باریختن
خون خود نهال امرالهی را در این سامان آبیاری
نمودند بقول یکی از روسای دانشگاه که تسلیمت
رسمی به احبای ایرانی تقدیم داشته‌است "ایمن
سفر جوان ایرانی بافدا نمودن جان خود بما
در سادب و محبت آموختند و نشان دادند که
هنوز انسان در وحشی‌گری بسر میرود و محتاج بهام
عشق و محبت است یا بگفته یکی از دانشجویان در تسلیمت
نامه‌ای که نوشته بود "جوانان ایرانی خون خود را برای
وحدت عالم انسانی و برقراری صلح عمومی ریختند ولی ما
درک نکرده بودیم و تا قبل از فدا شدن آنها به این امر
الهی توجه ننموده بودیم"

..... مراسم تشییع جنازه‌ها بصورت رسمی و بسیار منظم
انجام گرفت دسته موزیک ویژه مارش ترا مینواخت خبرنگاران
و عکاسان مرتباً گزارش میدادند و عکسبرداری مینمودند
را دیو هر نیمساعت نطق بسیار جالب رئیس دانشگاه را که
قبلاً ضبط شده بود پخش میکرد... درود بیروان پاک
این عزیزان که خون خود را فقط و فقط برای رضای جمال
مبارک و رضای الهی ریختند... ناچاراً بعضی
را در گروی خود حبس میکنم و همه چیز را بخدای بزرگ
و جمال مبارک میسپارم... آنچه کند او کند ما چه
توانیم کرد بعمل ما یشا و بحکم ما میرد است..."

اینهم چند خطی از نامه
شهبین روحانی دیگر مهاجر
عزیز فیلیپین :



پرویز فروغی نفر دوم از سمت راست با چند تن از جوانان عزیز
در یکی از سفرهای تنویقی .
روی اتومبیل بانگلیسی نوشته شده "دیانت بیهائی جهان
را متحد مینماید"

"... قلبم میگرید ولسی
شادمان است از جانبازی آن
شهیدان طریق الهی محشری
بپاشد ، قلبها بلرزه در آسند
ستونهای آسمان و زمین لرزید
چه که باردیگر احبای عزیز ایران
جانفشانی نمود بودند و رسم
عشق و جانبازی را از سر گرفته
بودند جان دادند و سرفراز
دو جهان یافتند . هرگز گمان
نمیکردم که در عرض تکوین دیانت
مقدس بیهائی هنوز میباید درخت
امرالله بخون عزیزانش بسارور
کرد و بنظر میرسید که فراموش
شده است جانبازی و سر راه
او بشادی از کف دادن ولی آن
دلبر یکتا هنوز داستانها دارد
و هنوز عشقبازیها میخوانند..."
... عزیزانم غمگینم چه که
لیاقت جانبازی در راهش را
نداشتم نه اینکه آنها جان
باختند آنهم با چنین شکوه و
حشمتی که در لوح زرین بسار
خواهند شد و در تاریخ بشریت
بجای خواهند ماند . چند روزی
با عزیزان در ماراوی سیتی بودم
عزیزانی که یک یک آنها را بیش از
جان دوست دارم قلبم
از خیال آنها در آتش است ولسی
در عین حال شادمانم کسسه

و اینهم چند خطی از یک نامه
خواندنی دیگر :

سرافراز جان باختند و در ملکوت
ابهی شادمانند
... اجساد مطهرشان
بکمال حشمت و جلال در قله تپه ای
بخاک سپرده شد . روزها کسی
گذشت که هرگز از صفحه خاطرها
محو نشود و در تاریخ بشریت
بنگارش آید . همه میگریستند ولی
احباء خوشحال بودند چه که
جان را ارزان نداده بودند
نتایج در بر خواهد داشت که
بعد ها معلوم خواهد شد . آثارش
از هم اکنون هوید است"

فیلیپین ۸ جولای ۱۹۷۲

الله ابهی
ای طفل خوش کردار من
ای خلق و خویت نازنین
با اینکه نام خسته ای
از حمل بساران و این
خواهم که برد و شت نهم
از راه راهت بسار دین
باری که سنگین تر بسود
از آسمان و از زمین
باید کنی این بار را با قوت
روح الامین

مادر من میگفت این لالائی را

مادر حضرت عبدالبهاء بریالین ایشان ترنم میفرموده اند این فرزندان عزیز که در ساحت اقدس حضرت بهاءالله گرامی ترین هستند باری سنگین تر از آسمان و زمین را با قوت روح الامین حمل کردند. کشتزار امرالله را که از آغاز خون آبیاری شده بود در اوایل قرن دوم بدیع آبیاری شایانی نمودند. در کلمات مکتوبه خواندم که هیچ چیز نزد حق عزیزتر از خونی که در ره محبت او ریخته شود نیست.

هر دل خاک و هرسنگی دارد از خون عاشقان رنگی چه بسا سنبلات عشق و نوا که بروید ز خاک این شهدا چه بسا بوی خوش کزین گلها نشر گردد به توده غبراء

... عیسویان هنوز هم هر چه پیشرفت و ترقی و آزادی و تمدن برای خود قائلند هممهرا نتیجه خون بیگناه حضرت عیسی میدانند که در راه سعادت بشر ریخته شد هنوز هم بر سر در کلیساها در شیکاگو جمله ای بدین مضمون کتیبه شده است که عیسی فدا شد تا شما زند بهمانید در میان شهرهای کریلا علی اکبر قاسم و جوانانی همسال عزیزان ما بودند در بیانات حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء نیز این مطلب بتکرار تشریح شده که خون این شهدا و امثال ایشان شجره وحدت عالم انسانی را بارور میکند و امرالله را توسعه میبخشد چنانکه هنوز و ماهی نشده اثرات این دماء مقدس

آشکار گردید. و تالار از دانشگاه در فیلیپین بنام شهیدانامگذاری شد و روستای مجاور تربست ایشان بنا مشان تسمیه گردید بزودی خواهیم دید که شهادت آنها چه گروهها و افرادی را با صبر مبارک راهنمایی خواهد کرد. ... و اینست مصداق بیان مبارک در کلمات مکتوبه " بلائسی عنایتی ظاهره نار و نغمه و باطنه نور و رحمه ..."

پانزدهم شهرالاسعاده ۱۲۹

بدیع مطابق سوم اوت -

۱۹۷۲

از امریکا بد رالدین باستانی

" تهیه و تنظیم س - ر "





قسمتهای از منظومه‌ی : گلزار فیلیپین

سرود هی جناب نعیم سبحانسی

به مرز و بوم فیلیپین، به کوه و دره و هامون

سه عاشق سرنهادندی بسی واله بسی مجنون

همی جستند آن خوبان رضای حضرت بیچون

کلام حق رساندندی بسمع عالی و مادیون

بهای این رسالت را بخون پرداختند آنها

ز پرویز فروغی شد چراغ جان و دل روشن

ز هر قطره دمن میگردد آن اقلیم چون گلشن

عجب بذری فشاندندی در آن کوی و در آن برزن

که از هر دانه‌اش پیدا شود بی شک دوصد خرمن

که میگرد نصیب از آن همه اینها انسانها

شقایقها بروید در چمن از خون وجدانی

فرامرز عزیز آن نوگل رضوان رحمانی

مقامش گشت عالی در بهشت عدن روحانی

شده با چهره گلگون انیسر بزم یزدانی

که از دوریش زد آتش همه بر جان وجدانها

مکان صادقی پرویز، باشد جنت علیا

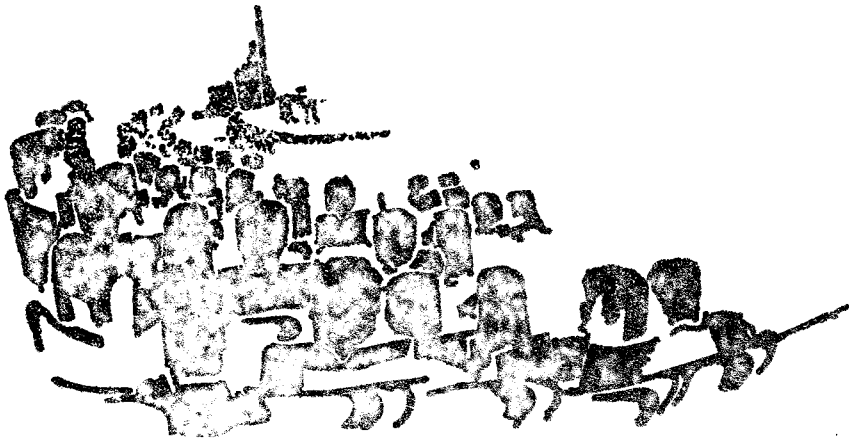
مماشر با انیسر و با بدیع و حضرت ورقا

عجب بزمی است بزم عاشقان طلعت ابها

مخلد نامشان ماند همی بر صدر دفترها

همه گلگون کفن خفتند و نشکستند پیمانها

و جناب ملاحسین با شور و نشاط شدیدی بهمراهی صد نفر از اصحاب
 به پیشباز قدوس رفتند . این صد نفر هر کدام دو شمع در دست خود
 گرفتند روشنائی شمع ها تاریکی شب را از بین برد . در وسط جنگل
 مازندران چشم اصحاب به طلعت قدوس افتاد با کمال فرح و نشاط
 جمله " سبح قدوس ربنا ورب الملائکه والروح را بصدای بلند تکرار
 میکردند . " از تاریخ نبیل ۵۵



چهارمین کنفرانس بین المللی جوانان بهائی اروپا

دکتر ناصر ثابت

پادوا - ۳۱ ژوئیه الی ۷ اوت ۱۹۷۲

چهار گروه مختلف از جوانان ، از چهار ملیت
 فرانسوی ، آلمانی ، انگلیسی و ایتالیائی از چهار
 نقطه مختلف شهر پادوا بحرکت درآمده و با
 آوازهای مخصوص یا بهاء الابهی و دعوت عامه
 مردم بحضور در این شب تاریخی وارد پارک
 شدند . هنگام ورود به پارک بهر یک از حضار
 شمع های کوچکی داده و سرود معنوی خود را
 شروع نمودند . چراغها خاموش شده و نور شمع ها
 با جمله ای از آواز آنان که دائما " تکرار میشد :
 آیا قلب خود را مایلی به بهاء الله بدهی ؟ فضای
 پارک را از روحانیتی آمیخته با شور و هیجان آکنده
 نمود .
 با تصاویری که بر پرده من افتاد ظهور جمال

کسانیکه پنحشنبه شب سوم اوت (۱۲ مرداد)
 گذشته در پارک ارناسا رومانا Arena Romana
 در شهر پادوا که برای ابلاغ علنی امر حضرت
 بهاء الله به مردم این شهر انتخاب شده بود ،
 حضور داشتند گوئی آنچه را نبیل در مورد اصحاب
 اولیه در تاریخ جاودانی خود ذکر کرده بود ، در روح
 و جسم جوانان بهائی اروپائی که ما مور این ابلاغ
 امر بودند مجسم میدیدند . پارک معلو از جمعیتی
 حدود ۵ الی ۶ هزار نفر بود . مردم حتی در
 خیابانهای مجاور ازدحام نموده و جوانان بهائی
 که از سراسر نقاط گیتی وارد شده بودند با خواندن
 سرود مخصوص و تصویر مناظری زیبا بر پرده ای
 سفید رنگ اصول دیانت بهائی را معرفی نمودند .

PADOVA CONFERENZA EUROPEA DEI GIOVANI BANÁ'Í

DAL 31 LUGLIO
AL 7 AGOSTO 1972

این کنفرانس بطوریکه از اسمش پیداست
کلاً "توسط جوانان بهائی اروپا طرح ریزی و
اجرا شده و چهارمین کنفرانس از سری کنفرانسها
است که بمنظور ایجاد محبت و واداد بین
بهائیان و غیربهائیان و ابلاغ امر الهی در سطح
بین المللی تشکیل میشود . برای یادآوری متذکر
میگرد که اولین کنفرانس بین المللی جوانان در

اینهی بمنوان بهار روحانی کوری بدیع در تاریخ
ادیان معرفی میگردد . جناب الینگ ایادی
امرالله و پیشرو تبلیغ دسته جمعی ، اساس جهانی
دیانت بهائی را تشریح نمودند . کف زدن هوا و
هلهله حضار تأییدی بی شائبه بر حقائق نهفته
در کلمات الهام بخش جناب الینگ بود .

این شب تاریخی يك بار دیگر معنی شنبه
پنجم اوت (۱۰ مرداد) تکرار شد و بهمان اندازه
و حتی در مقیاسی آمار مترمورد استقبال فرار گرفت
پادوا از شهرهای کوچک و زیبای شمال
ایتالیا و نزدیک به ونیز است . این شهر دارای
مردمی مهربان و از لحاظ دیانتی کاتولیک متمصب
است . یکی از اولین شهرهای ایتالیاست که در آن
صهاجرین ایرانی ساکن شده و تمام آنها تصور میشود
بعادت تعلق شدید مردم به کلیسا امر تبلیغ
چندان قرین مزهقت نباشد . بهمین مناسبت
انتخاب این محل جهت برگزاری کنفرانسی با این
اهمیت برای آنانکه با رازین ظاهری ، قوفنافذه
امر حضرت بهالله را قضاوت مینمایند در هر
آموزندهای بود چه طی همین دوره کوتاه که از
شروع تا پایان يك هفته بطول انجامید رسماً
حدود ۱۵۰ نفر ایمان و اعتقاد خود را به دیانت
بهائی ابراز داشته و با امضاء اوراق تسجیلیه نه
تنها در ردیف پیروان امر یزدان درآمدند بلکه
نگارنده این دستور بچشم خود شاهد کسانی بود
که بلافاصله پس از ورود به صف سربازان جنس
الهی ، عاشقانه شروع به تبلیغ امر حضرت
رب البریه نمودند .

کنفرانس پادوا از ۳۱ ژوئیه شروع شد و تا
هفتم اوت ادامه داشت . هدف در این جا ذکر
آمار و ارقام نیست زیرا محققاً "ورسما" آمار دقیق
از طرف محفل ملی ایتالیا به سراسر جهان ارسال
خواهد شد ولی بدون تردید جمع شرکت کنندگان
بعضی در کنفرانس حدود ۱۵۰۰ نفر بود و جمیع
مراجعان و محققان آنقدر زیاد که بسادگی قابل
تخمین نیست .

میگردید شرکت کنند. مسئولین گروهها
بزیانهای مختلف اروپائی آشنائی داشتند و افراد
گروه بهرستوائی و بهرزیانی پاسخ مکتفی میدادند
در عوض برنامه صبح کنفرانس از یک طرف صرف
تشکیل میگرد هائی با حضور ناطقین و محققین
و ایادیان امرالله برای مذاکره در مورد مسائل
امری و از طرف دیگر صرف بررسی میزان موفقیت
تبلیغ دسته جمعی میگردید.

در محل برگزاری کنفرانس که از سالنهای
بزرگ ورزشی شهر بود اطاقهای خاصی برای
تبلیغ در نظر گرفته شده و مبلغین که اکثراً بوسی
بودند به سئوالات فرد فرد مراجعین پاسخ
داده و در تکمیل اوراق تسجیلیه بهتازمتصدیقها
کمک مینمودند. کمبود مبلغ بطور محسوسى به
چشم میخورد و واقعاً جای احبای عزیز که توفیق
شرکت نیافته بودند خالی بود که نتیجه فداکاریها
شجاعتها و جانپازیهائی گذشته را برای العین
در قاره اروپا مشاهده کنند.

کمیسیون مخصوص مرتب اخبار کنفرانس
را در اختیار جرائد محلی و ملی قرار داده و رسماً
نیز توسط محفل ملی ایتالیا صاحب مطبوعاتی بی
نمایندگان جرائد ترتیب داده شد که نمونه آن
مقاله ای است که در روزنامه "لا ستامپا" La Stampa
که از معروفترین جرائد ایتالیاست نوشته شده
و در آن اصول امر و هدف از تشکیل این کنفرانس
تشریح گردیده است.

عنوان مقاله این روزنامه چنین است:

"در مؤتمر پاد و جوانان با ایمان
بهائی گرد هم آمده اند. این دیانت حدود یک
قرن پیش در ایران متولد شده و امروز در ۳۵۰
کشور منتشر گردیده است. مؤسس این دیانت
حضرت بهاءالله است که از طرف خدای واحد بین
بشر ظاهر شده است."

این کمیسیون نه فقط به ذکر اخبار جاری
کنفرانس می پرداخت بلکه در هر مورد سعی مینمود
اساس دیانت بهائی را دقیقاً تشریح و خصوصاً

در این مورد که دیانت بهائی شعبه ای از ادیان
موجود نبوده و نباید آنرا بایک ایدئولوژی
سیاسی یا اجتماعی یا فلسفی و غیره اشتباه نمود
بوضوح مطالبی را تهیه و در اختیار آنان میگذاشت
از طرف دیگر گچینی از آثار امری خصوصاً السواح
ملوک و سلاطین و لوح پاپ بزیان ایتالیائی به
جرائد داده شد.

در همین موقعیت تقاریظ بزرگان و
دانشمندان جهان در مورد امر خوشه چینی
شده و بطرز بسیار جالبی معرفی گردیدند.

در خاتمه نکته جالب برای جرائد این بود
که دیانت بهائی حتی برای جراید تعریف روشن و
دقیقی داشته و یک روزنامه حقیقی را منعکس
کننده نظرات صحیح بشریت معرفی نموده و آنرا
از هرگونه نفوذ سیاسی و خصوصی بر حذر داشته
است.

بالاخره هدف اساسی از کنفرانس این بود
که ثابت شود بشریت هم اکنون در بحرانی مادی
و معنوی قرار گرفته و فقط یک راه علاج برای او موجود
است و آن تمسک به آیات الهی و قبول و پیروی
تعالیم حضرت بهاءالله است. این کنفرانس بطرز
معجزه آسائی به هدف های پیش بینی شده خود
رسید و هم اکنون تلاش همه جانبه احبای ایتالیا
در اینست که حد اکثر بهره برداری از اشارات آن
بمعمل آید.

اینهم چند خطی از نامه یکی از دوستان
آهنگ بدیع بنام خانم فریده فرزانه.

..... روز ۳۱ جولای برابر ۱۹ شهریور
الکمال روز ورود جوانان بشهریاد و بود جوانان
از سیاه و سفید و سرخ و زرد دست در دست یکدیگر
بیان احلای حضرت بهاءالله را بیاد میآورند
که: همه باریک دارید و برگ یک شاخسار"

روز دوشنبه جلسه کنفرانس با تلاوت چندین
مناجات بزیانهای مختلف رسمی گردید و مراسم
معرفی شرکت کنندگان که از رنگها و نژادهای
مختلف بودند انجام پذیرفت. شهردار پاد و

که دارای مقام پروفیسوری بود بعد از یک مصاحبه مطبوعاتی که در خارج از سالن کنفرانس بـ... نمایندگان مطبوعات انجام داد وارد سالن شد... شهردار یاراد وا گفت :

" من از طرف تمام مردم ایتالیا بشما خیر مقدم میگویم و وقت شمارانمیگیرم زیرا شما بجهت مذاکره در باره موضوع بسیار مهمی اینجا جمع شده اید . احکام و هدف شما برای صلح است ما میدانیم که شما میخواهید مشکلات بشر را با روحانیت حل کنید . اگر روحانیت نباشد بشریت نیست و این برای مردم جهان ضروریست . امید است که موفق باشید "

ایادی امرالله جناب اولینگازایشیسان
سیاسگزاری کردند و سرود های امری و سرود
الله ابهی اجرا شد .

..... در پایان جلسات در هر گوشه باغ
گروهی را میدیدیم که به طالبین اطلاعات
بیشتری میدهند . در پایان کنفرانس اعلام گردید
که ۲۶۰ نفر با مراقبال نموده و نام خود را در سـ...
سالکان طریق بها به ثبت رسانده اند . بعد از
کنفرانس بعدت پنج روز عده های از جوانان در سراسر
اروپا سفرهای تبلیغی پرداختند که امید است
بفضل و عنایت پروردگار نتایج عظیمه بهمراه داشته
باشد .



تصحیح :

در شماره گذشته در مقاله - عصر تحقیق شك مشاهده نتیجه - در صفحه ۵۱ ستون دوم محل پاراگراف اول و سوم اشتباهها با یکدیگر عوض شده یعنی مطلب پاراگراف آخر در جهان ما " باید قبل از پاراگراف " بی نیاز ساخته " درج میگردد .

بدینوسیله ضمن بوزش تقاضا میگردد خوانندگان عزیز در نسخه های شخصی خود بترتیب مناسب تصحیح فرمایند .

آ - ب

گفت و شنید

هیئت تحریریه نوجوانان آهنگ

بدیع در نظر دارد از این پس هر از
گاهی یاد و ستان بهائی به گفتگو بنشینند
آنچه در زیر میگذرد مصاحبه‌ای با
آقای دکتر داودی است که نقطه
شروع این گفتگوها بشمار میرود .
"س - م"

استاد به صدلی اش تکیه میدهد و به سخن گفتن
آغاز میکند :

بین قسمت نوجوانان آهنگ بدیع که میفرمائید،
چند سال پیش وقتی قرار شد که محفل مقدس روحانی
ملی یک همچو انتشاری داشته باشد، بنده عضو
لجنه ملی نشر آثار امری بودم و از طرف محفل مقدس
ملی به این لجنه ارجاع شد که نشریه‌ای برای
نوجوانان داشته باشیم. البته ابتدا منظور این بود
که نشریه مستقلی باشد بعد لجنه اینطور صلاح
دید که موقتا " مدت چند سال به ضمیمه آهنگ بدیع
اوراقی منتشر شود تا بعد که پخته و سنجیده شد و
وضع محکمی پیدا کرد بصورت نشریه مستقلی درآید
و بعد از آن این اوراق ضمیمه آهنگ بدیع میشد و تا
حالا هم خوب منتشر شده. البته همانطور که
میفرمائید مثل همه مطبوعات بهائی سنگینتر از
وضع سایر نشریه‌ها در نوع خودش میباشد و بهمین
جهت علاوه بر نوجوانان، جوانان و دیگران هم
آنها میخوانند و استفادها میکنند و این به عقیده من
عیب نیست بلکه من مخالفم با این مطلب که گفته
میشود آنقدر باید درجه اهمیت و وسعت و قوت

با استاد در دفتر محفل امیرآباد قرار
ملاقات دارم. بعد از ظهر یکی از روزهای
اردیبهشت است، در راه با خود میاندیشم که چه
بگویم و چه بخواهم. میدانم که وقت استاد بسیار
گرفته و اندک است. معذک با تمام گرفتاریها
وقتی که هفته قبل تلفنی از او وقتی برای مصاحبه
خواستم، با نهایت لطف و مهربانی روز و ساعتی را
معین کرد که در محضرش حاضر شوم. و الان هم که
در حضورش هستم و از اینکه با وجود مشغله بسیار
مرا پذیرفته است تشکر میکنم، با وقار و متانت
خاصش، با تواضع و محبت بسیارش، که رنگی از
صمیمیت و مهربانی دارد، بگرمی پاسخ مرا میدهد
میخواهم از اینهمه لطف تشکر کنم اما کلامناسی
نمیایم، بی اختیار بیاد مقاله یکی از دانشجویانش
میافتم که در باره او چنین نوشته است : "
آنگونه است که براستی و از صمیم قلب دوستش
دارند و استادش میخوانند و شاید از اساتید نادری
است که بهنگام وداع، دانشجویان از جداش
میگریند فریده سبحانی . . مقاله استاد
آهنگ بدیع سال ۲۴ ص ۱۷۰ " .
باقی است که بین ماسکوت سایه افکند،

مطالب امری پائین آورده شود که همه با حداقل زحمت بفهمند برعکس باید افکار اشخاص مخصوصاً جوانان و نوجوانان، معلومات و سوادشان، بالا برده شود تا مطالب امری را ادراک کنند، بهمان طریق و بهمان صورتی که هست، و مانعیتوانی هم افکار بدیع امریهائی را با عباراتی در سطح بسیار پائین بیان کنیم چه که در این صورت از حالت اصلی خود بیرون خارج میشود و چیزی دیگری تبدیل میگردد البته منظورم اینست که همیشه باید وزین بودن و متین بودن خودشان را حفظ کند بهمین جهت است که بنده شخصاً از وضعی که این بخش در حال حاضر دارد راضی هستم، البته بطور نسبی، مثل هر رضایت دیگری که خواه ناخواه نسبی باید باشد و امید دارم که روز بروز بهتر شود و بجای برسد که بصورت نشریه مستقلی هم در بیاید و همینطور که در مورد کودکان انتشارات ما اثبات کرد که میتواند نشریه خوبی داشته باشد برای نوجوانان هم بصورت نشریه مستقلی در بیاید و عرضه شود.

میگویم: "این که فرمودید وزن و وقار مطالب نوجوانان آهنگ بدیع باید حفظ شود بی نهایت مورد توجه گردانندگان این نشریه است. معهد آیا به عقیده جنابعالی کوششهای فعلی ما و وضع کنونی بخش نوجوانان واقعی بمقصود هست یا خیر؟"

بله. البته هیچ وضعی را مانع نباید و افسوس بدانیم و همیشه باید سعی کنیم بهتر شود و ناراضی باشیم. نسبت به آنچه خودمان میخواهیم مقایسه میکنیم تا روز بروز بیشتر بسوی تکامل پیش برویم. نباید بیک حال بماند ولی به عقیده من وضع فعلی این اوراق هم وضع مطلوبی است، وضع نیکویی است. مخصوصاً از این لحاظ بنده این عرض را کردم که چون در حال حاضر این مطالب طوری تهیه میشود که علاوه بر نوجوانان دیگران هم استفاده میکنند، بنابراین عمداً سعی نمیشود که مطالب سبک باشد و کوچک باشد و آسان باشد،

بلکه وزن مطالب، وقار مطالب حفظ میشود. این وضع را بنده عرض کردم که باید محفوظ بماند.

استاد ساکت میشود. سئوالی در ذهنم میجوشد و نمیدانم چگونه مطرح کنم؟ عاقبت بر تردیدم غلبه میکنم و مطلبی را که مدتها فکر را بخود مشغول داشته بود مطرح میسازم:

"استاد! از آنجائی که جنابعالی بعنوان یک شخصیت محبوب و بسیار مورد توجه شناخته شده اید من فکر میکنم خوانندگان ما و علاقمندان شما مایلند بدانند که جوانی شما چگونه گذشته است؟"

الله اینکه فرمودید محبوب، قبلاً زلطفتان تشکر میکنم. البته خودم تصدیق نمیکنم که همچو استحقاقی داشته باشم منتهی اینرا حمل میکنم بر اینکه همه احبا باید برای همدیگر محبوب باشند چون احبا جمع حبیب است و حبیب از حب است و بهمین دلیل با محبوب معنی اش مناسبت دارد.

ما اسم احبا بر روی خودمان گذاشته ایم و باید همدیگر را دوست داشته باشیم و این مطلب عمومیت دارد و در واقع باید همینطور باشد و اگر کسی مثل بنده لیاقت اینرا نداشته باشد که یک همچو محبتی از طرف جوانان بهائی، نثارش بشود باز باید این محبت وجود داشته باشد تا موجب ترفیغ و تشویق او بشود. اما در این مورد که جوانی بنده چگونه بود، باید خدمتان عرض کنم که بنده جوانی نکردم. و اینرا بعنوان توصیه عرض نمیکنم بشما که شما جوانها هم جوانی نکنید بلکه به این عنوان عرض میکنم که شاید روحیه من طوری بوده است که خیلی زود تر از آنچه لازم و طبیعی بود در زندگی خودم پیر شدم ولی اینرا برای امروز عرض نمیکنم برای اینکه امروز خود را جوانتر از اوایل جوانی ام حس میکنم....

میفرمائید خیلی زود پیر شدید ، خود نشان
علت آنرا چگونه توجیه میفرمائید ؟

ببینید به این مناسبت بود که اصولاً " خیلی کم احساس
نشاط و خوشی و انبساط در خود میگردم مخصوصاً "
خیلی کم به ورزش و گردش و بازی علاقه داشتم .
خیلی کم .

و بیشتر به مطالعه ؟

ببینید من بیشتر به مطالعه ، ولی اینرا بعنوان
فضیلت نمیخواهم عرض کنم بلکه به این عنوان که
چون گوشه تیر بودم و مخصوصاً " چون با مردم
نمی جوشیدم در واقع مطالعه برای من یکسوء
پناهگاه بود ، نه اینکه چون با اصطلاح خواسته
باشم که اهل مطالعه باشم منزوی میشدم بلکه
چون منزوی بودم مطالعه میکردم . منتهی خوب
نمیتوانم بگویم که از این وضع هم ناراضی هستم برای
اینکه این قبیل طایف اگر نخواهند خود را بمطالعه
سرگرم کنند ، ممکن است خطرات دیگری در زندگی
برایشان وجود داشته باشد بهمین سبب چسبون
طبیعت من خود را مایل به انزوا بودم و از تأسرف
دیگر اوضاع خانوادگی و محلی من هم ایجاب یک
چنین انزوا میگرد ، مخصوصاً " چون در اوایل
جوانی مالک بودم و در ده زندگی میکردم و اقتضای
آن شغل هم در آن زمان این بود که همیشه خود مرا
از مردم که با اصطلاح آن روز رعایای من بودند
کنار بگیرم و نجوشم ؛ این قبیل موجبات دست
بدهست هم میداد و بند مرا خود بخود تنها بار
میاورد و بتنهائی عادت میداد و این چیزی نیست
که من توصیه بکنم به کسی . بلکه برعکس بهمه توصیه
میکنم که سعی کنند هیچوقت تنها نمانند و علی الخصوص
تاسفی که در این خصوص دارم اینست که مسن در
جوانی خودم آنطوری که لازم بود خدمت به امر
نکردم . در کودکی ام وضع بهتر بود

شما بیهائی زاده هستید ؟

ببینید من بیهائی زاده هستم . در بچگی و نوجوانی
مخشور بودم و بسهم خود در کلاسها ، مجامع و
کنفرانسها خدمتی میکردم و همیشه هم در دامن
امر بودم و در سنین اوایل جوانی و کمال هم باز از
این خدمات تا آنجائی که میتوانستم و امکانات
اجازه میداد ، خود را محروم نکردم اما در دوره
جوانی ، آن بچه بچه جوانی ، عنوان جوانی ، همانطور
که از همه چیز برکنار بودم ، در فعالیتهای امری هم
زیاد سهم نبودم و تاسفی هم که میخورم بیشتر از
این لحاظ است که من در جوانی خودم آنطور که
لازم بود به امر خدمت نکردم . یعنی وقتی در دامن
امر بودم یا طفل بودم یا پیر

اینکه فعالیت امری شما در جوانی کاهش
یافته بود ، معلول علل شخصی بود یا عوامل خارجی
و مادی باعث آن بودند ؟

ببینید من عللش یکی همین علل روحی بود ،
علل طبیعی بود ، که اصولاً از مردم دور بودم و یک
رشته علل دیگری هم داشت که البته چندان قابل
ذکر نیست یعنی اهمیت ندارد که بشود به آن
اعتنا کرد . و شاید اگر در جوانی من خدمات خودم
را اتصال میدادم از کودکی به پیری به وسیله
ایام جوانی موقتتر از این میشدم . یعنی موفق میشدم
و حالا موفق نیستم و عدم موفقیتم جبران میشد و
بدین ترتیب توصیه های که من میتوانم بجوانان عزیز
بکنم اینست که هیچوقت خودشانرا از تشکیلات دور
نگه ندارند . با همه رنجها ، با همه زحمتهای
خدمت در تشکیلات را استقبال بکنند ، نه تنها
بعنوان خدمت به امر ، بلکه بعنوان خدمت به
خودشان ، به عنوان وسیله ای برای تهذیب روح
خودشان ، برای تربیت روح خودشان ، برای
بدامن اجتماع انداختن خودشان ، از این لحاظ

و از این راه راین مطلب را غنیمت بشمارند و بدانند که خدمت در تشکیلات داری شغایبخش است برای زندگی‌شان، یک عامل تربیت است برای شخص خودشان، گذشته از اینکه وسیله خدمت است به دیانتشان و جامعه روحانی‌شان.

■ میگویم: "استاد. شما فرمودید "من جوانی نکردم، چون بازی و تفریح نکردم و اغلب بمطالعه میپرداختم." در حالیکه من تصور میکنم چون طبایع اشخاص مختلف و روحیاتشان متفاوت است، لذا نباید آنچه را که در عرف یک عده حتی اکثریت، به جوانی تعبیر میشود، یعنی ورزش و بازی و از این قبیل را - صرفاً "جوانی کردن نام نهاد بلکه بعقیده بنده حتی کسیکه روحیه‌های انزواطلب و مردم‌گریز دارد و بیشتر بمطالعه مشغول است، و پیوسته در تکمیل قوای معنوی خود میکوشد، هم، بحد اکل جوانی میکند."

۱ لبته ولی بشرطی که آن حالتی را که بنده عرض میکنم و از آن تعبیر میکنم به اینکه جوانی نکردم، بهشان دست ندهد و آن حالت افسردگی است، حالت ملال و حالت کدورت همیشگی است یعنی از دست دادن نشاط، نداشتن هیجان نداشتن شور، این چیزهاست که بنده عرض کردم اگر نباشد باید گفت که جوانی در بین نیست و در سنین جوانی من فاقد شور و هیجان و نشاط لازم - برای زندگی بودم.

■ اشاره‌ای داشتید به افسردگی و ملال، من باین نتیجه رسیدم که حضور و خدمت و شرکت در تشکیلات امری، بنحو حیرت‌آوری مورث نشاط و فرح برای ماست. یعنی حتی اگر ما پیش از شرکت در یک تشکیل هم دچار افسردگی و یاس باشیم، در متن جلسه که هستیم حالتی بمادست میدهد که هرچه باشد، لااقل ملال نیست. این استحاله را از نظر روانی و اجتماعی چگونه توجیه میفرمائید؟

۲ مانظوری که عرض کردم اصولاً خدمات تشکیلاتی خودش دواي شغایبخش است یعنی وارد شدن در تشکیلات اصولاً نجات میدهد. شفا میبخشد و از جمله رفع ملال میکند، خود بخود، چرا که اصولاً ملال راهمان بخود رفتن و در خود بودن و با خود زیستن تعبیر میکنیم. مخصوصاً انسان از ترس اینکه مبادا بوضع بیفتد که آن وضع رادوست ندارد همیشه سعی میکند خود را در یک حال نگه دارد که مبادا تجدید وضعیت ناراحتش کند و همین بريك حال و بريك وضع ماندن است که ملال نامیده میشود. در خدمات تشکیلاتی وارد شدن، انسان را از وضع خودش خارج میکند و طبیعاً نمیگذارد در یک حال بماند و اصولاً همین ترس از تجدید وضعیت است که ممکن است بعضی‌ها را از تشکیلات دورنگه دارد.

و بهمین سبب است که نباید ترسید از اینکه مبادا ما در خدمت تشکیلاتی با احبای روبرو شویم و در وضع خدمت اجتماعی قرار بگیریم و ناچار تجدید وضعیت پیدا کنیم و این تجدید وضعیت ناراحتمان بکند. نباید دوست داشته باشیم که در یک حال بمانیم زیرا یک همچو حالی وقتی که ادامه پیدا کرد به ملال می‌انجامد و این ملال عواقبی دارد که آن عواقب بیشتر از خودشان ناراحت‌کننده است.

■ آقای دکتر احبای موظفند دنبال علومی که به حرف شروع شده و به حرف تمام میشود نروند تا آنجائی که بنده بخاطر دارم جنابعالی در یکی از مقالاتان در آهنگ بدیع‌باین مطلب پرداخته بودید. ممکن است در اینجا هم اشاره‌ای بفرمائید؟

۳ باید این سؤال مناسبی داشته باشد با کار خود من برای اینکه کار من شاید از جمله مطالبی و از جمله علومی است که بمحرف شروع میشود و بمحرف تمام میشود، چون من بفلسفه توجه کردم...

سخن استاد راقع میکنم: " البته بنده با این نظر مخالفم زیرا که در تحلیل نهائی فلسفه بهیچ وجه به چنین نتیجهای نخواهیم رسید زیرا که فلسفه و حکمت میتواند، محرك فکر و مصحح اندیشه باشد، شور بیانگیزد و برافروزد . . . "

بسم الله در یکی از آثار قلم اعلی، جمال قدم زکره الاعظم مطلبی میفرمایند که مفاد بیان مبارک این است که از علومی که بحرف شروع میشود و بحرف تمام میشود پرهیز کنید و بعد مثال میزنند از جمله علمای ایران سالها وقت خود را مصروف حکمت میکنند بدون آنکه بهرهای از آن عاید خودشان و دیگران بشود بهمین جهت بنده گفتم که فلسفه شغل من است و کار من است و تحصیل من است باصطلاح، و مناسبتی با این امر ندارد منتهی تبصره‌های باید نوشت برای تفسیر و آن اینست که اصولا بعقیده بنده هیچ علمی نیست که مفید فایده نباشد. هم چنانکه هر علمی را میشود بصورتی در آورد و با روشی تعقیب کرد که بحرف شروع بشود و بحرف تمام بشود یعنی همان علومی که امروز مفید فوایدی است سابق بصورتی تحصیل میکردند که از حرف شروع میشد و بحرف تمام میشد. در اینجا نباید گفت که علومی هستند که بحرف شروع میشوند و بحرف تمام میشوند و فایده ندارند بلکه بایست گفت هر علمی را ممکن است با روشی تعقیب کرد و ادامه داد که اینطور باشد و روشی اتخاذ کرد که اینطور نباشد.

همان حکایت عالم بی عمل و زنبور بی عسل سعدی . . .

بسم الله مثلا همین حکمت و سایر معارف مشابه آن در قرون وسطی بصورتی تعقیب میشد که واقعا لفاظی بود و درید و ظهور جمال مبارک در ایران بچنین وضعی کشیده بود و همه معارف معقول و منقول در ایران بصورتی درآمده بود که بحرف شروع میشد و بحرف تمام میشد. در قرون

وسطای مسیحیت هم همینطور بود ولی همین علوم را بعد از رنسانس بصورتی و با روشی تعقیب کردند که مورث نتیجه شد، موجد فایده شدند. بنابراین میشود مطالب عقلی یعنی مسائل فلسفی را هم بصورتی در آورد که محرك فکری باشد مفید فایده باشد و هادی انسان در راه معرفت باشد، رویطرف حقیقت ببرد و خواه ناخواه به تحصیل سعادت باطنی نوع انسان کمک بکند و میشود بصورتی در آورد که جز لفاظی ثمری و حاصلی نداشته باشد و در اینجا معیار، تعالیم امر است. بدین معنی که وقتی ما تحصیل حکمت، فلسفه و علوم انسانی میکنیم باید ببینیم آیا این در راهی هست که موازی باشد با راهی که امریهائی نشان داده یا نه؟ آنوقت میبینیم که واقعا مفید فایده است.

میدانم که وقت گرانبهای استاد را بسیار گرفتارم اما دریغ میآید که به این زودی - محضر گرم و آموزنده اش را ترک کنم، میدانم که باید بکارهای اداری محفل امیرآباد برسد معذک از او اجازه میخواهم که دو سؤال دیگر مطرح کنم، با لطف و صفای بی همانندش صحبت از خدمتتون بودن گفتگویمان میدارد و بمن پروای سئوال و سئوالهای بعدی رامیدهد:

میگویم:

آقای دکتر سئوالی برای من پیش آمد و آن اینست که با توجه به اینکه فلسفه اصولا " باید تکاپو باشد، یک تحقیق و جستجوی دائم باشد و اسیر هیچ فکر خاصی نشود و با توجه به مسائلی که جنابعالی فرمودید آیا تدوین فلسفهای منطبق با دین، مسائلی از قبیل آنچه را که در دوره اسکولاستیک پیش آمده بود، پیش نخواهم آورد؟

البته در ایران دیگر یک همچو اوضاعی پیش آمده یعنی فکر متحجر شده است به این مناسبت که در خدمت دین درآمده. اما بایست توجه بفرمائید که تعالیم دینت بهائی در اصل تعالیمی است که درست نقطه مقابل همین

نتیجه‌ایست که قبلاً در ادیان دیگر گرفته شده یعنی آنچه در اینجا مطمح نظر است تحسری حقیقت است و این تحری حقیقت مدام باید وجود داشته باشد، و مطابقت دین با حکم عقل است و اینکه دین نباید سد راه پیشرفت علم باشد و اینکه دین نباید موجب تعصب باشد. مسئله‌ای که فرمودید در صورتی پیش می‌آید که ادیان نسبت به یک اعتقادی تعصب ورزیدن را لازمه خود بدانند ولی دیانت بهائی برای این مناسبت که مانع از نسبت به چیزی تعصب داشته باشیم.

بنابراین وقتی فلسفه بهائی برای اساس تدوین بشود - که باید هم برای اساس باشد - هیچوقت نه تعصب، و نه تقلید می‌آورد. چون از جمله تعالیم اساسی دیانت بهائی که در فلسفه خاص بهائی پیش بینی و تکمیل خواهد شد همین مسئله ترک تعصب و تقلید است. و هیچ مخالفتی هم بین احکام دین و احکام عقل نباید باشد. وقتی مینا و اساس دیانتی این باشد، فلسفه‌اش هرگز آن رکود و جمودی را که در ادیان قبل پیش آمده بود پیش نخواهد آورد مگر اینکه همانطور که عرض کردم عجله بشود یعنی تعالیمی که منطبق با تعالیم دیانت بهائی نیست بایک تحقیق ناقص بصورت فلسفه بهائی تدوین بشود که ممکن است اشکالاتی پیش بیاورد.

اساسشان بر این است که رفتار انسان بحکم علل و عوامل ایجاد شده بنابراین سلب اختیار و مسئولیت از انسان میکند و حال آنکه دیانت بهائی که اقتضای مسئولیت روحانی را برای همه اشخاص مینماید و بهمین جهت هم اقتضای مختار بودن انسان را در اعمال اخلاقی میکند، نمیتواند خودش را پای بند علل و عوامل و معتقد صرف به اینکه اصل علل و عوامل و شرایط است نه اختیار اشخاص و اراده و ایمان آنها، بکند. پس بنابراین اصولاً فلسفه‌ای که اعتقاد به روح و خدا و مخصوصاً اعتقاد به صلح و اخوت و وحدت در آن باشد البته به تعالیم بهائی نزدیکتر است منتهی بدون اینکه بتوانیم بگوئیم که مشابه تعالیم بهائی است بهمین جهت برای رفع سوء تفاهم و بخاطر اینکه جوانان بهائی به هیچ فلسفه‌ای بعنوان اینکه مشابه تعلیمات بهائی است روی نیاورند اجازه بدید که زکری از هیچ فلسفه‌ای بعنوان مشابه تعالیم بهائی نکنیم.

از استاد تشکر میکنم. با مهربانی با من دست میدهد، هنوز تحت تاثیر نفوذ کلام و جاذبه کم نظیرش هستم، از پله‌ها بسرعت پائین می‌آیم و به خیابان میروم اما گویی هنوز در محضر استاد هستم.

سیروس مشکی

بعنوان آخرین سؤال از استاد میپرسم :
از میان مکاتب مختلف فلسفی کدام مکتب را تا حدودی مشابه فلسفه دیانت بهائی میدانید ؟

تقریباً باید گفت که هیچ فلسفه‌ای مشابه تعالیم فلسفه بهائی نیست یعنی فلسفه بهائی با همه فلسفه‌های دیگر متفاوت است منتهی بهتر است بگوئیم کدام فلسفه دورتر است از امر بهائی؟ فلسفه‌های مادی، هم به این مناسبت که انکار روح و خدا لازمه این فلسفه‌هاست و هم به این مناسبت ۹۹ که اساسشان بر "دترمینیسم" است یعنی

Nightingale of Paradise

Words and Music:
Russ and Gina Garcia

Am G Am
Night - in-gale of par-a-dise, you sing of love.
Night - in-gale of par-a-dise, you sing of joy.

Am D Am
Flood - ing all the world with light.
Flood - ing all the world with love.

Am G
Heed - less men hear not your song of life e-
Sing - ing out your song of peace and brother

Am F
ter - nal. They're lost in the
hood. With hope for

G Am
dark of night,
all from above.

نغمات آسمانی

ترجمه س. ر

بلیبل فردوس

ای بلیبل فردوس نغمه عشق ساز کن

عالم همه پر از نور

مردم غافل از شنیدن نوای حیات سرمدیت محروم

گنگشته در ظلمت شب

ای بلیبل فردوس آرای سرور بلند کن

گیتی همه پر از عشق

سرود صلح و برادری باوج رسان

با امید از عالم بالا برای همه